

حدیث غدیر مولای مؤمنان و ما اهل سنت

تحقیق و گردآوری:

محمد سلیم آزاد

مقدمه و تصحیح:

ایوب گنجی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- تهاجم بی سابقه! یا آشکار کردن حقایق؟!..... ۵
- سرآغاز اختلاف..... ۷
- مثلث اختلاف با امت اسلامی..... ۱۲
- * امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام..... ۱۳
- بررسی اجمالی دلایل ارائه شده در مورد امامت بلافصل..... ۱۴
- پاسخ به یک اشکال در پرتو اقوال اهل بیت..... ۲۸
- حدیث غدیر، مولای مؤمنان و ما اهل سنت..... ۳۱
- آغاز قصّه..... ۳۳
- پیام حجّه الوداع..... ۳۴
- در حاشیه‌ی سفر حجّه الوداع..... ۳۶
- اصل ماجرا و عوامل ایراد خطبه‌ی غدیر..... ۳۶
- در سفر بازگشت به مدینه..... ۴۵
- آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمودند:..... ۴۷

- (۱) صحیح مسلم؛ ۴۷
- (۲) جامع ترمذی ۴۸
- (۳) سنن ابن ماجه ۴۸
- (۴) سنن نسایی ۴۹
- (۵) مُسند امام احمد ۴۹
- سند حدیث غدیر ۵۱
- محورهای خطبه‌ی غدیر ۵۳
- حدیث ثقلین ۵۳
- * نکته‌هایی در مورد حدیث ثقلین ۵۸
- اهل بیت چه کسانی هستند؟ ۶۲
- «حدیث غدیر خُم» یا «حدیث موالات» ۶۸
- حدیث غدیر از دو دیدگاه ۷۱
- بینش اهل سنت ۷۲
- دلایل این برداشت ۷۲
- حقایقی که «چرا» به وجود می‌آورند ۸۳
- ... و چراهای دیگر ۸۸
- محبوبیت، ویژه‌ی علی علیه السلام و اهل بیت بود ۹۶
- علی علیه السلام مولای صحابه بود ۹۸
- «حدیث موالات» در کنار آیه‌های قرآن ۱۰۱

- «حدیث موالات» در کنار سایر احادیث نبوی ۱۰۳
- به جای من ابوبکر را در نماز مقدم کنید! ۱۰۷
- مولای مؤمنان، خود چه فرموده است؟ ۱۰۸
- در حالی که او شجاع‌ترین بود ۱۱۵
- اهل بیت روشنگری کرده‌اند ۱۱۷
- حق آن است که نوه‌های مولى گفته‌اند ۱۲۳
- حدیث غدیر و خلافت راشده ۱۲۵
- رسول خدا ﷺ هیچ کس را جانشین خود نکرد ۱۲۵
- اما درباره‌ی «خلافت راشده» توضیح داده‌اند ۱۲۶
- ... و به «خلفای راشد» شافياً اشاره فرموده‌اند ۱۲۷
- ... و امر انتخاب خلیفه را به مردم واگذار کرده‌اند ۱۲۷
- برای خلافت خاصه، خلیفه باید برترین انسان‌ها باشد ۱۲۸
- «افضل ابوبکر و بعدش عمر» از زبان مولى ۱۳۱
- صحابه رضی الله عنهم خلفای راشد را پیش‌بینی کرده بودند ۱۳۴
- در ادیان الهی پیشین، پیش‌گویی شده بود ۱۳۶
- مردگانی نیز لب به حقیقت گشودند ۱۳۸
- سه مطلب را هیچ‌گاه از یاد نبرید ۱۴۰
- ... و سخن آخر از مصحح: اکنون به داوری بنشینید ۱۴۴

تهاجم بی سابقه! یا آشکار کردن حقایق؟!

سپاس بی پایان مر پروردگاری که ما را به سوی «حق» رهنمون، و از «باطل» دور ساخت؛ و هزاران درود و سلام بر پیام آور «رحمت» و «عطوفت» که با دلایل محکم «حق» را تقویت و «باطل» را سرنگون ساخت، و سلام و درود پروردگار بر پیروان راستین آن رسول سرور ﷺ که از «حق» پیروی کرده و از «باطل» گریزان بودند.

از دیرباز در بین اهل تشیع سخن در مورد «غدير خُم» جریان دارد و همین مسئله مبنای عقیده‌ی «امامت» و نیز «طعن» و «لعن» جمع زیادی از شاگردان رسول الله ﷺ قرار گرفته است. اما بیان این قضیه در سال‌های اخیر داغ‌تر شده و برادران اهل تشیع با انتشار کتاب‌ها و رساله‌هایی در مناطق اهل سنت، و نیز برگزاری همایش‌ها و سمینارهایی با عنوان «غدير»، ذهن جوانان جامعه‌ی اهل سنت را دچار شبهه نموده‌اند. در این برهه از زمان به علت نیاز مبرم، ضروری می‌باشد که دیدگاه اهل سنت در مورد این واقعه بیان گردد تا نوجوانان و جوانان مناطق سنی‌نشین دچار سردرگمی نشوند.

بنده در این میدان گام نهاده و قلم به دست گرفتم، اما وقتی از تحقیق و نگارش رساله‌ای در این زمینه توسط دوست ارجمند و عزیزم جناب «حافظ محمد سلیم آزاد» مطلع شدم، از ادامه‌ی کار دست کشیده و منتظر چاپ و نشر تحقیق ایشان

نشستم. اما افسوس و صد افسوس! در جامعه‌ی ما که شعار «آزادی بیان!»، «آزادی قلم!»، «آزادی عقیده!» مطرح است، به علت اعمال فشار از سوی افرادی تنگ‌نظر، اجازه‌ی چاپ و نشر کتاب‌های عقیدتی اهل سنت صادر نمی‌شود و بر اثر این سیاست، قلوب نویسندگان اهل سنت جریحه‌دار شده است.

راستی خداوند چه لطفی در حق ما نموده که با کشورهای مسلمانمانند پاکستان و گُردستان همسایه هستیم که می‌توانیم حداقل فریاد مظلومیت‌هایمان را آنجا سر بدهیم و مقداری از عقده‌های دلمان را خالی کنیم. آری! ما ناچاریم با هزینه‌های مضاعف، کتاب‌های عقیدتی و حقایق تاریخی را در آن سوی مرزها چاپ کنیم و با زحمت، رنج و هزینه‌ی فراوان به دست علاقمندان برسانیم.

چند سال طول کشید و منتظر چاپ کتاب آقای «سلیم آزاد» بودم، اما خبری نشد، بالاخره فهمیدیم که چندین بار برای اخذ مجوز اقدام شده ولی هر بار آن را رد کرده‌اند، آخر الامر به صورت کپی چند نسخه‌ای این طرف و آن طرف با کیفیت بسیار نامطلوبی توزیع گردید.

وقتی زیبایی تحقیق و شیوایی قلم جناب حافظ محمد سلیم را در آن رساله مشاهده نمودم، بسیار متأسف گشتم که این کار زیبا به دست علاقمندان و حقیقت‌جویان نرسد، به همین علت رساله‌ی مورد نظر خویش را گذاشته و بر تحقیق ایشان مقدمه‌ای نگاشتم و تغییراتی در بعضی جاهای رساله‌ی ایشان دادم.

این رساله در واقع جوابیه‌ی رساله‌ی «حدیث غدیر، سندگویای ولایت» کاری از «گروه معارف و تحقیقات اسلامی قم» است که در تیراژ بالا و به صورت رایگان در مناطق اهل سنت توزیع شده است. به همین علت ما نام رساله را «حدیث غدیر، مولای مؤمنان و ما اهل سنت» گذاشته‌ایم، اما متأسفانه باید بگویم چون خزانه‌ی بیت‌المال در اختیارمان نیست، نمی‌توانیم آن را رایگان توزیع نماییم!

سر آغاز اختلاف

پیش از آن که به توضیح «حدیث غدیر» بپردازیم، لازم است ابتدا مقدماتی را بیان کنیم.

عقاید اهل سنت و جماعت از سه اصل تشکیل شده است؛ «توحید»، «نبوت» و «معاد»، اما در مذهب اهل تشیع «عدل» و «امامت» نیز بر این سه اصل افزوده شده و اگر فردی به «امامت» اعتقاد نداشته باشد، او مؤمن کامل به شمار نمی آید. به همین علت است که اهل تشیع، «ولایت» را - که تعبیری از جنبه‌ی عملی «امامت» می باشد - جزو ارکان اسلام به شمار می آورند، و آن را در ردیف «نماز، روزه، زکات و حج» قرار داده و حتی «ولایت» را از همه افضل می دانند. کتاب‌های بینش و معارف اسلامی و کتاب‌های عقیدتی اهل تشیع گویای این مطلب می باشد^(۱).

پس یکی از اختلاف‌های بزرگ و اساسی «سُنی و شیعه» مسئله‌ی «امامت» می باشد که به پندار اهل تشیع، تعیین «امام» بر خداوند سبحان واجب است و این «امامان» تا قیام قیامت تعدادشان مشخص و همان دوازده نفر هستند، که یازده نفر از آنان آمده‌اند و مأموریت خویش را انجام داده و نفر دوازدهم که «امام مهدی» می باشد فعلاً غایب است، او «امام زمان» و «امام منتظر» می باشد که فعلاً «ولی»

۱- ر.ک: کتاب‌های عقیدتی اهل تشیع مانند: تحفة العوام مقبول، اصول کافی کلینی، کشف

الأسرار آية الله خمینی، حق الیقین در اصول دین مجلسی و...

فقیه» به عنوان نائب، کارش را انجام می‌دهد.

«در حالی که از نظر جمهور اهل سنت و جماعت «امامت» جزو «اصول دین» نیست، بلکه حکمی مهم و اساسی از احکام شرعی می‌باشد. از دیدگاه اهل سنت برای به اجرا در آوردن شریعت اسلامی، یکی از وظایف عموم مسلمانان این است که از میان خود، فردی را که اهلیت، صلاحیت و واجد دیگر شرایط «رهبری» باشد، به عنوان رئیس و سرپرست انتخاب کنند، رئیسی که احکام و قوانین شریعت را به طور فراگیر در جامعه پیاده نماید^(۱) این رئیس و سرپرست را «امیرالمؤمنین» و «امام» نیز می‌گویند، و به قدرت و سلطه‌ی او، «امامت کبری» و «خلافت» گفته می‌شود.

با توجه به این حکم و هدف «امامت» به عقیده‌ی اهل سنت، ظاهر بودن و صاحب اقتدار بودن برای امام وقت ضروری است، وگرنه او چگونه می‌تواند در میان عموم مسلمانان نظام «عدل و انصاف» را پایه‌ریزی کند؟ و چگونه می‌تواند به صورت فراگیر احکام شریعت را به مرحله‌ی اجرا درآورد؟

در نقطه مقابل این نظریه، اهل تشیع قرار دارند که ظاهر بودن و قدرت و سلطه را برای امام، شرط نمی‌دانند^(۲).

پس فهمیدیم که بنیاد اختلافات سنی و شیعه «مسئله امامت» است. نتایجی از این اختلافات اساسی عبارتند از:

* اهل سنت و جماعت معتقدند که وظیفه‌ی عموم مسلمین است که از میان خود شخصی را که اهلیت و صلاحیت داشته باشد به عنوان «امام» تعیین کنند، اما شیعه معتقدند: تعیین «امام» بر خدا واجب است!

۱- ر.ک: «شرح عقاید نسفی»، و «الفرق بین الفرق» امام عبدالقاهر طاهر البغدادی، و دیگر کتاب‌های عقیدتی.

۲- عقیده‌ی امامت و حدیث غدیر، ص ۱۱ - ۱۰.

* اهل سنت قایل اند که «لا یجب علی الله شیء»؛ یعنی هیچ چیز بر الله تعالی واجب نیست، در حالی که شیعه قایل به «وجوب علی الله» می باشند!^(۱)

* نزد اهل سنت، امام، «منصوص من الله» نیست، اما نزد شیعه، امام «منصوص من الله» است، یعنی از طرف خداوند متعال تعیین می شود!

* به نظر اهل سنت، «اهلیت و صلاحیت» برای امام ضروری، ولی «عصمت» لازم نمی باشد، اما از دیدگاه شیعه، «امام» همیشه «معصوم» است!

* از دیدگاه اهل سنت، «امام» باید در جامعه، خود را ظاهر کند تا مردم بتوانند برای رفع مشکلات شان به او مراجعه نمایند، اما شیعه معتقد است که امام می تواند خود را از دید دیگران مخفی نگه دارد؛ حتی اگر سال های سال طول بکشد تا در غاری پنهان بماند!

* اهل سنت بر این باور است که بر «امام» لازم است که صاحب «اقتدار و اختیار» باشد وگرنه چگونه می تواند به مسایل مردم رسیدگی نماید؟ در حالی که نزد شیعه برای «امام» جایز است که «بی قدرت و بی اختیار» باشد!

* اهل سنت معتقد است که از زمان پیامبر ﷺ تا قیامت، تعداد امامان مشخص نیست، با توجه به موقعیت زمانی و مکانی، مسلمانان، امامی برای خود تعیین می کنند و او وظایف «امامت» را انجام می دهد، اما از نظر شیعه، پروردگار متعال از زمان رسول الله ﷺ تا قیامت، «دوازده امام» تعیین کرده است که غیر از اینها کسی دیگر حق امامت ندارد! بنابر همین نظریه، شیعه را «امامیه» و «اثنا عشریه»^(۲) می گویند.

۱- برای آگاهی بیشتر از این مسئله به کتب علم کلام رجوع شود.

۲- از نظر اهل تشیع رسول الله ﷺ و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نیز به این جمع اضافه شده و همگی را «چهارده معصوم» می نامند. خود شیعیان نیز براساس عقیده‌ی به ائمه فرقه‌های مختلفی دارند؛ چراکه همگی تا امام ششم از این دوازده امام را قبول دارند و پس از آن گروه‌ها مختلف‌اند. برای آگاهی بیشتر به تحفه‌ی اثنا عشریه والملل والنحل شهرستانی ج ۱، و غیره مراجعه شود.

* اهل سنت براساس احادیث صریح و اشارات پیامبر اکرم ﷺ، از طرف امت اسلامی چهار امام بر حق را به این ترتیب معرفی می‌کنند:

امام اول: حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

امام دوم: حضرت عمر فاروق رضی الله عنه.

امام سوم: حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه.

امام چهارم: حضرت علی مرتضی رضی الله عنه.

پس از اینها نیز، سلسله‌ی «امامت» جریان داشته و تا قیامت ادامه خواهد داشت. و هیچ کدام از امامانی که انتخاب می‌شوند، «معصوم» نیستند، البته طبیعتاً برخی «عادل» و بعضی «ظالم» خواهند بود.

* اهل سنت اگرچه کاملاً معترف به اهلیت، صلاحیت و فضایل حضرت علی رضی الله عنه می‌باشند، اما باز هم امامت ایشان را براساس ترتیب خلافت دانسته؛ و چهارمین خلفای راشدین قرار می‌دهند، اما شیعه قایل به امامت بلافصل حضرت علی رضی الله عنه است، یعنی آنان بر این اعتقادند که حضرت علی رضی الله عنه پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله خلیفه‌ی بلافصل می‌باشد.

* از نظر اهل سنت، خلافت حضرت علی رضی الله عنه در رتبه‌ی خودش قرار گرفته است، لذا صحابه و تابعینی که (به اجماع امت) با حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، حضرت عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت عثمان غنی رضی الله عنه بیعت کرده بودند را مقصّر و گناه‌کار نمی‌دانند، اما شیعه خلافت و امامت بلافصل را حق حضرت علی رضی الله عنه می‌داند که بیشتر صحابه و تابعین این حق را به ایشان واگذار نکرده‌اند، بنابراین آنان را کافر و یا فاسق می‌دانند!!!^(۱) (نعوذ بالله من ذلك).

۱- حق الیقین محمد باقر مجلسی از ص ۱۵۵ تا ۲۷۸، و دیگر کتاب‌های عقیدتی اهل تشیع.

* اهل سنت معتقدند که بیعت حضرت علی علیه السلام با سه خلیفه‌ی قبل از خودش، و نیز بیعت حضرت حسن علیه السلام با خلفای ثلاثه و با حضرت معاویه رضی الله عنه، همچنین بیعت نه امام دیگر با خلفای زمان خویش، به دور از مدهانت، نفاق، بزدلی، کذب و تقیه بوده است، و بیعت این حضرات با آگاهی تمام صورت گرفته، و کاملاً مطابق با احکام شریعت و موافق با مصلحت اُمت بوده، و بر هیچ یک از آن بزرگان هیچ گونه اتهامی وارد نمی‌آید. اما نزد شیعه بیعت یازده امام با خلفای زمان خویش از صمیم قلب نبوده، بلکه آنان از تقیه (حفاظت) کار گرفته بودند، بنابر همین، «تقیه» را به عنوان یکی از مسایل دین خود می‌شناسند^(۱).

مثلث اختلاف با امت اسلامی

اگر نظری دقیق بر مطالب بیان شده داشته باشیم، به این نتیجه خواهیم رسید که بنیاد این اختلافات سه نکته می باشد که اصل و اساس اختلاف این دو فرقه را تشکیل می دهد:

۱- «امامت» نیز مانند توحید، نبوت، معاد و... جزو اصول دین و یکی از عقاید مهم و اساسی می باشد.

۲- تعداد ائمه تا قیامت دوازده نفر می باشد که همگی از طرف الله تعالی تعیین شده (یعنی منصوص من الله) هستند.

۳- حضرت علی علیه السلام امام بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

برای اثبات این عقاید نیاز به دلایل صحیح قرآنی و حدیثی می باشد، وگرنه با دلایل ضعیف و ساختگی اثبات مسائل عقیدتی مانند گره بستن هوا و آب در آوند کوبیدن است.

ما در اینجا نمی خواهیم این بحث به درازا بکشد و از اصل موضوع مان (یعنی حدیث غدیر) دور شویم، به همین علّت در دو مورد اول یعنی «امامت» و «تعداد ائمه» سخنی نمی گوئیم^(۱) و مستقیماً سراغ نکته ی سوم، خلافت بلا فصل حضرت

۱- جهت آگاهی بیشتر در مورد مسئله ی امامت از دیدگاه قرآن و سنت به کتاب های تحفه ی اثناعشریه، منهاج السنّة، منهاج الاعتدال، شاهراه اتحاد، عقیده ی امامت و حدیث غدیر و دیگر کتب عقیدتی اهل سنت مراجعه شود.

علی علیه السلام خواهیم رفت و در آن زمینه مطالبی تقدیم خواهد شد:

*** امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام:**

نکته‌ی سوم اختلاف شیعه و سنی این است که اهل تشیع عقیده دارند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از خود، حضرت علی علیه السلام را امام بلافضل خود قرار داده‌اند، و برای اثبات این قضیه بسیار تلاش نموده‌اند؛ چراکه براساس عقیده‌ی آنان اگر پس از رسول الله صلی الله علیه و آله، امامت بلافضل برای حضرت علی علیه السلام ثابت شود، امامت ائمه‌ی دیگر (دوازده امام) یکی پس از دیگری خود به خود ثابت خواهد شد؛ چراکه همگی آنها وابسته به اهل بیت بودند، به همین خاطر به جای این که نکته‌ی اول و دوم، عقیده‌ی امامت و دوازده امام، را از قرآن و سنت ثابت کنند، می‌کوشند تا امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام را به اثبات برسانند تا نکته‌ی اول، عقیده‌ی امامت و نکته‌ی دوم، دوازده امام در ضمن این نکته‌ی سوم خود به خود ثابت گردد.

از این کوشش، به این واقعیت پی می‌بریم که اختلاف شیعه با جمهور اهل سنت، اختلاف علمی نیست، بلکه اختلافی است سیاسی که جنبه‌ی علمی به آن داده شده است و بنیانگذار این اختلاف عبدالله بن سبا می‌باشد^(۱). او برای نابودی نظام خلافت و برای فروپاشی همبستگی و یکپارچگی مسلمانان، عقیده‌ی امامت را وضع کرد و اساس آن را، محبت حضرت علی علیه السلام و امامت بلافضل ایشان قرار داد، به همین جهت برای اثبات مذهب خود، تمام کوشش خویش را صرف این امر کردند که به نحوی، امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام را ثابت نمایند، و چون امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام بدون انکار خلافت سه خلیفه‌ی راشد اول (ابوبکر صدیق رضی الله عنه)، حضرت عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت عثمان رضی الله عنه ثابت نمی‌گردد، پس به سم‌پاشی و بستن افتراهایی در شأن سه خلیفه‌ی اول پرداختند و آنان را بی‌لیاقت، نااهل و فاقد

۱- ر.ک: تاریخ مذهب شیعه، تحفه‌ی اثنا عشریه، منهاج السنة ابن تیمیه و دیگر کتب در این موضوع.

شرایط برای امر خلافت معرفی کردند و با تمام نیرو نسبت به خلفای ثلاثه (و یاران و پیروان ایشان) عیب‌تراشی کرده تا بدین وسیله ادعای امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام صحیح گردد!

بررسی اجمالی دلایل ارائه شده در مورد امامت بلافضل

دلایلی که برای اثبات امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام ارائه شده است، به شرح ذیل‌اند، که پس از بررسی، دیدگاه اهل سنت را بیان خواهیم کرد:

آیاتی که نویسندگان شیعه مانند محمد باقر مجلسی در تألیف خود «حق‌الیقین فی اصول‌الدین» و دیگر نویسندگان برای امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام استدلال کرده‌اند:

(۱) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان (مسلمان) خود فرمانبرداری نمایید، (مادام که دادگر و حقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضی به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید؛ چراکه خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است، باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش‌فروتر است».

نویسندگان، پس از نقل بخش ابتدایی آیه، با استفاده از قیاس‌های عقلی و دلایل ذهنی کوشیده‌اند تا ثابت کنند که در این آیه مراد از «اولی الامر» دوازده امام است!

سؤال این است که آیا عقیده‌ی مذهبی را می‌توان فقط با قیاس‌های عقلی به اثبات رسانید؟ در حالی که در تمام قرآن کریم، ذکری از آن به میان نیامده باشد؟ اگر چنین است هر شخصی در مورد هر آیه‌ای از قرآن کریم می‌تواند چنین ادعا کند که به نظر من در این آیه مراد از فلان لفظ، فلان شخص است، اگر فردی عامی نیز این آیه را بخواند، قضیه‌ی دوازده امام به فکر و خیالش خطور نخواهد کرد، بالخصوص وقتی که بخش دوم آیه که آن را ذکر نکرده‌اند، چنین می‌فرماید که: «و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضی به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید».

از این آیه معلوم می‌شود که اگر بین حکام و مردم، اختلاف واقع شود، فیصله‌ی خدا و رسول خدا، «حرف آخر» تلقی خواهد شد، نه حرف اولی الامر. اگر مراد از «اولی الامر»، ائمه‌ی معصومین باشند، پس مراجعه به قرآن و سنت با ترک رأی معصومین چه طور ممکن است؟ در حالی که نزد شیعه، رأی معصومین هم مثل خودشان، همیشه معصوم می‌باشند، آنان نمی‌توانند چیزی غیر از قرآن و سنت بگویند! بنابراین، اثبات عقیده‌ی امامت، از این آیه بدون تردید غلط و نادرست است^(۱).

علامه سیوطی رحمته الله در تفسیر خود «الدر المنثور» در ذیل همین آیه قولی از حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده که با توجه به آن اعتقاد به «ائمه معصومین» به طور کلی نفی می‌شود، بلکه از آن، مسلک اهل سنت و جماعت در مسئله امامت، به طور کامل تأیید می‌گردد.

«أخرج البيهقي عن علي بن أبي طالب قال: لا يصلح الناس إلا أمير برّ أو فاجر. قالوا: هذا البرّ فكيف بالفاجر؟! قال: إن الفاجر يؤمن الله به السبل،

۱- ر. ک: تفاسیر قرطبی، مظهری، ابن کثیر، فخر رازی و غیره.

و یجاهد به العدو، و یجیء به الفیء، و یقام به الحدود، و یحج به البیت، و یعبد الله فیه المسلم آمنا حتی یأتیه أجله»^(۱).

بیهقی روایت می کند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: اصلاح مردم جز با امیر امکان پذیر نیست؛ این امیر خواه خوب باشد یا بد! حاضران عرض کردند: امیر نیک درست؛ اما امیر فاسق چگونه ممکن است مردم را اصلاح کند؟ (چه سودی برای مردم دارد؟) حضرت علی علیه السلام فرمود: خداوند به وسیله ی حاکم بد نیز، راه ها را پر امن می گرداند، تحت قیادت و فرماندهی او، جهاد با دشمنان کافر ادامه خواهد یافت، مال فی به دست می آید، حدود به اجرا در خواهد آمد، حج بیت الله برقرار می ماند، و در قلمرو او، مسلمان تا واپسین لحظات زندگی، با احساس امنیت، به عبادت الله تعالی مشغول می شود^(۲).

و اما روایتی که بعضی از نویسندگان در ضمن این آیه نقل کرده و از آن ثابت کرده اند که منظور از «اولی الامر»، «دوازده امام» هستند، در کتابی معتبر با سندی صحیح مروی نیست، اگر نویسنده ای خیالات و معتقدات خویش را به شکل روایت درآورده به طرف آیه ای از قرآن مجید نسبت دهد، کاری از دست ما بر نمی آید؛ و این روش مخصوص نویسندگان بی مایه است که نمونه ی آن در طول تاریخ فراوان بوده است^(۳).

(۲) ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و

۱- الدر المنثور: ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- نهج البلاغة ص ۱۰۷ طبع دارالکتب العربیة مصر با اندکی تغییر.

۳- عقیده امامت، ص ۲۷.

استوار داشتن گام‌هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

در این آیه هم ذکر از امامت بلافضل حضرت علی علیه السلام نیست، در ضمن این آیه، روایاتی که مصنفین و مؤلفین نقل کرده‌اند در هیچ کتاب معتبری ذکر نشده است. علاوه بر این، ادعای بعضی درباره‌ی این آیه مبنی بر این‌که در هنگام بازگشت از «حجة الوداع» در محلی به نام «غدیر خم» روز هجدهم ذی‌الحجه پس از ایراد خطبه نازل شد، صحیح نیست؛ چراکه جمهور مفسرین بر این مطلب اتفاق رأی دارند که این آیه‌ی کریمه در «حجة الوداع» و در میدان «عرفات»، در روز عرفه، شامگاه روز جمعه نهم ذی‌الحجه نازل شد.

تقریباً در تمام کتاب‌های سیرت، حدیث و تفسیر آمده که فردی یهودی به حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفت: «ای امیرالمؤمنین، در کتاب شما (قرآن) چنان آیه‌ای موجود است که اگر به ما یهودیان نازل می‌شد، روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه پرسید: کدام آیه؟ آن یهودی این آیه را خواند: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ حضرت فاروق رضی الله عنه فرمود: من می‌دانم که این آیه چه روزی و چه جایی نازل شده است؛ روز عرفه، جمعه در عرفات نازل شد، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میدان عرفات وقوف کرده بودند (یعنی نزولش در حجة الوداع روز جمعه، روز عرفه، میدان عرفات بود)، عیدی بزرگ‌تر از این، چه می‌تواند باشد؟^(۱)

خود حضرت علی رضی الله عنه نیز می‌فرماید که این آیه روز عرفه به وقت شام (یعنی نهم ذی‌الحجه) نازل شده بود^(۲).

۱- تفسیر قرطبی ۶/۶۱ به نقل از مسلم، نسایی و دیگر کتب حدیث.

۲- تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۱۳.

علامه آلوسی رحمته الله در تفسیر خود «روح المعانی» می نویسد:

«بعضی ها از حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه این روایت را نقل کرده اند که آیهی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در غدیر خم هنگامی نازل شد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» پس از نزول این آیه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الله أكبر علي إكمال الدين وإتمام النعمة ورضاء الرب برسالي وولاية علي كرم الله وجهه بعدي».

علامه آلوسی رحمته الله پس از نقل این روایت می فرماید:

«این روایت، نمونه ای از افتراهای بزرگ است و الفاظ رکیک این روایت (علاوه بر سند آن) خود شاهی بر این افترا می باشد»^(۱).

مفسر بزرگ علامه ابن کثیر رحمته الله هم در تفسیر مستند و معتبر خود، پس از نقل دو روایت اهل تشیع، می فرماید:

«نه این روایت صحیح است و نه آن روایت، سخن حق که در آن گنجایش کمترین شک و تردیدی وجود ندارد همان است که این آیه در روز عرفه (نهم ذی الحجه) روز جمعه نازل گشت، چنان که از حضرت امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه و از حضرت سمره بن جندب رضی الله عنه مروی است، نیز قول شعبی، حضرت قتاده، حضرت شهر بن حوشب و دیگر ائمه و علما همین است»^(۲).

همین علامه ابن کثیر در کتاب معروف و مشهور خود «البدایة والنهایة» پس از نقل این روایت که درباره ی آن گفته شد که در «غدیر خم» نازل شده می نویسد: «این حدیث نه تنها منکر در حد اعلاست، بلکه کذب است؛ چون که مخالف با

۱- روح المعانی: ۶/۶۱ و نصیحة الشیعة از مولانا احتشام الحسن کاندهلوی ص ۵۴۷ تا ۵۹۸.

۲- تفسیر ابن کثیر: ۱۴/۲.

حدیث مستند صحیحین می‌باشد که در آن از حضرت امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه ثابت شده که این آیه، روز جمعه در عرفه نازل شده بود»^(۱).

امام فخرالدین رازی رحمته الله در تفسیر کبیر، از همین آیه بر بطلان این ادعا استدلال جسته است، ایشان می‌گویند:

«علمای ما فرموده‌اند که این آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ بر بطلان قول امامت بلافصل دلالت می‌کند، برای این که الله تعالی در ابتدای این آیه فرموده است: ﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ﴾ «از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند، (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان ترسید و از من بترسید».

به وضوح پیداست که کافران از بروز تغییر و تبدیل در دین ناامید شده‌اند و نیز فرمود که اینک از آنان ترسید و از من بترسید! اگر امامت حضرت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از طرف الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله منصوب، یعنی نص واجب الطاعة می‌بود، طبق این آیه کسی که آن را پنهان می‌کرد و در آن تبدیل و تغییر ایجاد می‌نمود باید ناامید شود، یعنی یک نفر از صحابه نمی‌توانست این نص را انکار نماید و نه در آن تغییر به وجود آورد و نه آن را مخفی نگه دارد، و وقتی که هیچ کدام از اینها صورت نگرفت، بلکه نه ذکری از نص امامت شد و نه خبر آن ظاهر گشت و نه روایتی در این باره نقل شد، دانستیم که حضرت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه یقیناً منصوب بالامامت نبود»^(۲).

اگر بر این عبارت امام المتکلمین امام رازی رحمته الله با خونسردی تمام غور شود، خواننده‌ی محترم بدون تردید به این نتیجه خواهد رسید که این آیه: ﴿الْيَوْمَ

۱- البدایة والنهایة: ۵/۲۱۴.

۲- تفسیر کبیر: ج ۱۱، ص ۱۳۹.

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴿﴾ نه تنها امامت را ثابت نمی‌کند، بلکه دلیلی روشن و آشکار برای جمهور اهل سنت و جماعت می‌باشد. والله الموفق^(۱).

(۳) ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای فرستاده‌ی (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ‌گونه خوف و هراسی به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای، (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای؛ چراکه تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده‌ی توست، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل به شمار است)، و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد...».

اهل تشیع معتقدند این آیه کمی پیش از خطبه‌ی «غدیر خُم» (۱۸ ذی‌الحجه سال دهم هجرت) نازل شده، پیش از این، حکم امامت علی بر حضرت رسول اکرم ﷺ نازل شده بود، ولی ایشان بنا به دلایلی، از رسانیدن آن حکم می‌ترسیدند تا این‌که این آیه نازل شد و به حضرت رسول اکرم ﷺ دستور داده شد که حکم امامت علی ﷺ را در بین مردم اعلام نمایید، ما شما را حفاظت خواهیم کرد. حضرت رسول اکرم ﷺ مطابق با این آیه در تاریخ ۱۸ ذی‌الحجه سال دهم هجری در محلی به نام «غدیر خم» امامت حضرت علی ﷺ را اعلام کردند و از مردمان حاضر در آنجا به دست حضرت علی ﷺ بیعت گرفتند.

ما به جای تفسیر و تشریح کامل آیه، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنیم که از آن ماهیت و حقیقت این استدلال واضح خواهد شد:

۱- نکته‌ای که قبل از هر چیز در این آیه قابل توجه می‌باشد این‌که بعضی‌ها در صدد اثبات عقیده‌ی امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام از این آیه هستند، در حالی که در این آیه، نه ذکر از حضرت علی علیه السلام است و نه حرفی از امامت؛ بلکه به طور عام به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حکم داده شده که شما در تبلیغ احکام خداوندی از هیچ کوششی دریغ نورزید، خداوند متعال شما را حفاظت خواهد کرد، کافران بپذیرند یا نپذیرند، شأن تبلیغ شما از آن متأثر نمی‌گردد؛ چراکه هدایت کافران در دست الله است، نه به دست شما.

این خلاصه و مطلب آیه از الفاظ، ترجمه، سیاق و سباق آن می‌باشد، با احتمالات بسیار بعید هم نه عقیده‌ی امامت ثابت می‌شود و نه امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام!

۲- طبق رأی علامه ابن تیمیه و جمهور مفسرین، این آیه، عقیده‌ی امامت را ردّ می‌کند؛ چراکه در این آیه، به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده شده تمام احکام دین را برساند، پس اگر عقیده‌ی امامت حکمی از احکام دین می‌بود، چگونه ممکن است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن حکم را در ملأ عام، واضح و روشن به امت بیان نکرده باشند؟ به همین علت، حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: «شخصی که گمان برد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چیزی از وحی را مخفی نگه داشته، دروغ‌گوست؛ چراکه الله تعالی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد، تمام دین را به امت ابلاغ کند».

همچنین اگر حکم عقیده‌ی امامت یا امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام را حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امت رسانیده باشند، چگونه ممکن است که امت بر آن حکم، عمل نکند یا حداقل به هنگام اختلاف، از آن حکم استدلال نشود، در حالی که پس از وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صحابه کرام از مهاجرین و انصار وقتی که در «سقیفه‌ی بنی ساعده» گرد هم آمدند، دلایل مختلفی پیش کردند، اما هیچ یک از ایشان این نص (عقیده‌ی امامت) را مطرح نکردند.

و پس از آن نیز خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت عثمان غنی رضی الله عنه و واقعات شورا روی داد، چرا هیچ فردی از صحابه - که حضرت علی رضی الله عنه نیز یکی از آنان بود - چنین نصی را مطرح نکرد، حتی در دوره‌ی خلافت خود حضرت علی رضی الله عنه اختلافاتی بروز نمود، ولی در آن هنگام نیز، کسی از اصحاب (به شمول اهل بیت) نص عقیده‌ی امامت را اظهار نکرد، آیا این همه، دلیل روشنی بر عدم وجود چنین نصی نیست؟ و این ادعا، ادعای محض بدون دلیل است؛ ادعایی که هیچ کدام از صحابه و اهل بیت، نه قایل به آن بودند و نه ناقل آن!

۳- نویسندگان شیعه مدعی هستند که این آیه، پس از «حجة الوداع» و پیش از خطبه‌ی «غدیر خم» نازل شده است، پس از نزول همین آیه، آن حضرت صلی الله علیه و آله در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی به نام «غدیر خم»، امامت علی رضی الله عنه را اعلام کردند، کسانی که خطبه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع را که در میدان عرفات در تاریخ ۹ ذی الحجه در برابر هزاران صحابه رضی الله عنهم ایراد نمودند، خوانده‌اند به خوبی می‌دانند که در این خطبه‌ی تاریخی حجة الوداع وقتی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حصار را از مسایل بنیادی و مهم دین اسلام آگاه می‌کردند، در آخر رو به اصحاب فرمودند:

«وقد ترکت فیکم ما لم تضلوا بعده إن اعتصمتم به؛ کتاب الله وأنتم تسئلون عنی فما أنتم قائلون؟ قالوا: وذشهد أنك قد بلغت وأدیت ونصحت. فقال - بأصبعه السبابة یرفعها إلى السماء وینکتها إلى الناس ویقول:-: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثلاث مرات»^(۱). «بدانید که من در میان شما چیزی از خود به جا می‌گذارم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب الله است و درباره‌ی من از شما پرسیده خواهید شد، آن‌گاه چه جواب خواهید داشت؟ حاضرین عرض کردند: ما گواهی می‌دهیم که شما به طور کامل ابلاغ کردید، حق

آن را ادا نمودید و خیرخواه ما بودید. پس از آن حضرت رسول اکرم ﷺ در حالی که انگشت سبابه‌اش را به طرف آسمان بلند نموده، رو به مردم کرده فرمودند: پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش».

حالا چگونه ممکن است که در نهم ذی‌الحجه حضرت رسول اکرم ﷺ با گواه ساختن الله تعالی، از صحابه‌ی کرام ﷺ اقرار و اعتراف بگیرند که من تمام عقاید و احکام دینی را به شما ابلاغ نمودم و در تاریخ ۱۸ ذی‌الحجه در محلی به نام «غدیر خم» عقیده‌ای را که به قول ایشان مخفی نگه داشته بود! اظهار کنند، آیا این مطلب برای خواننده‌ای که انصاف‌پسند باشد قابل درک و فهم است؟!.

۴- تمام روایات مستندی که در شأن نزول این آیه‌ی کریمه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ وارد شده همگی، ادعای مبنی بر نزول این آیه در حجة‌الوداع را نفی می‌کند.

از روایاتی که علامه ابن جریر طبری، امام ثعالبی، امام فخرالدین رازی، علامه قرطبی، علامه آلوسی و جمهور مفسرین از حضرت عبدالله بن شفیق، حضرت عایشه و حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما ذکر کرده‌اند، معلوم می‌شود که این آیه خیلی قبل از حجة‌الوداع نازل شده بود. از بعضی روایات چنین برمی‌آید که این آیه «مکی» است ولی بیشتر مفسرین، این آیه را «مدنی» می‌دانند.

علامه قرطبی رحمته الله می‌نویسد:

«دلیل مدنی بودن این آیه روایتی است که امام مسلم رحمته الله در صحیح خویش از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل کرده است، حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: «پس از آمدن به مدینه، شی رسول الله ﷺ بیدار بودند و فرمودند: کاش یکی از اصحابم، از من نگهبانی می‌کرد، حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در این هنگام صدای تصادم شمشیرها به گوش رسید، حضرت رسول اکرم ﷺ پرسیدند: کیستی؟ گفت: سعد بن ابی وقاص هستم، حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: برای چه آمدی؟ گفت: احساس

کردم خطری متوجه شماست، برای حفاظت و نگاهبانی از شما آمده‌ام، حضرت رسول اکرم ﷺ در حق وی دعا کردند و خوابیدند».

علاوه بر صحیح مسلم در روایات دیگری می‌آید که در این هنگام، آواز شمشیرها را شنیدم، حضرت رسول اکرم ﷺ پرسیدند: کیستی؟ پاسخ دادند: ما سعد و حذیفه هستیم، برای نگاهبانی از شما آمده‌ایم. رسول الله ﷺ به خواب رفتند، حتی که ما آواز خواب ایشان را شنیدیم و این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ﴾ نازل شد. حضرت رسول اکرم ﷺ سر از خیمه‌ی پوستی بیرون آورده فرمودند: «ای مردم! برگردید؛ چراکه الله تعالی خود مرا حفاظت می‌کند»^(۱).

علامه فخرالدین رازی رَحِمَهُ اللهُ در شأن نزول این آیه، ده وجه نوشته است، دهمین وجه این است که طبق بعضی از روایات، این آیه در مورد فضیلت حضرت علی رَحِمَهُ اللهُ (نه که امامت) نازل شده بود. امام رازی پس از ذکر ده وجه می‌نویسد:

«اگر چه تعداد این روایات مختلف بسیار است، اما در مورد این آیه بهتر همین است که بر حفاظت از مکر و فریب یهودیان و مسیحیان، حمل کرده شود و با بی‌پروایی از آنها دستور به تبلیغ داده شده است، برای این که در قبل و بعد این آیه، روی سخن با یهودیان و مسیحیان است، برای همین قائل شدن به وجوهاتی که این آیه را از سیاق و سباق منفک و منقطع می‌گراند، ممتنع به نظر می‌رسد»^(۲).

علامه آلوسی رَحِمَهُ اللهُ پس از بحثی طولانی درباره‌ی خطبه‌ی «غدیر خم» و روایات شیعه در ضمن این آیه، در خاتمه می‌نویسد:

«روایاتی از اهل سنت که بیانگر نزول این آیه در فضیلت حضرت علی رَحِمَهُ اللهُ است اگر پذیرفته شود که درست و قابل استدلال هستند، باز هم از آنها فضیلت حضرت

۱- تفسیر قرطبی: ۶/ ۲۴۴.

۲- تفسیر کبیر: ۵۰/ ۱۲.

علی علیه السلام ثابت می شود یا که طبق این روایات حضرت علی علیه السلام محبوب مؤمنین است و ما هرگز این را انکار نمی کنیم، بلکه هر کس (فضیلت حضرت علی علیه السلام و محبوبیت ایشان را) انکار کند او را ملعون می دانیم»^(۱).

۵- آخر این آیه: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ «و خدا شما را از مردمان محفوظ خواهد داشت، همانا خداوند کفار را هدایت نمی دهد». خود دلیلی است بر این که مراد از این آیه، ابلاغ عقیده‌ی امامت در حضور صحابه‌ی کرام علیهم السلام نمی تواند باشد، چون که بنا به قول شیعه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ابلاغ عقیده‌ی امامت از مخالفت صحابه‌ی کرام علیهم السلام بیمناک بودند؛ و در این آیه ذکری از صحابه‌ی کرام نیست، بلکه از کافران سخن به میان آمده است، بنابراین چطور می توان صحابه کرام را از این آیه مراد گرفت، مگر این که شخصی گستاخ و دریده دهن، صحابه‌ی کرام را - نعوذ بالله - کافر قرار دهد، آنانی که قرآن درباره‌ی شان می فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ خدا از آنان خشنود و آنان از خدا خشنودند.

خلاصه‌ی کلام آن که، از هر جهت به این آیه نگریسته و الفاظ، ترجمه، سیاق و سباق و همچنین روایات شأن نزول آن مورد بررسی قرار گیرد، به هیچ نحوی، از این آیه، عقیده‌ی امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام به اثبات نمی رسد و اثبات این عقیده از آیات مذکور، در واقع چیزی جز تحریف معنوی قرآن مجید نیست^(۲).

روش استدلال بعضی از نویسندگان اهل تشیع از احادیثی که در ذیل این آیات می آوردند، به دو صورت است:

الف- از احادیثی استدلال می گیرند که در کتب متداول و معتبر حدیث وجود ندارد؛ بلکه یا در کتب مصنفین شیعه یافت می شود یا اگر راوی سنی آن را نقل کرده

۱- تفسیر روح المعانی: ۱۹۷۶/۶.

۲- عقیده‌ی امامت: ص ۳۳.

باشد، با استناد به راویان شیعه نقل کرده است، بدیهی است که استدلال از روایات بی اعتبار یک طرفه چگونه ممکن است درست باشد؟

ب- به احادیثی استدلال می کنند که در کتب متداول حدیث وجود دارد و به اعتبار سند، در درجه ی «صحیح» یا «حسن» قرار دارد، اینها احادیثی هستند که در آنها فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام بیان شده است. از این احادیث صحیح فضایل و مناقب این گونه استدلال می گیرند که وقتی حضرت علی علیه السلام دارای چنین فضایی هستند به طور حتم هم ایشان مستحق امامت بلا فصل می باشند، اما این روش استدلال، چیزی جز مغالطه ی سطحی نیست؛ چراکه تا جایی که مربوط به فضایل و مناقب بی شمار حضرت علی علیه السلام می شود - خوارج را بگذار که منکرش باشند - خوشه چینی از اهل سنت و جماعت این فضایل حضرت علی علیه السلام را انکار نمی کند، بلکه این فضایل را با دل و جان می پذیرد، به نشر و تبلیغ آن می پردازد، آنها را خود می خواند و به دیگران تدریس می کند و به نسل های آینده می رساند، بنابراین هیچ اختلافی در ثبوت فضایل برای حضرت علی علیه السلام وجود ندارد.

اهل سنت، در مورد فضایل حضرت علی علیه السلام از شیعه ها دلیل نمی خواهند؛ چراکه ذخیره ی صحیح و مستند فضایل را که اهل سنت در مقابله با خوارج جمع کرده، بسیار بیشتر و قوی تر از احادیث دیگران می باشد. بلکه فراتر از آن، اهل سنت منکر امامت به وقت خود حضرت علی علیه السلام هم نیستند، آنها کاملاً قبول دارند که حضرت علی علیه السلام شخصیت والاصفات، مزین به تمام فضایی اند که در احادیث صحیح بیان شده است و این که ایشان از ابتدا نیز اهلیت و صلاحیت برای این امامت را داشتند که نهایتاً مسئولیت آن را به عنوان خلیفه ی راشد چهارم به دوش گرفتند، این چیز دیگر است که در ابتدا کسانی بودند که نسبت به ایشان، از اهلیت و صلاحیت بیشتری برخوردار بودند، به همین خاطر عملاً آنان جلوتر از حضرت علی علیه السلام خلیفه شدند. اهل سنت بر این باور است که حضرت علی علیه السلام زمانی که در

حیات طیبه‌ی حضرت رسول اکرم ﷺ خدمات بزرگ دینی انجام می‌دادند اهلیت و صلاحیت برای این امامت را داشتند و آن هنگام هم وقتی ایشان در دوران خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، حضرت عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت عثمان غنی رضی الله عنه با آنان بیعت کردند، از علم، فضل، کرم و شجاعت خویش، امت را مستفیض می‌گردانیدند.

به همین خاطر باید این مطلب به خوبی در اذهان جای گیر شود که اهل سنت نه منکر فضایل حضرت علی رضی الله عنه هستند و نه منکر صلاحیت ایشان برای امامت و قیادت^(۱).

پاسخ به یک اشکال در پرتو اقوال اهل بیت

ممکن است افرادی این اشکال را مطرح نمایند که حضرت رسول اکرم ﷺ در میان تمامی صحابه، امامت حضرت علی ﷺ را اعلام نکرده باشند، بلکه به چند تن از یاران مخصوص خویش و اهل بیت درباره‌ی امامت و یا وصایت علی ﷺ راهنمایی‌ها کرده باشند - که بعضی از نویسندگان شیعه در کتب خود چنین می‌نویسند - برای جواب این اشکال از گفته‌های خود حضرت علی ﷺ و حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه استفاده می‌کنیم. عبدالله بن سبأ منافق و گروهش، در آن زمان نیز خرافاتی از قبیل: «حضرت علی، وصی رسول الله ﷺ»، «به اموری وصیت کرده که دیگران از آن بی‌خبرند»، در میان مسلمانان شایع کرده بودند. پروردگار متعال بر اهل بیت نبوی، رحمت‌های بیکران نازل فرماید که آنان بلافاصله پرده از خرافات برداشتند و با بانگ رسا اعلام کردند که اینها به دور از حقیقت هستند.

ما در این مورد فقط سه روایت را نقل می‌کنیم:

۱- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ رضی الله عنه هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ، وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ. قُلْتُ وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ قَالَ الْعَقْلُ وَفَكَأُكَ الْأَسِيرِ، وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ»^(۱). «از

حضرت ابوجحیفه رضی الله عنه روایت است که من از حضرت علی رضی الله عنه پرسیدم: آیا چیزی نزد شما یافت می شود که در قرآن وجود نداشته باشد؟ فرمود: قسم به آن ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید، نزد ما چیزی علاوه بر آن که در قرآن نوشته شده وجود ندارد، مگر این که کسی درک و فهمی موهبتی در کتاب الله داشته باشد و در آنچه در صحیفه نوشته شده، عرض کردم: در صحیفه چه نوشته شده؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: دیه، آزادی زندانیان، احکام قتل نکردن مسلمان در برابر کافر و غیره».

۲- «عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ، قَالَ: سُئِلَ عَلِيٌّ رضی الله عنه: هَلْ خَصَّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشَيْءٍ؟ فَقَالَ: مَا خَصَّنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشَيْءٍ لَمْ يَعْمْ بِهِ النَّاسَ إِلَّا مَا فِي قِرَابِ سَيْفِي، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً فِيهَا: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحِدِثًا»^(۱).

«از حضرت ابوطفیل رضی الله عنه روایت است که از حضرت علی رضی الله عنه پرسیده شد: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی مخصوص، به شما داده اند؟ فرمود: ایشان به ما چیزی خصوصی که به عموم مردم نداده باشند، ندادند، جز آنچه در نیام شمشیرم است، سپس صحیفه ای از آن بیرون آورد که نوشته بود: لعنت خداست بر کسی که برای غیرالله ذبح کند و لعنت خداست بر آن شخصی که نشانه های زمین را بدزد - مطابق با روایت دیگر - بر آن شخصی که نشانه های زمین را تغییر دهد، و خدا لعنت کند کسی را که به پدرش لعنت فرستد و لعنت خدا بر آن کسی که مجرمی را پناه دهد».

۳- «عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: كان رسول الله صلی الله علیه و آله عبداً مأموراً ما اختصنا دون الناس بشيء إلا بثلاث: أمرنا أن نسبع الوضوء والأ نأكل الصدقة وأن لا ن تري حماراً على فرس»^(۲). «از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما

۱- صحیح مسلم به حواله ی مرقات شرح مشکوٰۃ: ج ۸، ص ۱۱۲.

۲- ترمذی، نسایی به حواله ی مرقات شرح مشکوٰۃ: ج ۷، ص ۳۲۳.

روایت است که رسول الله ﷺ بنده‌ای مأمور بودند؛ به ایشان دستور داده شده بود (تمام احکام دین را به مردم ابلاغ نمایند) که در هیچ چیزی نسبت به عموم مردم قائل به خصوصیت ما (اهل بیت) نشوند مگر در سه مورد: ۱) به ما دستور داده شد که به طور کامل و به نحو احسن وضو بگیریم. ۲) مال صدقه نخوریم. ۳) خر را (برای جفت‌گیری) بر اسب ماده سوار نکنیم»^(۱).

آنچه نقل شد مقدماتی بودند برای فهم بهتر «حدیث غدیر». البته مطالب بیان شده صرفاً دیدگاه اهل سنت و جماعت می‌باشد و برای پاسخ به سؤالات جوانان و دانشجویان اهل سنت بیان شده و به هیچ وجه هدف مناظره و مجادله با برادران اهل تشیع نیست و نباید بحث‌های علمی را با مسائل سیاسی اشتباه گرفت. همان‌طور که در کشورمان سالانه صدها کتاب و رساله چاپ و منتشر می‌شوند مبنی بر اثبات عقیده‌ی «امامت» و نیز در مورد بحث «غدیر خُم» ما نیز این حق برای خود محفوظ می‌دانیم که باورها و عقایدمان را برای نسل جوان اهل سنت ایران که جمعیت قابل توجهی از این مملکت را تشکیل می‌دهند، بازگو و تشریح نماییم. امید است که در باب مباحث علمی از تعصب و تنگ‌نظری به دور باشیم و مؤدبانه به نقد و بررسی آرا و اندیشه‌های مختلف بپردازیم.

اللهم احفظنا من البلیا والخطایا

ایوب گنجی، سنندج، مسجد جامع قبا

ربیع‌الثانی ۱۴۲۷ ه.ق. - اردیبهشت ۱۳۸۵ شمسی

حدیث غدیر، مولای مؤمنان و ما اهل سنت

به نام آن که جان را فکرت آموخت

قسمت عظیمی از مجموعه‌ی احادیث رسول خدا ﷺ فقط حاوی فضایل و مناقب خصوصی و عمومی اصحاب ایشان است.

«حدیث غدیر حُم» از همین طیف احادیث است که مُبین فضیلتی بزرگ برای یکی از برترین یاران رسول خدا ﷺ - حضرت علی مرتضی کَرَمَ اللّهُ وَجْهَهُ - می‌باشد. وی در این حدیث، «مولای هر مؤمن» معرفی شده است.

هر چند در بینش اهل سنت معنا و مقصد این وصف بسیار صاف و واضح است، لیکن گفتنی‌هایی چند این معنا و مقصد را مدلل می‌سازد و رساله‌ی حاضر به همین غرض نگاشته شده است. بنابراین، مقصود بیان و شرح اوصاف و فضایل مسلّم آن یار محبوب رسول خدا ﷺ نیست که او، آن است که خدا و رسولش وصف نموده‌اند.

به راستی ما چه توانیم گفت در وصف یاران برگزیده‌ی پیامبر خدا که پروردگان نبوّت بودند و تبلور قرآن و سنت با این زبان آغشته به گناهان و قلوب تیره و قلم‌های شکسته و ریایی؟

ای کاش تونل زمان واقعیت می‌داشت و باز ما این سعادت نصیبمان می‌شد که به کَرّات از آن گذرگاه با سیر قهقرای قرون را در می‌نوردیدیم و در بارگاه پاک اصحاب رسول خدا ﷺ حضور می‌یافتیم و بوسه بر آستان صحابیت و رفعت و تقدس تک تک آنان می‌زدیم و با ترنّم کلام الهی و نبوت در وصف آنان، مراتب

دوستی و غلامی و پیروی خویش را ابراز می نمودیم و در این سفر چون به بارگاه علی، محبوب رسول و خلیفه‌ی چهارم وی می رسیدیم عاشقانه فریاد بر می آوردیم:

سلام بر تو ای مولای ما!

تو از درخشنده ترین ستارگان آسمان هدایت

اسلام هستی که نور از خورشید نبوّت داری!

تو را دوست داریم که

بدون محبّت تو، دعوای اسلام و ایمان،

دعوائی است بی بنیاد

و

ادعای داشتن قصری

اما از پایه ویران...!

«حدیث غدیر خُم» به نام مخصوص تر «حدیث موالات» هم یاد می شود. این حدیث در نوشتار حاضر از دیدگاه اهل سنت نگریسته شده و تجزیه و تحلیل گردیده است. فقط به این هدف که تفسیر حدیث و استنباط اهل سنت از آن با پایه ها و توضیحات مربوطه برای همه به ویژه برای جوانان اهل سنت روشن گردد؛ بدون این که انگیزه های جدلی در تهیه ی آن نقش یا حتی ردّپایی داشته باشد و یا رأی مخالف به استخفاف گرفته شود. نجابت و وقار مباحث، این ادّعا را به روشنی ثابت می کند.

و ما توفیقی إلاّ بالله

محمد سلیم آزاد، عمری مجددی

شوال ۱۴۲۴ ه. ق - کوهون

آغاز قصّه

فتح مکه در سال هشتم هجری، پیروزی اسلام در شبه جزیره عربستان را پس از بیست و یک سال رنج و غربت و تکاپو، مسجّل ساخت و نشانی بزرگ از شکست قطعی و همیشگی غول کفر و شرک در آن دیار بود. با نابودی و بعضاً اسلام سردمداران بت پرستی و عناد که عمدتاً از قبیله‌ی بزرگ و مقتدای عرب - قریش، قبیله‌ی رسول خدا ﷺ - بودند، افراد و قبایل دیگر عرب هم در برابر نیروی سهمگین اسلام اسلحه بر زمین نهادند و گروه گروه به این آیین فاتح درآمدند.

پیام آسمانی ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝﴾ [النصر: ۱-۳]. این پیروزی نهایی را به رسول خدا ﷺ تبریک می‌گفت.

بر پیروزی موعود اسلام، دو سال بعد از آن؛ در سال دهم سنگ تمام و کمال گذاشته شد. تدبیر خداوند حکیم و علیم چنین اقتضا نمود که رسول او در آن سال در مکه‌ی مکرمه ضمن حج بیت‌الله با اکثر قریب به اتفاق مسلمانان اجتماع نماید تا علاوه بر نمایش پیروزی با شکوه و نفوذ اسلام، هم نتیجه‌ی سال‌ها زحمات و فداکاری‌های خود و یارانش را از نزدیک مشاهده کند و هم سخنانی به عنوان پیام‌ها و وصایای کلی و اتمام حجت به امت ابلاغ نماید. این حج چون آخرین حج رسول خدا ﷺ بود، «حجّة الوداع» نامیده شد.

پیام حجّة الوداع

رسول خدا ﷺ در روز بیست و پنجم ذیقعد به قصد حج بیت الله از مدینه خارج شد. به یقین برجستگی و اهمیت این سفر علاوه بر آخرین حج بودن رسول خدا ﷺ اعلام تکمیل دین از طرف خداوند متعال در روز عرفه و وصایا و درس های جامعی است که آن حضرت ﷺ در هر قسمت از مناسک حج و در هر فرصت بالأخص در خطبه‌ی حجّة الوداع ابلاغ فرمودند. به این سفر با نظر به همین اعلام الهی و ابلاغ نبوی، «حجّة الاسلام» و «حجّة البلاغ» هم می گویند. سه چیز از مهم ترین و محوری ترین درس ها و پیام های «حجّة الوداع» بود که عبارتند از:

۱) تکمیل دین خدا؛ خداوند متعال در روز نهم ذیحجه - روز عرفه - ناموس خود را با این پیام بر رسول خویش نازل فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. «(احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم»^(۱).

۱- متفق علیه: (بخ ایمان / باب ۳۳ و مغازی / باب ۷۷ و اعتصام / باب ۹۶ - و مسلم) جامع ترمذی: تفسیر مائده + سنن نسائی: مناسک / باب ۱۹۴ و ایمان / باب ۱۸ + مسند احمد: ۱/۱۲۸.

این بزرگ‌ترین تحفه‌ی الهی برای رسول و مسلمانان و مهم‌ترین ره‌آورد سفر حجّة الوداع بود. این آیه ضمناً این پیام را ابلاغ می‌کرد که اسلام از هر نظر کامل شده و از آن پس برای هیچ کس بهانه‌ی ازدیاد یا مجال تنقیص وجود ندارد.

۲) حفظ وحدت و اجتناب از قتال یکدیگر و رعایت حقوق متقابل؛ مسلمانان جز به همبستگی که تا آن زمان کلید موفقیت‌ها و پیروزی‌های پی در پی‌شان بود، نمی‌توانستند عامل و حامل و مبلغ این دین باشند.

۳) ابلاغ دین به نسل‌های آینده؛ پرواضح است که بدون تبلیغ، دامنه‌ی رسالت در همان عهد محدود می‌شد؛ در حالی که اسلام آخرین دین آسمانی بود و می‌بایست به همه‌ی افراد بشر برسد و تا قیامت ادامه یابد.

درس‌ها و تذکرات نبوی در این خطبه کاملاً حساب شده و اساسی و سرنوشت‌ساز بود^(۱). اگر آن فرستاده‌ی خدا در آن زمان به وحی نتیجه‌ی دین و طرز عمل دست پروردگانش را پس از خود می‌دانست، تاریخ این حقیقت را برای ما هم روشن و مبرهن ساخت و ثابت شد که پس از رحلت رسول خدا ﷺ طوری که وی انتظار داشت، می‌دانست این دین نوپا نه تنها دچار بیش‌ی و کمی و رکود نگردید، بلکه اصحاب او با انسجام و وحدت و مایه گذاشتن صادقانه از جان و مال و عمر خویش باعث تداوم و پیشرفت آن به اقصى نقاط عالم شدند.

بدین ترتیب، رسول خدا ﷺ که در پرتو اخبار غیبی و کاملاً خصوصی دورنمایی روشن و خوشحال‌کننده از آینده‌ی امت می‌دید، با سرور و اطمینان کامل مناسک حج را به پایان برد و در روز چهاردهم ذیحجه عازم مدینه گردید.

۱- جهت آگاهی بیشتر از درس‌های مهم «حجّة الوداع» به کتاب «همگام با نبی» رحمت در سه سفر سرنوشت‌ساز» نگاشته‌ی ایوب گنجی، مراجعه شود.

در حاشیه‌ی سفر حجّة الوداع

در آخرین ایام حجّة الوداع موضوعی پیش آمد که در ابتدا کاملاً جزئی بود، ولی چون دهان به دهان گشت، رسول خدا ﷺ را خوش نیامد. موضوع مطالبی شکایت آمیز درباره‌ی حضرت علی ﷺ بود که از طرف بعضی همراهان او نزد رسول خدا ﷺ عنوان شد و در میان حجاج هم شایع شده بود.

اصل ماجرا و عوامل ایراد خطبه‌ی غدیر

حضرت علی ﷺ و حضرت خالد ﷺ در سفر حج با رسول خدا ﷺ همراه نبودند. رسول خدا ﷺ قبل از سفر، هر کدام از آنان را همراه سپاهی به یمن فرستاده بود^(۱). خالد ﷺ را اول فرستاده بود و علی ﷺ را بعد از او تا ضمن تقویت روحی سپاه خالد ﷺ، خمس اموال غنیمت را تحویل بگیرد.

دو سپاه برای مدتی در سرزمین یمن به فعالیت‌های جهادی و تبلیغی مشغول شدند. در این سفر، رفتار ظریف و دقیق حضرت علی ﷺ در چند مورد (ظاهراً) موجب ناراحتی بعضی از افراد و به دنبال آن شکایت علیه او گردید. این موارد در پرتو روایاتی که در کُتب صحیح حدیث نقل شده‌اند، در چهار مطلب قابل نشاندهی است^(۲):

۱) بُریده اسلمی ﷺ - که یکی از افراد سپاه بود - می‌گوید:

«در دلم نسبت به حضرت علی مقداری کدورت وجود داشت، اتفاقاً رسول الله ﷺ نیز علی را به سوی خالد فرستاد تا خمس اموال را بگیرد. وی کنیزکی را از سهم

۱- حضرت علی ﷺ در رمضان سال دهم هجری به یمن رفته بودند، و براساس روایات صحیح بعد از چهاردهم ذیحجه به مکه مکرّمه رسیدند. «مصحح»

۲- علامه ابن کثیر در کتاب معتبر خویش «البدایة والنهایة» در باب «بعث رسول الله ﷺ علی ابن ابی طالب و خالد بن ولید إلى الیمن قبل حجة الوداع» تمامی این روایات را ذکر کرده است. «مصحح»

خمس برای خود برداشت، و چون مورد سؤال قرار گرفت، توضیح داد که آن کنیز در قسمت خمس افتاد و از خمس در سهم اهل بیت پیامبر ﷺ داخل شد و بعد هم در سهم آل علی قرار گرفت. خبر به حاکم یمن - حضرت خالد رضی الله عنه رسید. ایشان از این موضوع ناراحت شده و نامه‌ای به پیامبر ﷺ نوشتند که من حاضر شدم نامه را نزد ایشان ببرم، چنین کردم. وقتی نامه را برای آن حضرت ﷺ می‌خواندم، در اثنای قرائت دستم را گرفت و از خواندن بازداشت و فرمود: از علی ناراحتی؟ گفتم: بله. فرمود: از این به بعد نسبت به او بغض نداشته باش! بلکه سعی کن دوستی‌ات را با او بیشتر کنی. سوگند به ذاتی که روح محمد در قبضه‌ی قدرت اوست، سهم آل علی در خمس بیشتر از یک وصیفه است»^(۱).

بریده رضی الله عنه گوید:

«بعد از آن سخن نبی خدا ﷺ، هیچ کس به نزد من محبوب‌تر از علی نیست»^(۲).

(۲) عمرو بن شاس اسلمی رضی الله عنه - از اصحاب حدیبیه و بیعت رضوان - می‌گوید:

«من یکی از همراهان علی در سپاهی بودم که رسول‌الله ﷺ به یمن فرستاد. علی در حق من مقداری جفا نمود که به سبب آن در دلم نسبت به او کدورت پیدا شد. وقتی به مدینه^(۳) رسیدیم در مجالس مختلف از او شکایت می‌کردم و قصه را نزد هر کس که

۱- وصیفه به معنی کنیز است، در حدیث مذکور همین کلمه به کار رفته است.

۲- صحیح بخاری: مناسک، باب ۱۹۴ و ایمان، باب ۱۸ و.... مسند احمد: ۵/ ۳۵۹. سنن کبری بیهقی، کتاب قسم الفیء والغنیمه، ح ۱۳۲۳۴. البدایه والنهایه: ۵/ ۱۰۴، جامع ترمذی، باب مناقب علی رضی الله عنه.

۳- مدینه در این روایت، به معنی لغوی خود یعنی شهر به کار رفته است و منظور از آن، شهر مکه‌ی مکرمه می‌باشد که در آن روزها رسول خدا ﷺ در آنجا بود.

می دیدم، باز می گفتم. روزی در مسجد رسول الله ﷺ وارد شد. وقتی دید به چشمانش نگاه می کنم، به سوی من نگرست تا که رفتم و پیش وی نشستم. فرمود: ای عمرو! به خدا که مرا آزرده نمودی. گفتم: إن الله وإننا إليه راجعون! از این که رسول خدا را بیازارم، به خدا و رسول پناه می برم. فرمودند: هرکس علی را بیازارد، مرا آزرده است»^(۱).

جفایی که عمرو بن شاس رضی الله عنه به آن اشاره می فرماید، در روایات دیگر تصریحی بر آن صورت نگرفته است. اما شاید رفتار ظریف و مبتنی بر تقوای علی رضی الله عنه که در دو روایت بعد از ایشان گزارش شده، قسمت عمومی تر آن را تصویر نماید.

۳) ابو سعید، سعد بن مالک خُدَری رضی الله عنه - صحابی جلیل القدر و از راویان طراز اول احادیث نبوی - گوید:

«رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به یمن فرستاد و من هم یکی از افراد لشکر بودم که با او خارج شدم. شترانی از مال زکات أخذ گردید (و به دستان افتاد). از او خواستیم اجازه دهد بر آن سوار شویم؛ چرا که شتران خودمان وضعیت خوبی نداشتند و به خوبی ضعف در آنان مشاهده می شد. علی نپذیرفت و گفت: حق شما در این شتران مانند سایر مسلمانان فقط سهمی مشخص است.

وقتی از یمن بر می گشتیم، علی رضی الله عنه جانشینی برای خود تعیین کرد و خود سریعاً به سوی مکه حرکت نمود تا همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله را دریابد و این افتخار (همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع) نصیبش گشت. پس از انجام مناسک، رسول الله ﷺ به وی فرمود: نزد یاران برگرد تا به آنان برسی و امیرشان باشی. در این اثنا ما تقاضایمان را نزد امیر تعیین شده ی علی رضی الله عنه تکرار کردیم، او تقاضایمان را پذیرفت و شتران صدقه را به ما سپرد. وقتی علی به ما رسید و فهمید که شتران زکات مورد استفاده قرار گرفته اند و ضعیف شدن آنان را بر اثر استعمال مشاهده کرد، امیر انتخابی اش را فرا خواند و به

باد ملامت گرفت. با خود گفتم: سوگند به خدا اگر به مدینه (شهر مکه) رسیدیم موضوع را به اطلاع رسول الله ﷺ خواهم رساند و او را از برخوردهایی تند و سختگیری‌هایی که چشمیده‌ایم با خبر خواهم کرد.

چون به مدینه (شهر مکه) رسیدیم، روز بعد متوجه رسول الله ﷺ شدم تا به آنچه که قسم یاد کرده بودم، عمل کنم. در راه ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دیدم که از نزد رسول الله ﷺ خارج شده بود. مرا دید و کنارم ایستاد و خوشامد گفت و احوال همدیگر را پرسیدیم. از من پرسید چه وقت رسیدید؟ گفتم: دیشب. با من به سوی رسول الله ﷺ بازگشت. او داخل شد و به آن حضرت گفت: این سعد بن مالک بن شهید است. فرمود: اجازه بده بیاید... داخل شدم و به رسول الله ﷺ سلام دادم. ایشان هم بر من سلام گفتند. آن‌گاه کاملاً متوجه من شدند و از من درباره‌ی خودم و اهلم و در تمام موارد دیگر سؤال نمودند. گفتم: ای رسول خدا! چه برخوردهای تند و چه سختگیری‌هایی از علی چشمیده‌ایم! رسول الله ﷺ از جایش تکان خورد. من شروع کردم به برشمردن مواردی که از او دیده بودم که رسول خدا بر رانم زد - و من نزدیک ایشان بودم - و گفت: ای سعد بن مالک بن شهید! خودت را از بعضی سخنان که در حق برادرت علی می‌گویی باز بدار! به خدا سوگند او در راه خدا به طریق شایسته رفتار کرده است. با خود گفتم: مادرت به عزایت بنشیند سعد بن مالک! چرا متوجه نشدی که تا به امروز در یک چیز ناپسند بسر برده‌ای... سوگند به خدا دیگر هیچ‌گاه نه سَرّاً و نه علناً از علی به بدی یاد نخواهم کرد»^(۱).

(۴) یزید بن طلحه بن یزید بن رکانه رضی الله عنه گوید:

«سپاهیان علی بن ابی طالب که با او در یمن بودند، از دست او ناراحت شدند. چون هنگام مراجعت، علی بر آنان مردی گماشت و خود با عجله به سوی رسول الله ﷺ حرکت کرد. آن مرد به هریک از سربازان لباسی نو داد تا به تن کنند. وقتی

سپاه نزدیک شد، علی به سویشان شتافت تا ملاقاتشان کند. دید که آنان لباس‌های نو به تن دارند. گفت: این چه کاری است؟ گفتند: فلان کس اینها را داده تا بپوشیم. او را صدا زد و علت آن کارش را پرسید. او گفت: افراد را لباس نو پوشاندم تا با ظاهری آراسته در میان مردم ظاهر شوند. علی گفت: چرا صبر نکردی تا به رسول الله ﷺ برسی و آن طوری که خود می‌خواهد درباره‌ی این لباس‌ها تصمیم بگیرد؟ آن‌گاه دستور داد همه آن لباس‌های نو را از تن به در کنند و همه را به جای قبل برگردانند. افراد سپاه دل‌آزرده شدند و وقتی میان مردم رسیدند، از رفتار علی شکایت‌شان را اظهار کردند و نزد رسول الله ﷺ نیز در این مورد از علی گله نمودند»^(۱).

(۵) حضرت عمران بن حصین رضی الله عنه گوید^(۲): «... در سفری من که قصه‌ی جاریه پیش آمد، مردم اعتراض کردند. چهار نفر از اصحاب تصمیم گرفتند وقتی نزد رسول الله ﷺ برگردیم، به ایشان خواهیم گفت که علی چه کارهایی را انجام داده (و چه برخوردهایی را با افراد داشته است) مسلمانان پس از مراجعت از سفر، قبل از هر کار دیگری، به ملاقات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌رفتند، بعد از آن رهسپار خانه‌های خویش می‌شدند. این قافله هم، پس از بازگشت، جهت عرض سلام به محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند. یکی از آن گروه چهار نفری بلند شده و عرض کرد: یا رسول الله! شما علی را ندیدید چه کارها که نکرد؟! پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شنیدن سخنش، روی از او برگرداند. دومی بلند شد و شکایت خویش را مطرح کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او هم اعراض نمود. سومی بلند شد و شکایت خویش را در مورد علی رضی الله عنه مطرح کرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله به حرف‌های او هم توجهی ننمود. و نوبت به نفر چهارمی رسید، او هم همانند بقیه‌ی دوستانش شکایاتی در مورد رفتار حضرت علی رضی الله عنه

۱- به تصریح محمد بن اسحاق در سیاق حجة الوداع (ر.ک: البداية والنهاية: ۵/۱۱۱ و ۲۲۸ - طبع

بیروت، دارالکتب العلمیة ۱۴۲۱ هـ، ۲۰۰۱ م).

۲- مورد پنجم از سوی «مصحح» اضافه شده است.

تقدیم پیامبر ﷺ نمود. پس از اتمام شکایات، پیامبر ﷺ در حالی که ناراحتی و خشم در چهره‌ی مبارکش نمایان بود، رو به آنها کرده و فرمود: شما از علی چه می‌خواهید؟! شما از علی چه می‌خواهید؟! شما از علی چه می‌خواهید؟! همانا علی از من است و من از اویم. بعد از من او محبوب و مولای هر مؤمنی است^(۱).

علامه واقدی در کتاب المغازی می‌گوید:

«حضرت علی ﷺ هنگام بازگشت از یمن همراه لشکر بود، تا وقتی که به منطقه‌ای به نام «فتق» (که روستایی در نزدیکی طائف می‌باشد) رسیدند. آنجا بود که حضرت علی ﷺ لشکر را رها کرده و «ابورافع» را به عنوان جانشین خود قرار داد، و خود با عجله آهنگ مکه نواخت تا به پیامبر ﷺ ملحق شود. پس از انجام مراسم حج، حضرت علی ﷺ به پیشنهاد رسول الله ﷺ دوباره به سوی افرادش برگشت. در این هنگام لشکر یمن از «سدره» وارد مکه می‌شد. و در این لحظه بود که حضرت علی ﷺ به خاطر پوشیدن لباس‌های غنیمی و استفاده از شتران زکات، افرادش را تنبیه کرد»^(۲).

این نکته را باید به یاد داشته باشیم که در هر کدام از احادیث که لفظ «مدینه» به کار رفته است، منظور از آن همان معنای عمومی لفظ «مدینه» می‌باشد که مطلقاً بر شهر اطلاق می‌گردد و در روایات نقل شده مراد شهر «مکه» می‌باشد.

از جمع‌بندی روایاتی که از کُتب حدیث و همچنین «البدایة و النهایة» و دیگر کتب تفسیر و تاریخ نقل نمودیم به خوبی این نتیجه به دست می‌آید که در دل برخی از مردم، خصوصاً افرادی که در سفر یمن همراه حضرت علی ﷺ بودند، نسبت به ایشان بدگمانی و کدورتی ایجاد شده بود. و اصل ماجرا با تمام جزئیات خویش به

۱- ترمذی به نقل از جامع الاصول: ۸ / ۶۵۲.

۲- کتاب المغازی: ۳ / ۱۰۸۰. «مصحح»

طور خلاصه در همین چند مورد روایت شده است: یعنی گله‌یهی یاران حضرت علی علیه السلام از نحوه‌ی رفتار ایشان در موارد مذکور.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این گله‌ها را نپسندیدند. همه می‌دانیم حضرت علی مرتضی علیه السلام پسر عمو و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیشگامان مسلمانان و حامی جان‌فدای رسول و فاتح خیبر و از قهرمانان بزرگ تمام غزوات و صاحب فضایل و مناقب مخصوص و از اسوه‌های همیشه پاینده‌ی مسلمانان در ایمان، فداکاری، شجاعت، علم، حلم، سخاوت و... است. او همچنین کسی بود که تقدیر و تدبیر ازل‌ی خداوند متعال در کارنامه‌ی زندگی‌اش عنوان خلیفه‌ی چهارم آخرین فرستاده‌ی خدا را رقم زده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله این موضوع را مثل سایر علوم خویش درباره‌ی آینده به وحی می‌دانست. پس شخصیت چنین کسی نمی‌بایست به این سادگی مورد قضاوت سطحی برخی مؤمنان قرار گیرد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که یکی از درس‌های مهم این مدرسه‌ی سیارش، «برحذر داشتن اُمت اسلامی از تفرقه و دودستگی» بود، چگونه می‌توانست تحمل کند که به طور جمعی در دل مردم نسبت به یکی از اهل بیتش بدگمانی ایجاد شود؟! در حالی که حضرت علی علیه السلام از بزرگان صحابه و از «السابقون الأولون» به شمار می‌آید و در آینده می‌باید در وقت خود، وظایف و مسئولیت رهبری و امامت این امت را بر عهده بگیرد. به همین جهت، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در «غدیر خُم» نه تنها برائت حضرت علی علیه السلام را آشکارا ساخت، بلکه به امت اسلامی نیز دستور داد که نسبت به اهل بیت به طور عموم و نسبت به حضرت علی علیه السلام به طور خصوص محبت و ارادت ویژه داشته باشند^(۱).

۱- عقیده‌ی امامت: ص ۴۴. «مصحح».

حضرت علی علیه السلام در هیچ کدام از موارد مطرح شده، دچار تقصیر نشده بود. در مورد اول حق او چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند، بیشتر از یک «وصیفه» بود و او آن را پس از تقسیم مشروع متصرف شد. در موارد دیگر هم، ایشان از رأی دقیق مبتنی بر تقوای بلند خویش که گاه از نظر دیگران به صورت سختگیری هم روی می‌نمایاند، کار گرفت و راضی نشد قبل از این که اموال توسط رسول الله صلی الله علیه و آله تقسیم شوند، کسی از آنها استفاده کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیان همین خصوصیت متقیانه‌ی او - آن‌گاه که مردم از او گله کردند - فرمود: «ای مردم! از علی شکایت نداشته باشید. به خدا سوگند که او درباره‌ی خدا - یا در راه خدا - سخت می‌گیرد»^(۱). (و این نه جای شکایت که موجب ستایش و تحسین است). به نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان برداشت‌شان از کارهای حضرت علی علیه السلام ظاهری بود و می‌بایست نظرشان را درباره‌ی او مساعد کنند. خوشبختانه شور و شعب در حجة‌الوداع - آن تجلی‌گاه شکوه بی‌سابقه و پیروزی بزرگ اسلام بر تمام مظاهر کفر و شرک - بسی بیشتر از آن بود که حوادث جزئی و حاشیه‌ای را مجالی برای خودنمایی و اهمیت در قلوب و اذهان مسلمانان بدهد. حادثه‌ی سفر یمن که فقط در میان یک سپاه نسبتاً کوچک و در مقایسه با جمعیت بی‌شمار حضار در حج حقیقتاً هیچ، به وقوع پیوسته بود، با همه‌ی شکوه‌های یاران علی علیه السلام در اذهان عموم به حدّ نگران کننده اثر نگذاشت و مهم و ناراحت کننده تلقی نگشت. از این رو سفر حجة‌الوداع بدون این که ذره‌ای از شوکت و شکوه و عظمتش کاسته گردد، آخرین روزها و ساعات خویش را کماکان ادامه داد.

و اما رسول خدا صلی الله علیه و آله به دلیل دورنگری پیامبرانه‌اش از این پیشامد هر چند که دلواپس نشد، اما از کنار آن هم بدون اهمیت و بی‌توجهانه نگذشت.

۱- به تخریج محمد بن اسحاق (البدایة والنهایة: ۵/۲۲۸). مسند احمد: ۳/۸۶.

مگر هدف رسول خدا ﷺ از گرد هم آوردن جمعیت بسیار زیاد مسلمانان در آن مکان مقدس ضمن ادای مناسک حج، به نمایش درآوردن قدرت عظیم اسلام در قالب یکپارچگی مسلمانان و تلقین مؤمنان به پاس داشتن اتحاد ظاهری و باطنی و پرهیز از دست زدن به عوامل تفرقه‌انگیز نبود؟ پس آیا شکایت - به هر قالب و هر چه که بود - علیه یکی از بزرگ‌ترین یاران رسول خدا ﷺ این مانور بزرگ را حداقل در این جنبه بر هم نمی‌زد؟

ایشان هر چند می‌دانست رویدادهایی معمولاً در چنان سفرهایی میان مجاهدان به وقوع می‌پیوندد و دیر یا زود انعکاس آن مانند موارد مشابه دیگر در میان یاران تربیت یافته‌اش برای همیشه ختم می‌گردد، ولی این بار موضوع فرق می‌کرد.

سخن و شکایت از علی ﷺ بود و او در اسلام بلند مرتبه‌تر و اهمیتش بیشتر از آن بود که چنین زود در معرض برداشت‌های نامطلوب قرار گیرد. برای همین تصمیم گرفتند تا خصوصیت و جایگاه ممتاز او را برای دیگران، بالأخص برای کسانی که از او ناراحت شده بودند، بیان دارد تا کینه‌ها به محبت و گسیختگی پیش آمده مثل قبل به پیوستگی و یکدلی بدل گردد.

اما این کار در کجا و چه زمان می‌بایست انجام گیرد؟ این را در آن لحظه خداوند متعال و رسول او بهتر می‌دانستند؟

در سفر بازگشت به مدینه

سفر تاریخی و بزرگ «حَجَّةُ الْوُدَاع» و به القاب دیگر؛ «حَجَّةُ الْإِسْلَام» و «حَجَّةُ الْبَلَاغ» با موفقیت تمام پایان یافت و حجاج آفاقی؛ آنان که مسکن‌شان جز مکه بود، همه عازم دیار خویش گردیدند.

رسول خدا ﷺ نیز با همراهانش به سوی «مدینه‌ی منوره» رهسپار شدند. در روز هیجدهم ذی‌الحجَّة به منطقه‌ای به نام «جُحْفَه» رسیدند. در نزدیکی «جُحْفَه» غدیری^(۱) وجود داشت که «غدير خُم» نامیده می‌شد. جای خوبی بود تا مسافران در آنجا اندکی بیاسایند و خستگی راه را از تن دور کنند و پس از تجدید قوا و حصول نشاطی تازه به سوی مدینه ره سپرند.

لشکر به فرمان رسول خدا ﷺ همانجا اُطراق نمود. یاران همه مشغول کاری شدند. بعضی مرکب‌ها را بستند و به تیمار آنها پرداختند. برخی برای وضو و بعضی برای تهیه‌ی هیزم به اطراف پراکنده شدند، گروهی مشغول آماده کردن غذا شدند و... . در اثنای این مشغولی همه ندای منادی را شنیدند. وقت ظهر بود و ندا مردم را به آماده شدن برای نماز پیشین فرا می‌خواند.

مردم از هر سو رو به جانب نقطه‌ای نهادند که رسول خدا ﷺ آنجا حضور داشت. برای آن حضرت ﷺ زیر سایه دو درخت جای استراحت درست کرده بودند.

۱- جایی است میان مکه و مدینه که در آن تالاب و آبگیری به نام «خُم» وجود داشت.

زمین را جاروب زده و بالای شاخه‌ها چادری انداخته بودند تا اشعه‌ی خورشید بر وجود ایشان نتابد.

یاران همه جمع آمدند. نماز ظهر خوانده شد. پس از نماز، رسول خدا ﷺ برخاست و روبه جانب قوم نمود. همه می‌دانستند که ایشان قصد ایراد سخن دارند، لذا ساکت و بدون سر و صدا متوجه آنحضرت ﷺ شدند. پیامبر ﷺ فرمود:

آنچه رسول خدا ﷺ در «غدیر خم» بیان فرمود، مطلبی راجع به حضرت علی ﷺ بود؛ موضوعی که از وقت شایع شدن گله‌ها و اظهار ناراحتی برخی از او، در صدد بیان آن بود.

مردمی که جلو ایشان قرار داشتند، اغلب از مهاجران و انصار بودند؛ کسانی که میثاق بسته بودند هر چه از خدا و رسول او می‌شنوند، امثال نمایند و در این راه چنان صداقت و شایستگی نشان داده بودند که خداوند متعال در قرآن آنان را صاحب رضای متقابل معرفی فرموده بود^(۱)، و رسول خدا ﷺ از ناحیه‌ی آنان از هر حیث مطمئن بود و یقین داشت سخنانش در نزد آنان قدر خواهد داشت و به زودی بدون کم و کاست مورد عمل قرار خواهد گرفت. لذا بهترین زمان در آن سفر برای ایراد یک سخن درباره‌ی علی ﷺ فرا رسیده بود.

۱- «خداوند از آنان راضی و آنان از خدا راضی» بخوانید سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۰۰.

آنچه پیامبر ﷺ در غدیر خُم فرمودند^(۱):

خطبه و حدیث غدیر در کتب حدیث اهل سنت و جماعت به شیوه‌های مختلفی ثبت شده است که به صورت گذرا آن را از کتاب‌های مختلف حدیث با الفاظ گوناگون تقدیم می‌کنیم:

(۱) صحیح مسلم؛

در صحیح مسلم در باب «فضائل علی» خطبه‌ی غدیر با این الفاظ ثبت شده است:

«أَمَّا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»^(۲).

«هان ای مردم! همانا من هم انسان هستم، و نزدیک است که پیک پروردگارم (مرگ) به سراغم بیاید و من اجابتش کنم، در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌گذارم؛ یکی «کتاب‌الله» است - که در آن هدایت و نور می‌باشد - پس از آن رسول اکرم ﷺ مردم را تشویق به چنگ زدن به کتاب‌الله کردند. سپس فرمودند: دیگری «اهل بیت» ام، درباره‌ی اهل بیت، شما را متوجه پروردگار می‌کنم، خدا را در نظر داشته باشید».

۱- از این فصل تا ابتدای «حدیث غدیر خُم یا حدیث موالات» در صفحه‌ی ۹۰، توسط مصحح

اضافه شده است. «مصحح»

۲- رواه مسلم.

(۲) جامع ترمذی

ترمذی اشاره‌ای به واقعه‌ی غدیر و خطبه و حدیث آن روز نکرده است و فقط در باب «مناقب علی (علیه السلام)» سه روایت را نقل می‌کند:

(۱) روایت عمران بن حصین (رضی الله عنه) (را که در صفحات قبل در قسمت عوامل ایراد خطبه‌ی غدیر، آن را در مورد پنجم نقل کرده‌ایم).

(۲) روایت دوم را از حضرت زید بن ارقم (رضی الله عنه) نقل می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»: «هر که من مولی (محبوب) اویم، علی نیز مولای اوست».

(۳) روایت حضرت براء بن عازب (رضی الله عنه) (که شبیه آن را قبلاً در عوامل ایراد خطبه‌ی غدیر در مورد اول ذکر کردیم).

(۳) سنن ابن ماجه

ابن ماجه از حضرت براء بن عازب (رضی الله عنه) این گونه روایت می‌کند:

ما همراه رسول الله (صلی الله علیه و آله) از سفر حج برمی‌گشتیم. در مسیر راه، جایی فرود آمدند، دستور به نماز دادند، سپس دست حضرت علی (رضی الله عنه) را گرفته و فرمودند: «أَلَسْتُ أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا بَلَى. قَالَ: أَلَسْتُ أَوَّلِي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا بَلَى. قَالَ: فَهَذَا وَلِيٌّ مِنْ أَنَا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». «آیا من نسبت به مؤمنان برتر و دلسوزتر از خودشان نیستم؟ گفتند: آری! باز فرمودند: آیا من نزد مؤمنان محبوب‌تر از جانشان نیستم؟ گفتند: آری! فرمودند: پس هر کس که من محبوب اویم، علی نیز محبوب اوست، پروردگارا! هر که او را دوست بدارد، تو نیز او را دوست بدار. و هر کس که او را دشمن بگیرد، تو نیز او را دشمن بگیر!».

(۴) سنن نسایی

در السنن الکبری از نسایی روایات دیگری در مورد حضرت علی علیه السلام آمده همچون حدیث بریده و عمران بن حصین (که قبلاً ذکر شده‌اند)، اما حدیثی که به غدیر مربوط می‌شود، از حضرت زید بن ارقم رضی الله عنه می‌باشد که می‌فرماید:

زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برمی‌گشتند در غدیر خم فرود آمدند. طبق دستور ایشان، زیر چند درخت بزرگ، پاک و تمیز شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله در آنجا ایستاده و فرمودند: «کأني قد دعيت فأجبت إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي فانظروا كيف تحلفوني فيهما فإنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال إن الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن ثم أخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»^(۱). «احساس می‌کنم به سوی پروردگارم فراخوانده شده‌ام، و عزم رفتن دارم، من در میان شما دو چیز گران‌قدر که یکی از دیگری بزرگ‌تر است می‌گذارم، کتاب الله و خاندانم، اهل بیتم، اکنون ببینید پس از من، شما با آنان چگونه رفتار می‌کنید؟ چراکه این دو از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که در حوض کوثر نزد من بیایند. سپس فرمودند: همانا خداوند مولای من است، و من محبوب هر مؤمن هستم. سپس دست علی را گرفته و فرمودند: هر کس که من محبوب اویم، علی نیز محبوب اوست، پروردگارا! هر کس با او محبت دارد، او را دوست بدار، و هر کس با او دشمنی می‌کند، دشمنش بدار».

(۵) مُسند امام احمد

امام احمد رحمته الله در مُسندش روایات متعددی را ذکر کرده است که اکثر آنها را قبلاً یادآور شده‌ایم، و در اینجا تنها یک روایت را از مُسند ایشان که اندکی با روایات قبلی تفاوت دارد، نقل می‌کنیم.

حضرت براء بن عازب رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در حالی که دست حضرت علی رضی اللہ عنہ را گرفته بودند، فرمودند:

«أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» قَالُوا بَلَىٰ. قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا بَلَىٰ. قَالَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ مَوْلَاهُ وَاعِدِ مَنْ عَادَاهُ». قَالَ فَلَقِيَهُ عُمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ هَنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ^(۱). «آیا شما نمی دانید که من برای مؤمنین عزیزتر از جانشان هستم؟ عرض کردند: چرا نیستید! فرمودند: آیا نمی دانید که من برای هر مؤمن محبوب تر از جانش هستم؟ عرض کردند: چرا نیستید! سپس دست علی را گرفته و فرمودند: هر کس مرا دوست دارد، (باید) علی را نیز دوست داشته باشد. پروردگارا! هر کس علی را دوست دارد، او را دوست بدار! و هر کس که با علی دشمنی می کند، او را دشمن بدار. حضرت براء رضی اللہ عنہ می گوید: بعد از این سخن، حضرت عمر رضی اللہ عنہ نزد حضرت علی رضی اللہ عنہ رفته و فرمود: ای علی! مبارکت باشد، از امروز محبوب هر مرد و زن مؤمن هستی».

سند حدیث غدیر

«حدیث غدیر» اگرچه نه «متواتر» است و نه «متفق علیه»^(۱)، اما طبق قول راجح، حدیث صحیح است و با طرق متعدد روایت شده است که اصطلاحاً بعضی از آنها درجه‌ی «صحیح»، و بعضی در درجه‌ی «حسن» قرار دارد. و بنابر روایت شدن از طرق متعدد، این حدیث از زمره‌ی «مشهور» به شمار می‌آید، و شهادت و گواهی علامه ابن حجر عسقلانی رحمته الله و علامه ابن حجر هیتمی رحمته الله در مورد صحت این حدیث، کافی می‌باشد.

علامه ابن حجر در «فتح الباری، شرح صحیح بخاری» می‌فرماید:

«حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» را ترمذی و نسایی بیان کرده‌اند و با طرق مختلف، روایت شده است. «ابن عقده» در کتابی مسقل، همه‌ی طرق آن را جمع‌آوری کرده است. خیلی از اسانید این حدیث در مرتبه‌ی «صحیح» و «حسن» قرار دارند»^(۲).

علامه ابن حجر هیتمی رحمته الله نیز در مورد این حدیث می‌گوید:

«بدون تردید این حدیث، صحیح است. جماعتی از محدثین مانند ترمذی، نسایی و احمد (رحمهم الله) این حدیث را تخریج کرده‌اند. این حدیث، اسانید

۱- بعضی از علمای صاحب‌نظر همچون علامه ابن تیمیه، ابوداود، ابوحاتم رازی، و غیره در مورد صحت این حدیث نظریات مختلفی را ارائه کرده و آن را «ضعیف» می‌دانند.

۲- فتح الباری شرح بخاری: ۷ / ۷۴.

بسیار دارد. شانزده صحابی، این حدیث را روایت کرده‌اند و مطابق با یک روایت مسند احمد، سی صحابی این حدیث را از حضرت رسول اکرم ﷺ شنیده‌اند. هنگامی که در دوره‌ی خلافت حضرت علی ﷺ با وی مخالفت شد، اصحاب به وسیله‌ی همین حدیث گواهی دادند. بسیاری از اسانیدش، به درجه‌ی «صحیح» و «حسن» رسیده‌اند.

سخن افرادی که بر صحت این حدیث، اعتراض کنند یا با این قول که در آن وقت حضرت علی ﷺ در یمن بوده است، حدیث را رد کنند، بی اعتبار است؛ چراکه بازگشت حضرت علی ﷺ از یمن و شرکتش همراه رسول الله ﷺ در حجة الوداع، به ثبوت رسیده است.

همچنین سخن کسانی که گفته‌اند: «اللَّهُمَّ وَالْ مِنْ وَالَاه» بر حدیث اضافه شده است، پذیرفتنی نیست؛ برای این که این اضافه، با چندین سند روایت شده است و امام ذهبی رحمته الله بیشتر سندها را صحیح قرار داده است^(۱).

محورهای خطبه‌ی غدیر

اگر نگاهی دقیق به متن کامل «حدیث غدیر» داشته باشیم این نتیجه را خواهیم یافت که این خطبه از دو بخش تشکیل شده است:

یکی فضیلت و عظمت اهل بیت،

دوم محبّت و دوستی با حضرت علی علیه السلام.

قسمت اول به «حدیث ثقلین» و بخش دوم به «حدیث موالات» شهرت دارد. البته اختلاف و غوغای ایجاد شده و بازار گرم و داغ نویسندگان مربوط به بخش دوم حدیث، یعنی «حدیث موالات» می‌باشد که از آن امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام را ثابت می‌کنند، اما بخش اول از اهمیت قابل توجهی برخوردار است که به فهم و درک بهتر بخش دوم نیز کمک می‌کند، به همین علت ابتدا مختصری در مورد «حدیث ثقلین».

حدیث ثقلین

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ابتدای این خطبه، چنین فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَعَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي

أَذْكُرْكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي»^(۱). «هان ای مردم! همانا من هم انسان هستم، و نزدیک است که پیک پروردگارم (مرگ) به سراغم بیاید و من اجابتش کنم، در میان شما دو چیز گران بها بر جای می گذارم؛ یکی «کتاب الله» است - که در آن هدایت و نور می باشد - پس از آن رسول اکرم ﷺ مردم را تشویق به چنگ زدن به کتاب الله کردند. سپس فرمودند: دیگری «اهل بیت» ام، درباره ی اهل بیتم، شما را متوجه پروردگار می کنم، خدا را در نظر داشته باشید».

«إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْصِ»^(۲). «من در میان شما دو چیز گران قدر که یکی از دیگری بزرگ تر است گذاشتم؛ کتاب الله و خاندانم اهل بیت من، اکنون ببینید پس از من، شما با آنان چگونه رفتار می کنید؟ چراکه این دو از هم جدا نمی شوند تا این که در حوض کوثر نزد من بیایند».

حدیث ثقلین و ترجمه ی آن تقدیم شد؛ رسول الله ﷺ در این خطبه اش، «ثقلین» یعنی دو چیز گران بها را ذکر فرمودند و خاطر نشان ساختند که من دو چیز را گذاشته و می روم، اولی «کتاب الله»؛ آن گاه توجه مردم را به چنگ زدن به «کتاب الله» و عمل بر آن مبذول داشتند و فرمودند: مقام «کتاب الله» والاتر از هر چیز دیگری است. پس از بیان فضایل «کتاب الله»، از «اهل بیت» نام برده و فرمودند: درباره ی «اهل بیتم» شما را متوجه پروردگار می کنم.

تنها چیزی که از روایت مسلم معلوم می شود این است که هدف از ذکر «اهل بیت»، معرفی کردن حقوق «اهل بیت» و خوش رفتاری مردم با آنهاست، به

۱- رواه مسلم.

۲- نسایی: ج ۵، ص ۴۵. مسند احمد: ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶.

همین خاطر، ایشان (طبق روایت مسلم) درباره‌ی آنها فرمودند: درباره‌ی اهل بیت خدا را یادآوریتان می‌کنم، اما روایت نسایی و مسند احمد، آشکارا نشان می‌دهد که ذکر «اهل بیت» به عنوان دومین چیز گران‌بها از «ثقلین» می‌باشد. بنابراین، اولی «کتاب‌الله» و دومی «اهل بیت» می‌باشد.

در اینجا ممکن است در ذهن خواننده‌ی گرامی، این اشکال پیدا شود که از آیات بی‌شمار کتاب‌الله و از احادیث طویه، چنین معلوم می‌شود که بعد از کتاب‌الله، مقام دوم از آن «سنت» رسول‌الله ﷺ است، برای همین است که در جاهای متعدد با تعبیرات مختلف این مطلب عنوان شده است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، ﴿عَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ و ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ و در اینجا پس از «کتاب‌الله»، «اهل بیت» مطرح شده است، پاسخ چیست؟

بدون تردید، گران‌بهارترین چیز بعد از «کتاب‌الله»، «سنت» رسول‌الله ﷺ می‌باشد. در این مسئله، جای هیچ‌گونه شکی وجود ندارد. اهل اسلام نیز در این باره اختلاف نظر ندارند که مقام دوم پس از کتاب‌الله به چه چیزی اختصاص دارد. منظور از ذکر «اهل بیت» در حدیث «ثقلین»، «سنت» رسول‌الله ﷺ می‌باشد، سخن همین است و بس. برای این که «اهل بیت»، عاشقان راستین سنت نبوی بودند، همین‌ها بودند که با صدق دل بر آن عمل می‌کردند. بنابراین، ذکر «اهل بیت» در واقع، قایم مقام ذکر «سنت نبوی» است.

روایات موطای امام مالک در مستدرک حاکم نیز، این مطلب را تأیید می‌کنند.

در موطای امام مالک رحمته الله علیه چنین آمده است:

«مَالِكُ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ». «به امام مالک، این روایت رسیده است که رسول‌الله ﷺ فرمودند: من در میان شما دو چیز می‌گذارم تا زمانی که به آن چنگ زنید

هرگز گمراه نخواهید شد؛ «کتاب الله» و «سنت پیامبرش»^(۱).

در مستدرک حاکم، روایتی از حضرت ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله در «حجة الوداع» فرمودند:

«إني قد تركت فيكم شيئين: لن تضلوا بعدهما، كتاب الله وسنتي، ولن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض»^(۲). «همانا من در میان شما دو چیز گذاشته‌ام که با وجود آن دو، هرگز گمراه نخواهید شد؛ «کتاب الله و سنت‌ام»، و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا این‌که در حوض کوثر نزد من بیایند».

بسیاری از آیات و احادیث که در آنها نام «کتاب و سنت»، با هم ذکر شده‌اند و این دو روایت که نقل کردیم را نمی‌توان نادیده گرفت، پس باید قبول کنیم که ذکر «اهل بیت» در «حدیث ثقلین»، قایم مقام «سنت نبوی» است. مراد بودن «سنت نبوی» از «اهل بیت» در اینجا، چنان است که در حدیثی دیگر، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً حکم داده است که به سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم چنگ زنید.

۱- موطا امام مالک باب النهی عن القول فی القدر، شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد زکریا در بحثی بر سند این حدیث و دیگر روایات می‌فرماید: «قال الزرقانی: بلاغه صحیح كما قال ابن عیینة وقد أخرجه ابن عبد البر من حدیث کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف، عن أبيه عن جده، وقال فی التجريد: هذا حدیث محفوظ مشهور عن النبی صلی الله علیه و آله عند أهل العلم شهرة یکاد یستغنی بها عن الإسناد، و قد ذکرناه مسنداً فی کتاب التمهید. قلت: و ذکر الحدیث صاحب المشکوة عن مالک مرسلًا كما فی الموطأ». [أوجز المسالك: ج ۱۴، ص ۱۰۰].

۲- حاکم در مستدرک از ابن عباس و ابی هریره آن را روایت کرده است. و ذهبی از ابوهریره و الجامع الصغیر: ۳/۲۴۰ و أوجز المسالك: ۱۴/۱۰۰ و حدیث الثقلین و فقهه از دکتر علی احمد السالوس: ص ۹.

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ»^(۱). «بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین

هدایت یافتگان پس از من عمل کنید، بر آن چنگ زنید و با دندان محکم بگیرید».

مقصود اصلی، سنت رسول الله ﷺ است، آشنایی و شناخت این «سنت»، از طریق آشنایی با سنت خلفای راشدین و اهل بیت میسر می‌گردد و عمل بر سنت اینان، عمل بر سنت آن حضرت ﷺ به شمار می‌آید؛ چراکه خلفای راشدین و اهل بیت از میان جمع صحابه‌ی کرام ﷺ به علت دارا بودن امتیازات نمایانی، ملاک و معیاری برای عمل بر سنت آن حضرت ﷺ می‌باشند.

به هر حال؛ حضرت رسول اکرم ﷺ در این بخش از خطبه‌ی خود (حدیث ثقلین)، امت را به چنگ زدن به قرآن، تعظیم و بزرگداشت اهل بیت و پیروی از اسوه‌ی حسنه‌ی آنان رهنمود کردند و فضایل اهل بیت را برشمردند.

ترجمه‌ی حدیث ثقلین و آنچه ما در تشریح مفهوم آن گفتیم بسیار واضح است، هر خواننده‌ی منصف بدون جانبداری (از فرقه‌ای)، با خواندن آن به همین نتیجه خواهد رسید، اما اهل تشیع معتقدند که از حدیث ثقلین، مسئله‌ی امامت و خلافت اهل بیت به ثبوت می‌رسد. و نتیجه می‌گیرند که حق امامت و خلافت، تنها و تنها از آن اهل بیت می‌باشد. در حالی که (براساس دیدگاه اهل سنت) این مفهوم و برداشت نه در حدیث بیان شده و نه می‌توان از الفاظ حدیث، آن را به اثبات رسانید. بسیار آشکار است که در الفاظ حدیث نه ذکری از ائمه به میان آمده و نه از امام و نه از خلافت و امامت، اگر حضرت رسول الله ﷺ واقعاً می‌خواستند اعلام کنند که خلافت و امامت، فقط و فقط در انحصار «اهل بیت» است، هیچ نیرویی نمی‌توانست ایشان را از این کار باز دارد، ولی هدف ایشان نه اعلام این مطلب بود و نه بیان آن. بلکه آن حضرت ﷺ

می‌خواستند به طور واضح امت را به محبت و اکرام «اهل بیت» متوجه گردانند و همین مطلب را در خطبه‌ی خویش اظهار داشتند، در حالی که مردم را از خدا می‌ترسانیدند آنان را به محبت با «اهل بیت» تشویق نمودند. بنابر همین، امت اسلامی، محبت با «اهل بیت» را جزیی از ایمان و وسیله‌ی نجات خود می‌داند.

* نکته‌هایی در مورد حدیث ثقلین

۱- اولین نکته‌ای که از «حدیث ثقلین» به دست می‌آید این است که تنها «کتاب» برای ارشاد و رهنمایی انسان کافی نیست، بلکه همراه کتاب، فردی نیاز است تا امر هدایت به دست آید.

بالاتر از قرآن مجید، چه چیزی می‌تواند سرچشمه‌ی نور و هدایت، واقع شود؟ اما همراه همین قرآن مجید که دولت تلاوت و سرمایه‌ی کتاب و حکمت از آن، نصیب آدمی می‌گردد، وجود انسان‌های متقی و به حد تکامل رسیده از لحاظ ظاهر و باطن، قطعی است تا بتوانند به هدف بزرگ «تزکیه» نایل آیند.^(۱)

به عبارت دیگر، برای گام نهادن در مسیر هدایت، لازم است همراه «کتاب الله»، «رجال الله» نیز موجود باشند. اولین کسی که کار مهم «تزکیه» را به

۱- اشاره به این آیه‌ی قرآن کریم است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَزُكْرِهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۶۳﴾﴾ [آل عمران: ۱۶۳] «به تحقیق الله منت نهاد بر مؤمنین که رسولی از خودشان را در میان آنان فرستاد که آیات قرآن را بر آنها تلاوت می‌کند و آنان را تزکیه و تربیت می‌کند و به آنان کتاب و حکمت، تعلیم می‌دهد و بدون تردید اینان پیش از این، در گمراهی آشکاری بودند». از این آیه، واضح می‌گردد که بعثت رسول الله ﷺ سه مقصد داشت: ۱- تلاوت قرآن ۲- تزکیه نفس ۳- تعلیم کتاب و حکمت. مراد از کتاب، قرآن است و مراد از حکمت، سخنان رسول الله ﷺ، «سنت» که بر روی زمین، سرچشمه‌ای بزرگ‌تر از آن برای حکمت نیست.

انجام رسانید، حضرت رسول اکرم ﷺ بودند. آن حضرت ﷺ از صحابه‌ی کرام - که اهل بیت را نیز شامل می‌شود^(۱) - چنان افرادی تربیت کردند که با استفاده از تعلیم و روش تزکیه‌ی ایشان ﷺ درون و برون خویش را نورانی و مزین ساختند. و پس از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ برای رساندن آن نور به سرتاسر دنیا، قیام کردند. در نتیجه‌ی کوشش‌های بی‌دریغ آنان، سرتاسر دنیا از انوار دین، روشن گشت.

البته پس از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ صحابه‌ی کرام و اهل بیت (هر یک با استقامت تمام بر تمامی دین در زندگانی خویش) در راه نشر و ترویج دین و فرهنگ اسلامی در ابعاد و شعبه‌های مختلف، مشغول به کار شدند. یکی جهاد را برگزید، یکی راه تبلیغ را، یکی روایت حدیث را می‌پسندید و دیگری تفقه را، یکی به امور خلافت اشتغال داشت و دیگری به امر تزکیه‌ی قلب، یکی ظاهر امت را درست می‌کرد و دیگری باطن امت را.

چون «اهل بیت» عموماً از خلافت فاصله داشتند یا از جانب پروردگار در این زمینه، کار گرفتن از ایشان مقدر نبود (که مبدا نبوت تبدیل به سلطنت وراثتی شود) بیشتر به تفقه فی الدین، حکمت ربّانی و تزکیه‌ی نفس پرداختند، و در این زمینه‌ها بدون تردید، آنان به امتیازات و ویژگی‌های بخصوصی دست یافتند. رضی الله عنهم عن جميع الصحابة و جزاهم الله عن الأمة خیر الجزاء.

۱- این مطلب را باید به خوبی مدّ نظر داشت که اهل بیت، در جمع صحابه‌ی کرام، جای دارند و هر جا ذکری از صحابه می‌شود، بدون شک اهل بیت را نیز شامل می‌شود مثال این، «خلفای راشدین»، «عشره مبشوه» و «اصحاب بدر» هستند که طبقه‌ای جدا از جماعت صحابه نیستند، در جمع صحابه قرار دارند؛ اما به سبب بعضی امتیازات خصوصی به ایشان لقب جداگانه‌ای داده شد. اهل بیت نیز جزو صحابه هستند، اما به سبب امتیاز خاصشان، به آنان لقب جداگانه‌ای داده شده است. البته به آن دسته از اهل بیت که رسول الله ﷺ را دیدار نکرده‌اند، تابعین و تبع تابعین گفته می‌شود.

۲- نکته‌ی دومی که از حدیث ثقلین، ثابت می‌شود این است که پس از ارتحال حضرت رسول اکرم ﷺ همچنان که برای ارشاد و هدایت، چنگ زدن به «کتاب‌الله» ضروری است، محبت با «اهل بیت»، تکریم و بزرگداشت آنان نیز جهت هدایت یافتن لازم می‌باشد. در این حدیث، اگر چه ذکر از «سنت» به میان نیامده ولی سنت، چیزی جدا از «کتاب‌الله» هم نیست؛ چراکه از یک طرف اگر سنت، تفسیر اجمالی «کتاب‌الله» و عبارت از تنفیذ و اجرای کتاب‌الله در زندگانی باشد، از طرف دیگر، قرآن کریم مملو از ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾ است. به همین دلیل، احتیاجی به اثبات «سنت» وجود ندارد؛ چراکه اهمیت و حجیت «سنت»، از خود «کتاب‌الله» به ثبوت می‌رسد. بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث، همان طور که قبلاً اشاره کردیم) بیانگر همین مطلب هستند، البته به چند وجه، حضرت رسول اکرم ﷺ در این محل، محبت و تکریم با «اهل بیت» را به طور خاص واضح فرمودند که اینک به ذکر آن وجوه می‌پردازیم:

الف) درباره‌ی محبت با اهل بیت و اکرام آنان، نص صریح و واضحی در قرآن مجید نازل نشده است ^(۱). به همین علت، حضرت رسول اکرم ﷺ مطابق با مقتضای حال، مردم را به محبت با اهل بیت و تکریم آنان متوجه نموده فرمودند: «أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» درباره‌ی اهل بیت شما را توصیه می‌کنم که خدا را در نظر داشته باشید ^(۲).

۱- آیهی ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [الشوری: ۲۳]. فاسیر مختلفی دارد.

۲- علامه ابن العربی در شرح ترمذی می‌نویسد: دستور رسول الله ﷺ در حدیث ثقلین (در خطاب به صحابه‌ی کرام) «من درباره‌ی اهل بیت شما را به خدا ترسی وصیت می‌کنم» خود دلیلی است بر این که اهل بیت سهمی در خلافت ندارند، اگر سهمی در خلافت می‌داشتند درباره‌ی ایشان به صحابه کرام این چنین وصیتی نمی‌نمودند. (عارضه الأهودی).

ب) چون عده‌ای از صحابه‌ی کرام از دست حضرت علی علیه السلام شکایت داشتند (در جریان سفر یمن) احتمال داشت امت نسبت به این طبقه‌ی قابل احترام از جماعت مسلمین، بد گمان شود، به همین سبب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این خطبه، امت را متوجه‌ی عظمت و محبت اهل بیت گردانیدند.

ج) اگر این مطلب هم در نظر گرفته شود که پس از ارتحال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرف قیادت امت بالاجماع، نصیب حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، حضرت عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت عثمان غنی رضی الله عنه خواهد شد و امت، دیدگانش را فرش راه این صحابه‌ی کرام خواهد کرد و بی پروا از ملامت ملامت‌گری، به طور کامل و به نحو احسن بر این عمل خواهد نمود، احتمال این خطر وجود داشت که با سخت‌کوشی در مقاصد عالی دین؛ این امت، محبت و اکرام اهل بیت را به فراموشی بسپارد. به همین جهت، مناسب بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای آوردن امت خود به جاده‌ی اعتدال، آنان را به طرف محبت و اکرام اهل بیت سوق دهد.

۳- مطلب سوم که از حدیث ثقلین به اثبات می‌رسد این است که «قرآن و سنت» همیشه با هم هستند و هیچ‌گاه از همدیگر جدا نمی‌شوند؛ چراکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این خطبه فرمود: «إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» «این دو (قرآن و اهل بیت) هرگز از همدیگر جدا نخواهند شد تا این‌که در حوض کوثر نزد من بیایند».

از این جمله، به خوبی معلوم می‌شود که اهل حق، کسانی هستند که تا واپسین لحظات زندگی، به این هر دو چنگ زنند و در بین آن دو، جدایی نیفکنند^(۱).

۱- یعنی قرآن را محکم بگیرید و در پرتو سنت به آن عمل کنید و با اهل بیت، با محبت و اکرام رفتار نمایید. جهت تحقیق مفهوم مذکور حدیث ثقلین مراجعه کنید: هدايات الرشيد از حضرت مولانا خليل احمد سهارنپوری.

اهل بیت چه کسانی هستند؟

۴- چون لفظ اهل بیت در حدیث ثقلین، چند بار تکرار شده مناسب است که در اینجا این مطلب هم روشن شود که منظور از اهل بیت چیست؟ و بر چه افرادی صادق می آید؟

در زبان عربی، به اهل خانه، اهل بیت گفته می شود، یعنی افرادی که به طور مستقل و دایمی در خانه سکونت دارند، چنانچه در عرف عام، وقتی اهل خانه گفته می شود زن، فرزندان نابالغ و غیره را شامل می شود، فرزندانی که ازدواج کرده در خانه ای دیگر، سکونت داشته باشند، عموماً در اهل خانه ای خود به شمار نمی آیند. منظور از اهل بیت، در لغت و عرف عام همین است.

و اما با توجه به قرآن و سنت، علاوه از ازواج مطهرات رسول الله ﷺ، در اهل بیت و عترت، دختران ایشان، داماد ایشان حضرت علی ﷺ، نوه های ایشان حضرت حسن ﷺ و حضرت حسین ﷺ (و عمو ای ایشان حضرت عباس ﷺ و فرزندان آنها و دیگر بستگان) هم داخل هستند.

در عرف جهان، همسران و ازواج از جمله ای اهل بیت (اهل خانه) به شمار می آیند. همچنین شمولیت ازواج مطهرات - رضی الله عنهن - در اهل بیت، از نصّ قطعی قرآن کریم به اثبات می رسد.

قرآن کریم با صراحت می فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۳۳) وَأَذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿۳۴﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آن را اجازه داده است، از خانه‌هایتان بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید، خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

این آیه درباره‌ی این‌که ازواج مطهرات، از جمله‌ی اهل بیت محسوب می‌شوند، صریح می‌باشد؛ چراکه این آیه از آیات آخری یک رکوع^(۱) می‌باشد. این رکوع از آیه‌ی ۲۸: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ﴾ شروع و در آیه‌ی مذکور به اتمام رسیده است. مخاطب تمام این آیات، ازواج مطهرات هستند. در این رکوع، از اول گرفته تا آخر رکوع، ۲۶ صیغه و ضمیر مؤنث آورده شده است که همگی بدون شک و تردید راجع به طرف ازواج مطهرات هستند^(۲).

۱- «رکوع» اصطلاحی است که بیشتر در مناطق هندوستان، پاکستان، بنگلادش و... به کار می‌رود و منظور چند آیه‌ی قرآن می‌باشد که در مورد موضوعی واحد بحث می‌کند. رکوع‌ها با هم برابر نیستند، گاهی طولانی و گاهی کوتاه‌اند. این قاعده در قرآن‌های چاپ پاکستان و هندوستان به خوبی رعایت شده است و با علامت اختصاری «ع» بر روی شروع و پایان آیه‌های هم‌موضوع، تلاوت‌کننده را متوجه این مطلب می‌نماید. این روش برای حافظان قرآن و در وقت تلاوت در نمازها بسیار مؤثر می‌باشد.

۲- تفسیر معارف القرآن از حضرت مولانا محمد ادریس کاندهلوی: ج ۵، ص ۴۹۵.

بنابراین، از این نص قطعی قرآن مجید به ثبوت رسید که ازواج مطهرات در اهل بیت داخل هستند.

اما شامل بودن حضرت علی، حضرت فاطمه، حضرت حسن و حضرت حسین علیهم السلام از احادیث صحیح به اثبات می‌رسد. حدیثی در صحیح مسلم است:

«عن سعد بن أبي وقاص قال: لما أنزلت هذه الآية ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي» «از حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که وقتی این آیه ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱] حضرت علی، حضرت فاطمه، حضرت حسن و حضرت حسین علیهم السلام را فرا خوانده فرمودند: الهّا! اینها اهل بیت من هستند».

«وعن عائشة رضی الله عنها قالت: خرج النبی صلی الله علیه و آله عِذَاءً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]»^(۱). «حضرت عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: روزی صبح هنگام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفتند، چادری رنگین با تارهای سیاه، روی خود انداخته بودند. حسن پسر علی آمد، او را در چادر داخل کردند، سپس حسین آمد، او را هم داخل چادر جای دادند، سپس فاطمه آمد، او را نیز داخل کردند. اندکی بعد، علی آمد، او را هم داخل چادر جای دادند، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳] خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما دور گرداند و شما را پاکیزه نگه دارد»^(۲).

۱- رواه مسلم.

۲- مشکوة المصابیح، باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و مرقاة: ج ۱، ص ۳۷۰.

از این احادیث صحیح، واضح شد که در اهل بیت، نه تنها ازواج مطهرات، بلکه حضرت علی، حضرت فاطمه، حضرت حسن و حضرت حسین علیهم السلام هم داخل می‌باشند؛ (چراکه تصریح آن در احادیث صحیح آمده است)، بلکه فراتر از این دیگر بستگان نزدیک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یعنی: عموی ایشان حضرت عباس علیه السلام و فرزندان و دیگر پسر عموهای ایشان، در اهل بیتی که حکم به تکریم و احترام آنها داده شده، (براساس درجاتشان) داخل هستند. اینان را «بنو هاشم» می‌گویند و استفاده از مال زکات برای آنها شرعاً ناجایز است.

از حضرت زید بن ارقم که راوی حدیث ثقلین می‌باشد، پرسیده شد: آیا ازواج مطهرات در اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داخل نیستند؟ حضرت زید بن ارقم فرمود:

«نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حُرِّمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِّمِ الصَّدَقَةِ قَالَ نَعَمْ». (مسلم) «ازواج مطهرات از اهل بیت ایشان هستند ولی در اینجا مراد از اهل بیت (که دستور به اکرام آنها داده می‌شود) کسانی هستند که گرفتن صدقه (زکات) بر آنان حرام است و آنها: آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس می‌باشند».

«وفي الاكمال شرح مسلم: قد جاء ذلك عن زيد مفسراً في غير هذا وقيل: مَنْ آل محمد؟ قال: الذين لا تحل لهم الصدقة... الخ» (۱).

خلاصه این که در «اهل بیتی» که حقوقشان در حدیث ثقلین یادآوری شده و محبت و اکرامشان بر امت لازم گشته، ازواج مطهرات رسول الله صلی الله علیه و آله، دختران، داماد، نوه‌ها، عموی ایشان و پسر عموهایشان، مرتبه به مرتبه، داخل هستند. اهل بیتی که هر یک بنابر فضایل مخصوص خود استحقاق اکرام، تعظیم، عظمت و مرتبه‌ای را

داراست که رسول الله ﷺ در احادیث صحیح برای آنان ثابت کرده و به آن دستور داده است.

البته باید به خاطر داشت اگرچه تمام اهل بیت، فی الجمله مستحق اکرام، تعظیم و محبت هستند، اما در میان آنها نیز اختلاف مراتب وجود دارد و این اختلاف مراتب هم فقط از احادیث صحیح ثابت است. (اینجا مجال تفصیل آن نیست) مثلاً برای ما هر چهار دختر رسول الله ﷺ قابل احترام، تعظیم و اکرام هستند، اما از میان آنان، مقامی که حضرت سیده فاطمه علیها السلام دارد، بقیه‌ی خواهران از آن برخوردار نیستند؛ چراکه حضرت رسول اکرم ﷺ به حضرت فاطمه علیها السلام لقب «سیده نساء أهل الجنة» (سرور زنان بهشت) را دادند^(۱).

۵- در آخر این نکته را نیز باید متذکر شویم که حکم محبت و اکرام اهل بیت تنها به دلیل پیوند خویشاوندی نیست (وگرنه ابولهب و ابوجهل نیز از خویشاوندان ایشان بودند) بلکه در کنار پیوند خویشاوندی، دلیل اصلی آن، سرمایه‌ی «ایمان» است که در نتیجه‌ی محبت و قربت رسول الله ﷺ نصیب اهل بیت شد. آنها به دلیل این که مستقیماً تحت تربیت و مراقبت رسول الله ﷺ بودند در تزکیه‌ی نفس، بهره‌ای وافر بردند^(۲). و بدین گونه پیوند خویشاوندی به همراه سرمایه‌ی ایمانی به رونق و درخشندگی ایشان افزوده است. این واقعیت را رسول الله ﷺ در یک حدیث بیان فرموده‌اند:

«أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ -جَهَارًا غَيْرَ سِرٍّ- يَقُولُ: إِنَّ آلَ أَبِي فَلَانٍ لَيَسُوا بِأَوْلِيَائِي، إِنَّمَا وَلِيِّ اللَّهِ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ». وفي رواية:

۱- جامع ترمذی به نقل از مشکوٰۃ و مرقاة: ج ۱۱، ص ۴۰۷.

۲- برای صدق ایمانی، تواضع و قبول حق این حضرات چه دلیلی روشن تر از این که با وجود آن قرابت نزدیک، در مقابل احکام شریعت سر تسلیم را خم نمودند، از خلفای راشدین و سپس از تمام خلفای اسلام کاملاً اطاعت کردند و...

«وَلَكِنْ لَهُمْ رَجْمٌ أَبْلُغَهَا بِلَالُهَا»^(۱). «حضرت عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ می فرماید: از حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در حالی که - با صدای بلند نه آهسته - می فرمودند شنیدم: خانواده‌ی ابی فلان، ولی (محبوب) من نیستند؛ ولی (محبوب، یار، یاور و دوست) من، خداوند و مؤمنین نیکوکار هستند».

این حدیث همان طور که مرتبه‌ی خویشاوندی را واضح می گرداند، در فهم ترجمه و مفهوم لفظ «ولی» نیز ما را یاری می رساند؛ چراکه همین لفظ در قسمت دوم خطبه‌ی «غدیر خم» «موالات علی» هم ذکر شده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب تبیل الرحم ببلالها، راجع لشرح الحدیث و تعیین لفظ فلان، فتح الباری لابن حجر: ج ۱۰، ص ۴۲۰، ۴۲۲.

«حدیث غدیر خُم» یا «حدیث موالات»

سخنی که در آن مکان ایراد گردید، به دو نام شهرت دارد: «حدیث غدیر خُم»؛ چون در نقطه‌ای به همین نام ایراد شد و «حدیث موالات»؛ چون در آن، بیان لزوم موالات و محبت با حضرت علی علیه السلام است.

ابوطفیل حدیث را از زید بن ارقم رضی الله عنه این گونه روایت کرده است:

«زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برگشت و در غدیر خُم توقف نمود، دستور داد زیر درختانی که در آن حدود وجود داشت پاک و صاف شود. سپس فرمود: احساس می‌کنم اجلم نزدیک آمده و من دعوتش را لبیک گفته‌ام. من در میان شما دو چیز گران‌سنگ باقی گذاشته‌ام: کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم را. خوب بنگرید که پس از من با این دو، چگونه رفتار می‌کنید. چون این دو، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این که در حوض بر من وارد شوند. پس از آن فرمود: خداوند مولای من است و من مولای هر مؤمنی. سپس دست علی را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيْهِ». سپس دعا کرد: «اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَاد مَنْ عَادَاهُ».

ابوطفیل گوید: «من از زید رضی الله عنه پرسیدم: آیا تو خود این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: نه تنها من، بلکه هر کس که در آن مکان حضور داشت با چشمان خود دید و با گوش‌های خود شنید»^(۱). .. سخن به اتمام رسید و مقصود برآورده شد!.

وقایع مهم سفر حجّة الوداع با همین مورد به پایان رسید و جمعیت همراه رسول خدا ﷺ با قلبی صاف و همه یک دل و یک رنگ برادروار به سوی مرکز اسلام - مدینه - گام نهادند.

چنان که پیداست «حدیث غدیر» دارای دو قسمت مشخص است: قسمت اول، در بیان اهمیت قرآن و اهل بیت نبی ﷺ - و به روایتی سنت او^(۱) - می باشد که مستقلاً به آن «حدیث ثقلین» می گویند^(۲). و قسمت دوم، درباره ی موالات با حضرت علی رضی الله عنه است و مقصود اصلی در آن روز همین مطلب بود. «حدیث موالات» به طور مستقل به همین قسمت از حدیث می گویند. این حدیث به طُرُق دیگر نیز با الفاظ کمابیش یکسان از راویان دیگر مروی است. «مجموع این روایات شامل احادیث صحیح غدیر به طور کلی به ترتیب ذیل می باشند:

(۱) «إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ لِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»^(۳).

(۲) «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»^(۴).

(۳) «أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ. قَالَ أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا بَلَىٰ. قَالَ: فَهَذَا وَلِيُّ مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»^(۱).

۱- موطای امام مالک: باب نهی عن القول بالقدر. مستدرک حاکم: ۱/۹۳.

۲- پیش تر در مورد آن به تفصیل بحث کردیم، «مصحح».

۳- ترمذی و نسایی: همانا علی از من است و من از علی هستم و او بعد از من (ولی) و محبوب هر مؤمن است. (البته طبق نظریه ی محدثین لفظ «من بعدی» اضافی یک شیعه ی غالی است، امام ترمذی و امام ابن تیمیه و دیگر شراح حدیث این لفظ را اضافه شده می دانند).

۴- ترمذی: هرکس که من محبوب و مولای او باشم، علی نیز محبوب و مولای اوست.

(۴) «من كنت وليه فعليّ وليه»^(۲).

(۵) «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا وَلِيّ كُلِّ مُؤْمِنٍ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهِ فَهَذَا وَلِيَّهِ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»^(۳).

با مقداری توجه خواهیم فهمید که در این روایات، پنج لفظ بارها تکرار شده‌اند: (۱) ولی. (۲) مولی. (۳) اولی (که ترجمه‌ی هر سه لفظ: محبوب، دوست، یاور و مددکار می‌باشد). (۴) موالات (که ترجمه‌ی آن: محبت و دوستی می‌باشد). (۵) معادات (که ترجمه‌ی آن دشمنی و نفرت می‌باشد).

جهت رعایت تسلسل کلام برای مترجم بهتر است که به ترتیب؛ «محبوب»، «محبت» و نفرت را به کار ببرد و یا «دوست»، «دوستی» و «دشمنی» را به کار گیرد وگرنه در کلام، توازن برقرار نخواهد شد^(۴).

۱- ابن ماجه: «آیا من برای مؤمنین بیشتر از جان‌هایشان محبوب (اولی) نیستم؟ عرض کردند: چرا نیستید! فرمودند: آیا من برای هر مؤمن محبوب‌تر (اولی) از جانش نیستم؟ عرض کردند: چرا نیستید! سپس دست علی را گرفته و فرمودند: هر کس من محبوب و (مولای) او هستم، علی نیز محبوب و (مولای) اوست. پروردگارا! هرکس با علی محبت (موالات) کند، تو با او محبت و (موالات) بفرما! و هر کس که با علی دشمنی (معادات) می‌کند، با او دشمنی (معادات) کن».

۲- نسایی. هر کس را من محبوب (ولی) او باشم، علی نیز محبوب (ولی) اوست.

۳- نسایی. بدون تردید الله محبوب (مولای) من است، و من محبوب (مولای) هر مؤمن هستم. سپس دست علی را گرفته و فرمودند: هر که را من محبوب (ولی) او باشم، علی نیز محبوب و (ولی) اوست. پروردگارا! هرکس با علی محبت (موالات) کند، تو با او محبت و (موالات) بفرما! و هر کس که با علی دشمنی (معادات) می‌کند، با او دشمنی (معادات) کن.

۴- عقیده‌ی امامت: ص ۶۶. «مصحح».

حدیث غدیر از دو دیدگاه

از «حدیث غدیر» دو برداشت متفاوت شده است. این برداشت‌ها در واقع ریشه‌ی اختلاف دو دیدگاه در مورد زمان خلافت حضرت علی علیه السلام به حساب می‌آیند. یک استنباط (اهل تشیع)، حدیث را سندی بر خلافت حضرت علی علیه السلام - بلافاصله پس از رسول الله صلی الله علیه و آله - می‌داند. در این استنباط، لفظ «ولی» و «مولی» که در حدیث به کار رفته به معنی متصرف در امور (والی، امام، امیر و...) گفته شده است. طبق این نظر، رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سخن خواست همین معنا را در حق حضرت علی علیه السلام برای دیگران اعلام فرماید تا همه این حقیقت را از قبل بدانند و هیچ کس دیگر برای تصدی این مقام پس از وی کوشش نکند و طمع نداشته باشد. اما بنا به دلایلی و موانعی و بدون این که علی علیه السلام راضی باشد، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مقام به وی نرسید و او پس از طی دوران خلافت سه خلیفه، به عنوان خلیفه‌ی چهارم بر این مقام نشست.

طبق استنباط و برداشتی دیگر (اهل سنت)، حدیث از بیان خلافت و امامت ساکت و عاری است. طبق این برداشت، «ولی» و «مولی» در حدیث به معنی دوست و یاور و سرور است و حدیث از زمره‌ی احادیث حاوی مناقب و فضایل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی یاران خود، گاه عموماً و گاه خصوصاً بیان می‌فرمود و این حدیث حاوی منقبت و فضیلت خصوصی حضرت علی علیه السلام می‌باشد و از آن چیزی بیش از این فضیلت مستفاد نمی‌گردد. معتقدان به این عقیده که اهل سنت و

جماعت - بدون استثناء - هستند، عقیده دارند که نه منظور رسول خدا ﷺ بیان خلافت و امامت بلافصل علی ﷺ بود و نه اصحاب او که در عربیت کامل و به سخنان و مقصود نبوی آشنایی صد درصد داشتند، این معنا در ذهن شان متبادر شد. حتی خود حضرت علی ﷺ نیز از آن سخن، چنین چیزی استنباط نکرد.

ببینش اهل سنت

اهل سنت با قاطعیت می گویند: «حدیث غدیر» در بیان فضیلت حضرت علی مرتضی ﷺ و تأکید بر محبت با ایشان است و مبنای آن کدورت ها و بغض ها و برداشت های نامناسبی بود که در آن موقع در ذهن بعضی از یاران همسفر او وجود داشت.

دلایل این برداشت

* اول: علم لغت استخراج معنی امامت و خلافت را از کلمه ی «ولی» و «مولی»، به این اطلاق تأیید نمی کند.

نباید از نظر دور داشت که نگرستن به دلایل قولی در سخن عرب از دریچه ی لغت و وضع، به دو دلیل مهم و قطعاً ضروری است: یکی این که در سخنان گویندگان فصیح و بلیغ و بالأخص آنان که ماهرترین هستند، الفاظ و کلمات همیشه بر پایه های دقیق اصول بلاغت قرار دارند و کوچک ترین تغییری در آن، حامل مفهومی دیگر خواهد بود و تا به این اصول توجه نشود، مفهوم اصلی کلام درک نمی شود و دیگر آن که در حدیث مورد نظر ما، بحث بر سر مطلبی است که کاملاً مهم و سرنوشت ساز است و اگر مدار اثبات یا نفی آن، همین یک کلمه باشد - که هست - کنجکاوی لغوی در آن بی تردید ضروری است.

علم لغت ذخیره‌های مطمئنش را در این مورد به طور اجمال و خلاصه این‌گونه به ما ارایه می‌کند:

«ولی» و «مولی» و «اولی» هر سه مشتق از «ولایت» هستند که در لغت عرب در اصل به معنی نزدیکی، تعلق و ارتباط میان دو چیز است، خواه آن قُرب و تعلق به اعتبار مکان باشد یا به اعتبار نسبت و یا به اعتبار دین»^(۱). این سه کلمه در اصطلاح معانی اندک تفاوتی به خود می‌گیرند:

«ولی» به دوست و محبوب و مددکار می‌گویند^(۲) و به صیغه‌ی «اولیاء»^(۳) جمع بسته می‌شود. در قرآن هر جا که این کلمه به کار رفته، به همین معناست نه چیز دگر^(۴). این کلمه فقط در صورتی که مضاف به «أمر» یا «عهد» (ولی أمر، ولی عهد) باشد، به معنی امامت و قیادت هم می‌آید.

«اولی» صیغه‌ی اسم تفضیل و در اصطلاح هم به معنی اقرب (نزدیک‌تر) و هم به معنی احق (حق دارتر و شایسته‌تر) به کار رفته است. در قرآن و حدیث این کلمه نیز به معنی امام و امیر نیامده، چون اصلاً در سخن عرب به اطلاق برای چنین مفهومی وضع نشده است.

و اما «مولی» از ماده‌ی «ولایت»؛ این تنها کلمه‌ای است که در اصطلاح، معانی متعددی به خود می‌گیرد.

۱- مفردات راغب اصفهانی.

۲- در قرآن آمده است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [البقرة: ۲۵۷]. خداوند دوست کسانی است که ایمان آورده‌اند.

۳- ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۳]. آگاه باشید که دوستان پروردگار نه خوفی برای آنان وجود دارد و نه حزنی.

۴- در مورد مؤمنین نیز نسبت به یکدیگر در قرآن آمده است: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ مردان و زنان با ایمان یاور و دوست همدیگر هستند. [التوبة: ۷۱].

ابن اثیر جزری برای «مولی» این معانی را یادآور شده است:

«رب (پرورنده، پروردگار)، مالک (صاحب، صاحب اختیار)، سید (آقا)، منعم (انعام‌کننده، نعمت‌دهنده)، معتق (آزاد‌کننده)، ناصر (یاور، کمک‌کننده)، مُحِب (دوستدار)، تابع (پیرو)، جار (همسایه) پسر عمو، حلیف (هم‌پیمان)، عقید (هم‌پیمان)، صهر (داماد)، عبد (غلام، برده)، معتق (آزاد شده)، و منعم علیه (کسی که بر او انعام شده)»^(۱).

این معانی متعدد «مولی» را حاج سید جواد مصطفوی نیز در ترجمه و شرح «اصول کافی» با اضافه‌ی معانی «جلو» و «دنبال» آورده است^(۲).

جمع «مولی»، «موالی» می‌آید و به همه‌ی معانی مذکور در حدیث وارد شده است، بدیهی است که یکی از آن همه معانی، فقط با در نظر گرفتن سیاق و سباق کلام و انگیزه‌ها و موضوع ایراد آن و گاه شرایط زمان و مکان، امکان‌پذیر است. مثلاً وقتی در حدیث می‌خوانیم: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ»، «نکاح زن بدون اجازه‌ی مولایش باطل است»، در اینجا «مولی» به معنی سرپرست زن است نه به معنی مُحِب یا همسایه! یا وقتی می‌خوانیم: «مُزِينَةٌ وَجْهِيْنَةٌ وَأَسْلَمَ وَغْفَرَ مَوَالِي اللَّهِ وَرَسُولَهُ»: «قبایل مزینه و جهینه و اسم و غفار، مولایان خداوند»، «مولی» در اینجا به معنی دوست است نه رب و مالک!

با عنایت به این داده‌های علم لغت به سادگی می‌توان این نتیجه را اخذ کرد:

۱- النهاية في غريب الحديث: ۴/۵۱۴، طبع دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ هـ ۲۰۰۱ م. ۵/۲۲۸، طبع دارالفکر ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۷ م، + ۵/۲۲۸ - طبع ایران، مؤسسه‌ی مطبوعاتی اسماعیلیان.

۲- اصول کافی (با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی): ۲/۴۴ - ۴۳. طبع تهران، نشر کتاب فروشی علمیه اسلامیة.

از «حدیث موالات» استدلال به خلافت و امامت مطلقاً - بالفصل یا بلافصل - صحیح نیست. چون اگر در این حدیث کلمه «ولی» یا «اولی» را مدنظر قرار دهیم، هیچ یک در عربی مفهوم امامت و خلافت را افاده نمی‌کند. معنی یکی از این دو کلمه محبوب و دوست و یاور است و دیگری، احق و شایسته‌تر، نه مالک یا رب یا معنای دیگری که مفهوم تصرف در امور و امامت و پیشوایی از آنها مستفاد گردد.

اگر مدار استنباط، کلمه «مولی» باشد، با انبوه معانی آن دچار می‌شویم که اگر فقط خود کلمه را در نظر بگیریم، قطعاً در انتخاب یکی از آن معانی ناموفق می‌مانیم. بنابراین، چاره‌ای جز بررسی موضوع و عوامل و انگیزه‌های ایراد حدیث و سیاق و سباق و کشف قرینه‌ها نیست. تاریخ روایی و موثق این سیاق و سباق را روشن می‌سازد و ثابت می‌کند که عامل و انگیزه‌ی ایراد این حدیث، جریان‌ی دارد که اندکی قبل از روز «غدیرخُم» پیش آمد و آن ناراحتی بعضی از همراهان حضرت علی علیه السلام از او در سفر یمن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله نیز از آن اطلاع یافت.

در «غدیرخُم» آن حضرت صلی الله علیه و آله خواست با بیان شافی و مؤکد خود، این برداشت‌های سوء نسبت به علی علیه السلام را زایل، و فضایل او را بیان دارد تا بغض‌های ایجاد شده برطرف گردد و به جای آن...، به جای بغض چه چیز؟ ظاهر است: به جای «بغض»، همیشه «محبت» می‌آید. بنابراین، در اینجا منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلمه «مولی»، محبوب و دوست است. همان‌طور که در قرآن به همین معنا آمده است:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴].

«پس، خدا دوست و مددکار او (رسول) است و همچنین جبریل و مؤمنان صالح».

* دوم: معروف‌ترین و رایج‌ترین معنای اصطلاحی «ولی» یا «مولی» در کلام عرب، مُحبب یا محبوب است. به طوری که تقریباً در تمام قرآن به همین معنا به کار رفته و در احادیث نیز علی‌الاطلاق همین معنا مورد نظر است. و این در

اصطلاح، جایگزین معنی حقیقی این دو کلمه می‌باشد. قاعده و قانون در تعیین معانی کلمات این است که از آنها همیشه باید معنای حقیقی‌شان را مراد دانست، مگر این‌که معنای حقیقی متعذر باشد یا قرینه‌ای در کلام، معنای مجازی آن را معین کرده باشد.

در «حدیث موالات»، نه استنباط معنی حقیقی که همان معنای مصطلح‌تر و رایج‌تر کلمه‌ی «ولی» و «مولی» است، متعذر می‌باشد و نه قرینه‌ای یکی دیگر از معانی مجازی آن را غالب می‌سازد و بلکه برعکس، علاوه بر بی‌اشکال بودن معنی حقیقی و مصطلح‌تر، ماجرای سفر یمن و صدر و انتهای کلام، بر حتمی بودن آن معنا تأکید دارد.

* سوّم: باب «ولایت» که ضد عداوت و به معنی دوستی است، یک چیز و باب «ولایت» که به معنی امامت است چیزی دیگر است. اگر منظور دومی باشد، آن‌گاه کلمه‌ی «والی» آورده می‌شود نه «ولی» یا «مولی». کسی که والی و امام مردم است، ولایت و امامت فقط از او ثابت است. امّا برای «ولی» و «مولی» بودن، ثبوت از دو طرف شرط است. کسی که «ولی» یا «مولی» مردم است، مردم هم متقابلاً «ولی» و «مولی» او هستند. در قرآن در آیه‌های زیادی می‌خوانیم که بندگان نیک، اولیای خداوند هستند و خداوند متعال هم مولی و ولی آنان است. مانند آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵]. و آیه‌ی ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِيحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴] و آیه‌ی: ﴿إِنَّ وَلِيََّ اللَّهَ﴾ [الأعراف: ۱۹] و آیه‌ی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲] و....

در «حدیث موالات»، ضرورت همین دوستی دو طرفه میان حضرت علی علیه السلام و سایر مؤمنان بیان شده است، وگرنه به جای «مولی» و «ولی»، حتماً «والی» می‌آمد.

* چهارم: قسمت آخر حدیث که آمده «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» معنی دوستی که ضد عداوت است را متعین می‌سازد. («وال» هم از ماده‌ی «ولایت» و شکل آمر این کلمه است. معنای این سخن دعایی بدون اختلاف این است: خدایا! دوست دار کسی را که با او دوستی می‌کند و دشمن دار کسی را که با او دشمنی می‌ورزد.

اگر «مولی» یا «ولی» در جمله‌ی اول به معنی امام و خلیفه گرفته شود، این جمله‌ی دوم را چگونه باید ترجمه کرد؟ چون آن وقت به مقتضای صدر کلام ترجمه چنین می‌شود:

«خدایا! خلیفه - یا امام - کن کسی را که او را خلیفه یا امام می‌کند و...!!!»
* پنجم: با در نظر آوردن طریقی دیگر از روایت «حدیث موالات»، به کار رفتن لفظ «مولی» یا «ولی» در جمله‌ی «من کنت مولاه...» قابل توجه است. چون حدیث در آن طریق با این مقدمه آغاز می‌شود: «أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟»^(۱). (آیا من به مؤمنان از خودشان هم سزاوارتر نیستم؟) صحابه رضی الله عنهم جواب مثبت دادند. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی هم مولای اوست».

باید دانست که آن جمله‌ی تمهیدی، استشهادی از آیه‌ی: ﴿الَّذِي أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶]^(۲) بود؛ بدین غرض با متوجه کردن - مسلمانان به آن توصیه‌ی الهی در حق خود، افکارشان را جلب نماید که تبعاً موعظه‌ی ایشان را مؤثرتر و مهم‌تر می‌ساخت. و قطعاً به معنی اثبات خلافت و امامت کسی نبود. چون آیه‌ی ﴿الَّذِي أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ در بیان خصوصیات

۱- سنن ابن ماجه، مقدمه / باب ۱۱ + مسند احمد: ۱/۱۱۹ و ۴/۲۸۱.

۲- «پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویت بیشتری دارد».

منحصر به فرد (اولویت‌های همه جانبه‌ی) رسول خدا ﷺ نازل شده است که به هیچ وجه بر دیگران صدق نمی‌کند. ملاحظه شود که در آیه به جای اسم گرامی ایشان، لقب وی (نبی) آورده شده است و این دلالت می‌کند که اولی بودن ایشان، به نبوت اوست که خاصه‌ی ایشان است و این مسأله را هم متذکر شده که ﴿وَأَزْوَاجُهُ وَأُمَّهَاتُهُمْ﴾: و همسرانش، مادران شما هستند (هم به اعتبار احترام و هم به اعتبار حرمت نکاح آنان) که این هم خاصه‌ی آن حضرت ﷺ به نبوت اوست.

خلاصه در این اولویت هیچ کس شریک یا مثل او نخواهد شد. پس آن حضرت ﷺ با تذکر این آیه، هرگز قصد اثبات امامت کسی را مثل امامت خود نداشت. فرضاً اگر منظور آن حضرت ﷺ بیان شایسته‌تری حضرت علی ﷺ به خلافت بود، برای رعایت اصول بلاغی و تصریح بیشتر مقصود، عین همان الفاظ را به کار می‌برد و می‌فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ أَوَّلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَعَلَىٰ أَوَّلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ».

* ششم: اگر از همه‌ی این توضیحات جانبی حدیث صرف‌نظر نماییم، باز هم استدلال از آن به امامت درست نیست. چون در آن صورت هم با کلمه‌ای به احتمال معانی زیاد سر و کار پیدا می‌شود که هرگاه یک معنای آن انتخاب شود، احتمال معانی دیگر در هر صورت برقرار است. و قاعده است که برای اثبات یک مطلب - آن هم مطلبی مهم و حیاتی مانند امامت - دلایل یا دلیلی باید عرضه گردد که محتمل چندین معنا و ذی‌وجوه نباشد؛ زیرا طبق قاعده‌ی محکم در استدلال و مناظرات: «إِذَا جَاءَ الْاِحْتِمَالُ، بَطَلَ الْاِسْتِدْلَالُ»، وقتی پای احتمال در میان باشد بدون شک استدلال باطل خواهد شد.

تنها «محبّت» است که وجود این احتمال، در اثبات آن خلل وارد نمی‌کند؛ زیرا «محبّت» با تمام معانی مذکور قابل جمع است.

* هفتم: از روایات برمی‌آید که رسول خدا ﷺ قبل از نزول در «غدیر خم»

جمله‌ی «من کنت مولاه فعَلِیّ مولاه» را تنها به بعضی از کسانی که نزد وی از علی علیه السلام شکایت می‌کردند هم گفته بودند^(۱).

این مسأله می‌رساند که منظور آن حضرت صلی الله علیه و آله از این جمله، تلقین دوستی با علی علیه السلام بوده است. چون اگر منظور، بیان امامت او می‌بود، به آن بیان خصوصی مبادرت نمی‌ورزیدند، بلکه همان وقت در اجتماع عظیم حج، این سخن را بیان می‌فرمودند. اما دیدیم تنها زمانی تصمیم به بیان عمومی آن گرفتند که فهمیدند شکایت تقریباً بین همه شایع شده است.

* هشتم: فرمودند: «من کنت مولاه فعَلِیّ مولاه» یا «فعَلِیّ ولیّه». این سخن آن وقت راست می‌آید که «مولی» به معنی دوست و یاور و سرور گرفته شود؛ چون در غیر این صورت - اگر به معنی امام باشد - ترجمه‌ی حدیث چنین می‌شود: «هر کس که من امیر و امام او هستم، علی هم امیر و امام اوست!» در حالی که دو نفر به طور همزمان هرگز امیر نمی‌شوند؛ بالاخص زمانی که یکی از آن دو امیر، رسول خداوند متعال باشد. اما معنای دوستی و سروری یک ترجمه‌ی سالم و بی‌نقص است. چون دوستی علی علیه السلام و بلکه تک‌تک صحابه رضی الله عنهم با دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور همزمان در یک قالب نه تنها امکان‌پذیر، بلکه واجب ضروری است.

خواننده‌ی عزیز! در مقدمه خواندید که در روایتی آمده: «... فعَلِیّ ولیّ کل مؤمن بعدی»^(۲). شاید در ذهن خواننده، این حدیث با مطلب فوق تناقض داشته باشد و این تصریح و تقیید، در پندار آنان دلیل مزبور را سُست نماید، اما این پندار درست نیست؛ زیرا حدیث مذکور از احادیث نامعقول و غیرقابل احتجاج است.

۱- در روایتی دیگر از بُریده رضی الله عنه در سنن نسایی: فضایل / باب ۴۲ و خصایل / باب ۸۱ و ۸۲ + مسند احمد حنبل: ۵/۳۴۷.

۲- جامع ترمذی: مناقب / باب ۲۰، ح ۳۷۱۲. سنن کبریٰ نسایی: مناقب / باب ۴، ح ۸۱۴۶/۱۰.

محققان رجال، روی سند آن بحث کرده و بدون اختلاف، ضعیف قلمداد کرده‌اند^(۱). البته پیش‌تر گفتیم که اگر اصل حدیث نیز صحیح باشد، محققان بر این باورند که از سوی افرادی لفظ «بعدی» اضافه شده است.

به فرض این‌که صحیح و لفظ «ولی» به معنی امام و امیر هم گفته شود، فقط گویای این مطلب است که علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه می‌شود و در این مورد سخنی نیست. چون همان‌طور که این حدیث گفته بود، ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان خلیفه‌ی چهارم بر جای وی نشست. دلیل مزبور، آن‌گاه سُست و ناقص می‌شد که در مقابل آن حدیثی وجود داشت که اولاً قوی‌السند و کاملاً صحیح بود و ثانیاً در آن حدیث فرضی به صراحت می‌آمد: «علی فوراً پس از من - یا متصلاً و بلافاصله بعد از من - ولی شماست».

* نهم: خواندیم که وقتی حضرت بُریده رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت علی رضی الله عنه شکایت نمود، آن حضرت صلی الله علیه و آله او را از بغض داشتن نسبت به علی رضی الله عنه برحذر داشت و بریده رضی الله عنه گفت: پس از آن هیچ کس نزد من محبوب‌تر از علی نبود. در روایت حضرت ابو سعید رضی الله عنه نیز چنین نتیجه‌ای ظاهر شد. او سوگند یاد کرد که دیگر هیچ‌گاه از علی رضی الله عنه به بدی یاد نکند.

آنچه در «غدیرخُم» رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سخن گفتن درباره‌ی حضرت علی رضی الله عنه واداشت، همان انگیزه بود. بنابراین، «حدیث‌موالات» در اصل تکرار و تأکید همان سخنان خصوصی در مجمع عام بود، اما در اینجا با الفاظی دیگر.

* دهم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند امت مرا بر گمراهی جمع نمی‌کند»^(۱). این مطلب از مولای مؤمنان در نهج‌البلاغه (خطبه‌ی ۱۲۷) هم نقل

۱- ر.ک: همان + تحفة الأحوذی (مبارکپوری، شرح ترمذی): ۴/۳۲۵، منهاج السنة + صواعق

شده است. یعنی چنین نیست که همه یا اکثر افراد امت بر چیزی گردن نهند که از حقیقت به دور باشد. آنچه آنان به طور اجتماعی می‌پسندیدند، عین حقیقت و ثمره و نشانه‌ی هدایت است.

حضرت عبدالله بن مسعود - صحابی معروف و راوی بزرگ احادیث نبوی - مرفوعاً این قاعده‌ی کلی را متذکر شده است:

«آنچه مسلمانان پسندیدند، نزد خدا هم پسندیده است و آنچه مسلمانان بد دانستند، نزد خدا هم بد است و مسلمانان پس از رسول خدا ﷺ ابوبکر ﷺ را به خلافت برگزیدند». (پس این استخلاف مورد رضای خداوند متعال است) ^(۲).

و حضرت علی ﷺ نیز فرمود:

«خداوند متعال آنان را پس از پیامبرشان بر بهترین شان جمع فرمودند» ^(۳).

اگر «حدیث موالات» بیانگر خلافت بلافضل علی ﷺ بود، طبق آن تضمین نبوی، هیچ‌گاه امت بر خلافت حضرت ابوبکر ﷺ جمع نمی‌شد و بلکه به جای وی حضرت علی ﷺ را بر می‌گزید. چون آن کار اولاً، ضعف در کلام نبوی را ثابت می‌کرد و ثانیاً، مخالفت صریح با دستور رسول خدا ﷺ و یک گمراهی آشکار و غیرقابل توجیه بود!

* یازدهم: چنانچه «حدیث موالات» بر معنای خلافت بلافضل حضرت علی ﷺ حمل شود، با دلیل قوی‌تری معارض و از اعتبار ساقط می‌گردد. آن دلیل،

۱- جامع ترمذی: فتن / باب ۷، ح ۲۱۶۷ + مستدرک حاکم: ۱/۱۱۵ + معجم کبیر طبرانی: ۱۲ ح ۱۳۶۲۳ و ۱۳۶۲۴.

۲- مستدرک حاکم ۳/۷۹ - ۷۸ + مسند احمد.

۳- مستدرک حاکم: ۳/۷۹ + تاریخ طبری: ۴/۴۹۳ + البدایة و النهایة: ۷/۲۳۰ - ۲۲۹ + تاریخ ابن خلدون: ۲/۱۰۷۹.

اجماع است؛ توضیح آن‌که: «حدیث غدیر» خبر واحد است و حکم مستفاد از آن ظنی، اما استخلاف ابوبکر رضی الله عنه به اجماع بود و حکم اجماع، قطعی می‌باشد که مخصوصاً در اینجا با قوی‌ترین نوع آن یعنی اجماع صحابه و در رأس همه‌ی آنان مهاجران و انصار - رضی الله عنهم - سر و کار داریم.

* دوازدهم: به هر حال، «حدیث موالات» نباید به معنی خلافت بلافصل حمل گردد؛ زیرا با توجه به فضایل و شرف صحابه رضی الله عنهم که در قرآن و حدیث مصرّح شده، آنان از هر نظر مورد اعتماد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله ایشان را لایق تبلیغ و نشر احادیث و اجرای اهداف خویش تشخیص داده بود. با این وصف اگر «حدیث موالات» گویای خلافت حضرت علی رضی الله عنه باشد، باید پذیرفت صحابه که آن را شنیده بودند، دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا نکردند و - معاذ الله - مرتکب خیانت شدند. بدیهی است این موضوع به صورت عیبی بزرگ بر اولین مبلغان اسلام ثابت می‌شد و همه‌ی دین را که آورده‌ی آنان است، مشکوک و غیرقابل اعتماد می‌ساخت.

حقایقی که «چرا» به وجود می‌آورند

دلایلی که گذشت فقط پیرامون الفاظ و مفهوم خود حدیث وجود داشت. در این زمینه حقایق دیگری نیز هست که بر استدلال به امامت از «حدیث موالات»، «چرا» وارد می‌کند.

- اگر مقصود رسول خدا ﷺ بیان امامت بلافصل حضرت علی ؑ بود، باید گفت انتخاب «غدير خُم» برای ابلاغ این حکم مهم اصلاً جای مناسبی نبود؛ چون در آنجا جز اهل مدینه و مردم چند روستای اطراف مدینه، هیچ کس دیگر از حاجیان بی‌شمار در مکه، حضور نداشت. اهل مکه و دیه‌های اطراف آن همان‌جا ماندند، اهل بوادی و سرزمین‌های کمی دور به اطراف پراکنده شدند، اهل یمن، مسیر یمن را در پیش گرفتند و بسیاری از قبایل همراه رسول خدا ﷺ که تا مسافت‌هایی با اهل مدینه اشتراک مسیر داشتند، قبل از رسیدن به «جحفه» از آنان جدا شده بودند.

* چرا رسول خدا ﷺ این حکم ضروری را در موسم حج که اغلب مسلمانان حضور داشتند، بالاخص در روز عرفه یا دومین روز منی که جمعیتی انبوه در اطراف ایشان موج می‌زد، ابلاغ نفرمودند تا همه بشنوند و برای هیچ کس و هیچ قبیله‌ای عذری در نپذیرفتن خلافت حضرت علی ؑ باقی نماند و بلکه همه مبلغ این حکم به دیگران در سرزمین‌های دور دست خودشان باشند؟ خلافت و امامت حضرت علی ؑ فقط برای اهل مدینه که نبود؟!

- مسایل مهم ضرورتاً در بیان‌های مفصل و خیلی واضح مطرح می‌شوند. امامت و خلافت از بزرگ‌ترین مسایل حکومت اسلامی است. اگر رسول خدا ﷺ در «غدیر خُم» قصد داشت حضرت علی ﷺ را خلیفه‌ی خود معرفی کند، قاعدتاً می‌بایست پس از مقدمه‌ای مناسب و تمهیدی مفصل، همراه با بیان ضرورت و اهمیت مسأله، اصل سخن را ابراز نماید، بالاخص سخنی که قرار بود با کلمات ذی معنای ابراز شود و به تنهایی مقصد را افاده نمی‌کرد. و بعد از آن هم می‌بایست بلافاصله مردم را به لزوم تمسک به آن و مضرات اختلاف متوجه نماید تا مسأله‌ی استخلاف از هر جنبه روشن و بدین طریق اتمام حجت شود.

* چرا رسول خدا ﷺ در «غدیر خُم» در یک سخن کوتاه با مقدمه‌ای چند کلمه‌ای که ربط واضحی هم با مسأله‌ی خلافت نداشت، درباره‌ی خلافت حضرت علی ﷺ با الفاظی ذی‌وجوه و محتمل چندین معنا و مقصد، سخن گفت و پس از آن نه تنها توضیح بیشتری ارایه نفرمود، بلکه دعایی ایراد کرد که به مفهوم ضرورت محبت و مودت با علی ﷺ بود؟ این در حالی بود که رسول خدا ﷺ توسط وحی، دورنمای آینده‌ی امت به ویژه مشکلاتی که با آن مواجه می‌شدند را به خوبی می‌دید و این ایجاب می‌کرد تعیین خلیفه در آن روز با بیانی بسیار مفصل و شافی همراه با تبیین وظیفه‌ی امت پس از پیامبر، صورت می‌گرفت^(۱).

خیلی قبل از سفر حجة الوداع، زمانی که رسول خدا ﷺ در مدینه به سر می‌برد و از حمله‌های ناگهانی کفار بر خود اندیشه داشت و کسانی از ایشان محافظت می‌کردند، خداوند متعال آیه‌ی عصمت را بر وی نازل و اعلام کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

۱- در طریقی دیگر، مقدمه‌ی حدیث موالات اندکی بیشتر از حدیثی که نقل کردیم، وارد شده و لیکن آن هم غیر مرتبط با مسأله‌ی خلافت است. (ر.ک: البدایة والنهایة: ۷/۳۳۶).

يَعِصْمُكَ مِنَ الْتَّائِسِ ﴿[المائدة: ۶۸].

در این آیه دو چیز با تأکید برای رسول خدا ﷺ روشن شد:

- ۱- تبلیغ صریح و واضح تمام احکام دین؛ به طوری که - به فرض محال - اگر در این کار کوتاهی می کرد، حق رسالت الهی را به جا نیاورده بود.
- ۲- محفوظ و مصون بودن از شرّ مردم؛ که در کنف عصمت و محافظت خداوند حفیظ قرار دارد.

بر مبنای این فرمان الهی، عقیده بر این است که تبیین احکام مفروض التبلیغ بر رسول او فرض بود و او در این راستا نمی بایست از کسی ترس و واهمه داشته باشد. باید با جرأت بگوید و همچنین شفاف و واضح تا جای سؤالی برای کسی باقی نماند. و بدون شک ایشان چنین بودند.

* چرا رسول خدا ﷺ حکم مهم استخلاف علی ﷺ را با الفاظی ذی وجوه و محتمل معانی زیاد برای مردم بیان داشت و به جای آن از الفاظ صریحی مانند حاکم، امیر، خلیفه، والی و... استفاده نکرد تا بعد از ایشان مخالفانی، توجیه نامقصود پیاده نکنند؟ آیا این خلاف طریق بیان انبیا ﷺ که بلاغ روشن و مبین می باشد، نیست که در قرآن چنین مطرح شده: ﴿فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [التغابن: ۱۲] «بر عهده پیامبر فقط رساندن آشکار است». آن هم درباره ی موضوعی که به مراتب مهم تر از احکامی مانند تیمم، مسح موزه و... است که خیلی صریح تبیین شده اند. یقیناً که ایشان از کسی ترسی نداشتند؛ زیرا خداوند متعال در شأن پیامبران فرموده: ﴿وَيَخْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹]. «از او می ترسند و نمی ترسند از کسی جز خدا».

- ثابت نیست که رسول خدا ﷺ «حدیث موالات» یا مشابه آن را در جایی دیگر جز «غدیر خم»، ایراد فرموده باشد. آنچه از روایات مربوط به «حدیث موالات» در ذخیره ی احادیث هست، فقط روایت سخن آن حضرت ﷺ در «غدیر خم» است.

* چرا رسول خدا ﷺ آن کلمات ذی وجوه را که غالب مفهوم آن دوستی و محبت است فقط در «غدیر خم» ایراد فرمود و بعد از آن تا لحظه‌ی وفات چیزی در توضیح مقصود خویش یا بیانی دیگر برای خلافت حضرت علی ﷺ ایراد نفرمود؟

- مسأله‌ی خلافت و امامت از ارکان بزرگ و اصلی حکومت الهی است. اما بر خلاف نبوت و رسالت، تعیین خلیفه و امیر از طرف خدا بر خود بندگان موقوف شده است تا خود در تعیین سرنوشت خویش نقش داشته باشند و احساس وظیفه نمایند. به همین دلیل در روز عرفه (نهم ذیحجه) - زمانی که هنوز «حدیث موالات» ایراد نشده بود - آیه‌ی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. بر رسول خدا ﷺ نازل شد و طی آن کامل شدن دین و نعمت خدا بر مسلمانان ابلاغ گشت.

* چرا هنوز رسول خدا ﷺ خلیفه را تعیین نکرده بود، چند روز جلوتر از آن آیه‌ی تکمیل دین نازل شد؟ تعیین خلیفه اگر از طرف رسول بود، مطمئناً مبتنی بر وحی بود و ابلاغ آن به منزله‌ی رکن بزرگی از ارکان اسلام بر رسول واجب. در این صورت باید آیه بعد از ماجرای «غدیر خم» یا بلافاصله پس از ایراد حدیث «موالات» - اگر به معنای امامت بود - نازل می‌شد یا این حدیث قبل از نزول آیه ایراد می‌گردید تا در هر صورت هنگام نزول آیه تکمیل دین، دین واقعاً کامل و تمام بود.

- رسول خدا ﷺ در روز عرفه پس از بیانی مفصل و مهم در آخر از مردم پرسیدند: «مردم! شما از من مورد سؤال قرار خواهید گرفت. در آن روز چه خواهید گفت؟ مردم گفتند: گواهی خواهیم داد که تو حق تبلیغ و رسالت و نصیحت را ادا کرده‌ای» آن‌گاه در حالی که انگشت سبابه‌اش را به جانب آسمان بلند می‌کرد و باز به سوی مردم می‌گرفت، فرمودند: «بار خدایا! گواه باش، بار خدایا! گواه باش، بار

خدایا! گواه باش»^(۱).

* چرا در روز نهم، مردم را به ادای رسالت خویش گواه می‌گیرد؟ ایشان که هنوز «حدیث موالات» را ایراد نکرده و در آن، حضرت علی علیه السلام را به خلافت پس از خود برنگزیده بود؟ اگر موضوع خلافت از ارکان مهم اسلام است - که هست - و «حدیث موالات» گویای آن می‌باشد، یا بهتر است گفته شود، بایستی قبل از روز نهم این انتخاب را انجام می‌داد تا هنگام شاهد گرفتن مردم هم پیکره‌ی رسالت کامل می‌بود و هم شهادت مردم درست در می‌آمد و مصداق می‌داشت.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ماجرای «غدیر خم» تا سه ماه زنده بودند و چنانچه سخن ایشان در آن مکان به قصد تعیین حضرت علی علیه السلام به خلافت بود، حتماً آن را در ایام واپسین زندگی بار دیگر و بلکه چند بار دیگر آن هم به طور واضح بیان می‌کرد.

* چرا در طول سه ماه که پس از موضوع «غدیر خم» زنده ماندند حتی یک بار هم درباره‌ی خلافت بلافاصله حضرت علی علیه السلام نه صراحتاً و نه به اشاره، چیزی نفرمودند تا حکم ابلاغ شده در «غدیر خم» موکد گردد و این موضوع بعد از وی کوچک‌ترین مجالی برای بروز آرا و توجیهات دیگر در خود نداشته باشد؟

- حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید:

«رسول الله صلی الله علیه و آله در مرض وفات بود که علی ابن ابی طالب از نزد ایشان برخاست و بیرون رفت. از او پرسیدند: حال رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه است ابوالحسن؟ او گفت: امروز به حمد الله سالم هستند. عباس دست او را گرفت و گفت: اما من گمان می‌کنم رسول الله صلی الله علیه و آله در همین مرض، وفات می‌کند. چون من مرگ را در چهره‌ی فرزندان عبدالمطلب وقت مرگشان تشخیص می‌دهم. حالا ما را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- صحیح مسلم: حج / باب ۱۹، ح ۱۲۱۸ + سنن ابو داود: مناسک / باب ۵۷ + سنن نسایی: مناسک / باب ۴۶ و ۵۲ + سنن ابن ماجه: مناسک / ح ۳۰۷۴ + ...

بیر تا پیرسیم این امر (خلافت ایشان) پس از وی به چه کسی می‌رسد اگر ما باشیم، آن را خواهیم دانست و اگر دیگران هستند می‌خواهیم در حق ما آنان را وصیت کند. علی گفت: والله که اگر ما از رسول الله ﷺ درباره‌ی خلافت سؤال کنیم او اسم ما را نگیرد، بعد از وی مردم آن را به ما نخواهند داد. به خدا سوگند من در این مورد از رسول الله ﷺ چیزی نمی‌پرسم»^(۱).

* چرا حضرت عباس رضی الله عنه عموی بزرگوار و اهل بیت رسول خدا ﷺ در مرض وفات رسول خدا ﷺ که فقط سه ماه از ایراد «حدیث موالات» گذشته بود، می‌خواهد به توسط حضرت علی رضی الله عنه از ایشان درباره‌ی خلافت سؤال کند تا بداند چه کسی خلیفه او می‌شود؟ مگر «حدیث موالات» را فراموش کرده بود؟ و چرا حضرت علی رضی الله عنه در جواب او سوگند یاد کرد که از رسول خدا ﷺ درباره‌ی خلافت چیزی نپرسد و به جای آن نگفت: رسول خدا ﷺ در «غدیر خم» مرا به خلافت برگزیده؛ دیگر چه نیازی هست که دوباره در این حالت از ایشان در مورد خلافت سؤال کنیم؟

از این سلسله حقایق ثابت می‌شود که «حدیث موالات» ربطی به مسأله‌ی خلافت نداشت و به همین دلیل هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ به شمول اهل بیت، از آن، مفهوم خلافت و امارت بلافصل حضرت علی مرتضی رضی الله عنه را استنباط نکرد.

... و چراهای دیگر

اگر سخن از دلایل و شواهد متفرق یا جزئی باشد، رشته‌ی سخن تا اینجا ختم نمی‌شود. از زمان ایراد «حدیث موالات» تا پایان عصر صحابه رضی الله عنهم بالاخص تا پایان دوره‌ی خلافت راشد - به شواهد بسیار برجسته‌ای می‌توان دست یافت که

۱- صحیح بخاری: مغازی / باب ۸۳، ح ۴۴۴۷ و استئذان / باب ۲۹ + تاریخ کبیر دمشق (ابن عساکر): ۴۵/۳۲۴ + دلائل النبوة: ۷/۲۲۳ الی ۲۲۵.

ثابت می‌کند نه «حدیث موالات» گویای خلافت حضرت علی علیه السلام بود و نه خلافت بلافضل ایشان به دلایل و نصوص دیگر منصوص بود.

با مطالعه‌ی این تاریخ محکم، سبلی از چراهای بی‌جواب در بستر ذهن خواننده به راه می‌افتد. با این مقدمه‌ی شرطی که «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در «غدیر خم» حضرت علی علیه السلام را خلیفه‌ی خود معرفی کرد».

- چرا آن حضرت برای تأکید یا توضیح هم که شده حتی یک مرتبه دیگر به صحابه رضی الله عنهم در این موضوع مهم چیزی نفرمود؟

- چرا آن حضرت صلی الله علیه و آله با الفاظ فصیح که جز خلافت و امارت احتمال هیچ معنی دیگری نداشته باشد، ایشان را خلیفه و امیر پس از خود معرفی نفرمود؟

- چرا در سقیفه‌ی بنی ساعده، آن‌گاه که شورای مهاجران و انصار در خصوص رهبری امت بر پا گردید و برای اثبات شایستگی بعضی افراد و گروه‌ها در احراز این منصب از هر طرف دلایلی رد و بدل شد، احدی از اصحاب، «حدیث موالات» را برای احقیقت حضرت علی علیه السلام بر زبان نراند؟ در حالی همه آن را شنیده بودند و از طرفی در جمع، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب و بنی امیه هم بودند که قطعاً به انتخاب حضرت علی علیه السلام بیش از انتخاب حضرت ابوبکر رضی الله عنه خوشحال می‌شدند.

- چرا اصلاً با وجود دلیل و نص برای امارت یک فرد، مهاجران و انصار در سقیفه دچار اختلاف نظر شدند؟

- چرا حضرت علی علیه السلام خود پس از اندکی تأخیر به همراهی زبیر رضی الله عنه به سوی ابوبکر رضی الله عنه شتافت و هر دو با وی بیعت نمودند؟^(۱)

۱- مستدرک حاکم: ۳/۶۶ و ۶۷. (و تابعه الذهبی) + مسند احمد: ۵/۱۸۵ و ۱۸۶ + معجم کبیر طبرانی: ۲/۴۴۷ + تاریخ الإسلام ذهبی: ۳/۱۰ + سنن کبرای بیهقی: قتال اهل البغی باب «الأئمة من قریش» + الاستیعاب ابن عبد البر: ۲/۲۴۴ + تاریخ طبری: ۲/۴۴۷ + أنساب الأشراف بلاذری: ۱/۵۸۵، ح ۱۱۸۳ + البداية و النهایة: ۶/۲۹۹ + ...

- چرا ایشان در بیان علت تأخیر چند ساعته‌ی خویش به جای احتجاج به «حدیث موالات»، فرمودند: «ما ناراحت شده بودیم، فقط بدین علت که در مشاوره ما را فرا نخواندند؟» و چرا به جای اظهار احقیت خویش به خلافت، فرمود: «در حقیقت ما پس از رسول خدا ﷺ ابوبکر ﷺ را هم به این امر از همه احق می‌دانیم. او رفیق غار و ثانی اثین است. ما شرف و بزرگی او را به یقین می‌دانیم. در حالی که رسول الله ﷺ زنده بودند، او را به اقامه‌ی نماز امر فرمودند؟»^(۱).

- چرا شش ماه بعد، وقتی حضرت ابوبکر ﷺ به خانه‌ی حضرت علی ﷺ رفت و علت عزلت ورنجیدگی او را جویا شد، در جواب گفت: «ما فکر می‌کردیم که چون اهل بیت هستیم در امر شورای خلافت نصیبی داریم؟» و پس از اعتذار متقابل با هم به مسجد رفتند و هر دو در جمع تمام صحابه ﷺ سخن گفتند و حضرت علی ﷺ عذر خویش را بیان و بار دیگر در انظار همه با خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ بیعت نمود تا بهانه‌ای برای کسی باقی نماند؟^(۲).

- چرا به جای آن سخن، نگفت: خودتان خوب می‌دانید که رسول خدا ﷺ مرا به خلافت انتخاب کرده، ولی شما این حق مرا بدون اطلاع من غصب کردید؟ و اصلاً چرا حاضر شد به مسجد برود و بار دیگر بیعت خویش را جلوی همه تکرار نماید و از این کار امتناع نکرد تا بدین طریق احقیت خویش را به مردم بفهماند؟

- چرا در زمان انتخاب خلیفه‌ی سوم که حضرت علی ﷺ یکی از دو کاندیدای نهایی و مسلم قرار گرفتند، ایشان همچنان از به میان آوردن «حدیث موالات» برای اثبات خلافت از پیش تعیین شده‌ی خود ساکت ماند و یک کلمه هم در این مورد بر زبان نراند؟

۱- ر.ک: مستدرک حاکم: ۳/۶۶ و ۶۷ (و یتعقبه الذهبی و تابعه) + البدایة و النهایة: ۶/۳۰۰-۲۹۹.

۲- صحیح بخاری + صحیح مسلم: جهاد و سیر/باب ۱۶، ح ۱۷۵۹ و ۱۷۶۰.

- چرا آن گاه که حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به عنوان برگزارکننده‌ی مراسم انتخاب خلیفه‌ی سوم از میان حضرت عثمان رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه شخصاً دست به همه پرسى دامنه‌دارى زد و در عرض سه روز از تمام اصناف مردم حتى از زنان سرپرده‌نشین و کودکان مکتب‌ها و قافله‌ها و مسافرانی که تازه وارد مدینه می‌شدند جوایى نظر شد، به استثنای فقط دو نفر ^(۱) تمام مردم به استخلاف حضرت عثمان رضی الله عنه نظر دادند؟ ^(۲) مگر هیچ کدام از افراد آن جمعیت بزرگ مسلمانان، «حدیث موالات» را به خاطر نداشت تا موجب شود اسم حضرت علی رضی الله عنه را بر زبان بیاورد؟

- چرا وقتى معترضان آشوبگر مصرى به قصد جان خلیفه‌ی سوم، از مصر به سوى مدینه خارج شدند، حضرت علی رضی الله عنه شخصاً داوطلب شد آنان را باز پس گرداند و چون با آنان ملاقات نمود با جواب‌های قانع کننده به اعتراضات آنان بر عثمان رضی الله عنه چنان یاورى مخلص پاسخ گفت؟ ^(۳) در حالی که آن شورشیان به حضرت علی رضی الله عنه احترام فراوان قایل بودند و دوست داشتند او را به خلافت منصوب کنند و فکر می‌کردند کارهای‌شان موجب رضای اوست. اما در آن ملاقات نه آنان چیزی در مورد «حدیث غدیر» بر زبان آوردند و نه علی رضی الله عنه از فرصت استفاده کرد و با یادآوری «حدیث موالات» آنان را در عزم خود مصمم‌تر نمود. حاشا که ایشان چنین کنند. بر عکس، ایشان آنان را توبیخ نمود و با شرم‌ساری مجبور به مراجعت کرد و آنان دست از پا درازتر به مصر بازگشتند!

جالب است بدانید این ملاقات در «جُحفه» به وقوع پیوست؛ جایی که «حدیث غدیر» ایراد شده بود. بدین ترتیب کسی که در «جُحفه»، «مولای هر

۱- آن دو نفر حضرت عمار رضی الله عنه و حضرت مقداد رضی الله عنه بودند که بعداً خود نیز مانند جماعت با حضرت عثمان رضی الله عنه بیعت کردند. (ر.ک: البدایة و النهایة: ۷/۱۴۲).

۲- تمام تواریخ.

۳- تمام تواریخ، از جمله: البدایة و النهایة: ۷/۱۶۷- ۱۶۶.

«مؤمن» معرفی شده بود، در همان محل از خلافت و شخصیت خلیفه‌ی پیش از خود دفاع نمود. چه حکیمانه و زیباست فعل خداوند متعال در تلفیق واقعات و تفهیم واقعیات!

- چرا وقتی مردم ایشان را به نمایندگی از خود برای تذکر بعضی از امور به سوی امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه فرستادند، به جای نکوهش عثمان رضی الله عنه به دلیل نامشروع بودن خلافتش و بیان دلیل احقیت خویش به آن مقام، با یادآوری فضایل مسلمّ ایشان چنین محبوبانه وی را مورد اندرز قرار دادند. (به روایت نهج البلاغه: خطبه ۱۶۳):

«مردم در پشت سر من هستند و مرا بین تو و خودشان سفير قرار داده‌اند. سوگند به خدا نمی‌دانم به تو چه بگویم. چیزی نمی‌دانم که تو خود آن را ندانی و تو را به کاری راهنما نیستم که آن را نشناسی. می‌دانی آنچه ما می‌دانیم. در چیزی از تو پیشی نگرفتیم که تو را به آن آگاه سازیم و در هیچ حکمی خلوت ننمودیم تا آن را به تو برسانیم. تو دیدی آنچه ما دیدیم و شنیدی آنچه که ما شنیدیم و با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت داشتی چنان که ما مصاحبت داشتیم. پسر ابوقحافه و پسر خطاب به درست‌کاری از تو سزاوارتر نبودند، در حالی که تو از جهت خویشی به رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها نزدیک‌تری و به دامادی مرتبه‌ای یافته‌ای که آن دو نیافته‌اند...».

- چرا وقتی آشوبگران مصری به خانه‌ی امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه یورش بردند، خود با فرزندانش با شمشیر برهنه در مقابل آنان قرار گرفت و پس از ساعت‌ها نبرد آنان را به عقب‌نشینی وا داشت؟

- چرا وقتی امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه شهید شد، از شدّت ناراحتی گریست و فرزندان و غلامش را به سبب سستی در دفاع از وی به باد ملامت و نگویش گرفت؟ عجیب‌تر آن که این اتفاق تکان‌دهنده در روز هیجدهم ذیحجه - تاریخ ایراد حدیث موالات - به وقوع پیوست و از هر حیث مناسبت خوبی برای اظهار نامشروع بودن خلافت آن خلیفه فراهم آمده بود. اما به جای این، آن مرد حق از آن زمان تا آخرین

ایام زندگی خویش بر آن شهید مظلوم، ترحم و از خون وی، تبرّی می نمود؟ آیا اینها به معنی تأیید خلیفه و خلافت پیش از خود نبود؟

- چرا پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه هر بار که مردم برای قبولانندن زعامت و امارت مسلمانان به نزد حضرت علی رضی الله عنه می آمدند، ایشان از قبول آن به دلایل متقیانه شانه خالی می کرد؟^(۱) در حالی که طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در «غدیر خم» ایشان خلیفه‌ی اصلی و اول ایشان بود و می بایست از هر فرصتی استفاده می کرد تا خلافت را تحت اختیار خود در آورد؟

در «نهج البلاغة» قصه‌های روی گردانی ایشان از قبول امارت به کثرت مطرح شده است. به طور مثال، ایشان به طلحه و زبیر رضی الله عنهما فرمودند:

«سوگند به خدا که من نه رغبتی به خلافت داشتم و نه آرزویی برای امارت. اما شما مرا به قبول آن فرا خواندید و به آن واداشتید»^(۲).

- چرا ایشان هر زمان و خصوصاً در مناظرات با مخالفان سیاسی خویش، بیعت مهاجران و انصار را به عنوان سند خلافت خویش به میان می آورد؟ (قانوناً و شرعاً اگر خلافت منصوبه‌ای در بین بود، شخص تنصیص شده بدون بیعت مردم بلافاصله بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله، جانشین وی می شد و در آن صورت نیازی هم به استدلال از بیعت مردم نبود).

- چرا ایشان از وقتی که به خلافت انتخاب شد تا زنده بود، در هیچ یک از سخنان و خطبه‌ها و مکتوبات خویش، برای تذکر مردم به خلافت بلافاصله خویش که از او سلب شده بود، آن حدیث را یادآور نشد؟

۱- تمام تواریخ، از جمله، البداية والنهاية: ۷/۲۱۸ + همچنین: نهج البلاغة: خطبه ۱۹۶.

۲- نهج البلاغة: خطبه‌ی ۱۹۶ و همانند آن در خطبه‌ی ۲۲۰ ... + نقض الميثاق العثمانية (ابو جعفر اسکافی).

لحظه‌ای درنگ کنید تا همین جا به یک مطلب در همین خصوص اشاره شود تا خواننده در اثنای مطالعات وسیع‌تر، دچار سردرگمی و تردّد نشود.

روایت شده که یک بار حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت خویش و زمانی که اختلافات سیاسی میان ایشان و معاویه رضی الله عنه شروع شده بود، در «رحبه»^(۱) کوفه در اثنای سخن، مردم را سوگند داد که آیا از میان آنان کسی نشنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در «غدیر خم» فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»؟ در آن جلسه دوازده نفر و یا بیشتر که همه از مهاجران و انصار بودند، به پا خاستند و سخن ایشان را با روایت کل حدیث جلوی همه تأیید نمودند.

خواننده‌ی این واقعه باید بداند که این سخن ایشان یقیناً به معنای استدلال از «حدیث موالات» به خلافت خود نبود؛ زیرا اولاً، در آن زمان ایشان خلیفه بود و نیازی به این استدلال نداشت. ثانیاً، کسانی که مخاطبش قرار داشتند، همه پیروان و دوستان او و کسانی بودند که با وی بیعت خلافت کرده بودند. بنابراین، چنین استدلالی به آن برهه از زمان به هیچ حیث محلی نداشت؛ بی‌محل‌تر آن‌که پنداشته شود مقصود ایشان، استدلال به خلافت بلافصل بود! منظور ایشان بلاشک یادآوری توصیه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره‌ی وجوب محبّت خویش به مردم کوفه بود که در آن ایام در مشاجرات میان او و معاویه رضی الله عنه با لج‌بازی‌ها و بهانه‌جویی‌های کلافه‌کننده وی را به ستوه آورده بودند^(۲). ایشان خواستند به وسیله‌ی آن بیان نبوی و شاهد گرفتن بسیاری از صحابه بر صحت آن، مردم را به دوستی با خود و اطاعت و حرف‌شنوی تشویق نماید.

۱- اسم مکانی در کوفه که محل اجتماع بود. بعضی آن را مسجد کوفه گفته‌اند.

۲- شرح این لج‌بازی‌ها و تبلی‌های اهل کوفه را از زبان خود مولاى مؤمنان بخوانید در نهج البلاغة: خطبه‌های ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۶۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۰۳، ۱۷۹ و ...

- چرا در موضوع «تحکیم حکمین» که دو نفر - ابوموسی اشعری رضی الله عنه از جانب علی رضی الله عنه و عمرو بن العاص رضی الله عنه از جانب معاویه رضی الله عنه - به عنوان حکم انتخاب شدند تا هر طور صلاح دیدند به اختلاف رسیدگی کنند، آن گاه که حضرت اشعری رضی الله عنه، حضرت علی رضی الله عنه و حضرت معاویه رضی الله عنه را موقتاً از خلافت عزل کرد، از طرف طرفداران علی رضی الله عنه که اکثر جمعیت مسلمانان را تشکیل می دادند، «حدیث موالات» به عنوان نقص کننده ی نظر اشعری رضی الله عنه ارایه نشد؟ ظاهر است که در آن شرایط ضرورت و انگیزه ی یادآوری چنین دلیلی شدید بود.

- چرا در تمام عصر صحابه - رضی الله عنهم - یک نفر هم «حدیث موالات» را برای اثبات خلافت بلا فصل علی رضی الله عنه مطرح نکرد؟ (هرگاه و از هرکس روایت شده، فقط برای بیان محبوبیت آن حضرت رضی الله عنه بوده است.)

- اصلاً چرا بسیاری از صحابه - آنان که با ابوبکر صدیق رضی الله عنه و پس از او با عمر فاروق رضی الله عنه و پس از او با عثمان ذی النورین رضی الله عنه - بیعت کردند، «حدیث موالات» را روایت کرده اند؟ چون اگر آن حدیث، مبین خلافت منصوص علی رضی الله عنه بود، روایتش مخالف صریح و نقض کننده ی نظر و عمل خودشان بود.

چرا...؟...؟...؟

اگر در «حدیث موالات» خلافت حضرت علی مرتضی رضی الله عنه بیان شده بود، باید گفت: جواب این چراها و خیلی سؤالات دیگر هرگز کشف نمی گردد. این سؤالات سردرگم کننده آن وقت مجال بروز نخواهند یافت که پذیرفته شود. «حدیث موالات» به نظر خود حضرت علی رضی الله عنه و اهل بیت و هواداران ایشان و تمام صحابه رضی الله عنهم در بیان فضیلت و لزوم محبت با ایشان بود، نه چیزی دیگر.

محبوبیت، ویژه‌ی علی علیه السلام و اهل بیت بود

بعضی از افراد و گروه‌های صحابه رضی الله عنهم دارای فضایل و خصوصیات ویژه‌ای - به عنوان مظاهر کامل‌تر - بودند. در این بین خاصه‌ی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله «محبوبیت» بود. چون محبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله مستلزم محبت با خانواده و ذریت ایشان است و بنابراین، بغض و عداوت با آنان مترادف با دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد (أعاذنا الله منها). آن حضرت صلی الله علیه و آله ضرورت حُب خویش را برای امت چنین تبیین فرموده است:

«هیچ یک از شما مؤمن کامل نیست مگر این که من به نزد او از اهل و مالش و از تمام مردم محبوب‌تر باشم»^(۱).

بر همین مبنا، آن حضرت صلی الله علیه و آله در حدیثی ضرورت محبت اهل بیت خویش را چنین ابلاغ فرموده است:

«خداوند را به سبب نعمت‌های بزرگی که به شما ارزانی فرموده، دوست بدارید و مرا به دوستی خدا و اهل بیت مرا به دوستی من دوست داشته باشید»^(۲).

از مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، نزد ایشان محبوب‌تر از همه، حضرت علی مرتضی علیه السلام بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله در طول دوران رسالت خویش به مناسبت‌های مختلف با الفاظ گوناگون محبوبیت علی علیه السلام را به یاران تلقین فرموده بود. به همین

۱- متفق علیه.

۲- سنن ترمذی: مناقب / باب ۳۱، ح ۳۸۱ + مستدرک حاکم: ۳ / ۱۵۰ - ۱۴۹ (وافقه الذهبی) + شعب الایمان: ۲ / ۱۳۰، ح ۱۳۷۸.

معنای یک بار به علی فرمودند: «تو در دنیا و آخرت ولی من هستی»^(۱). (از این روایت به صراحت معلوم می‌شود که ولایت علی علیه السلام به معنای خلافت نیست، چون در آخرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیازی به خلیفه نخواهد داشت).

یکی دیگر از مناسبت‌ها در «غزوه خیبر» پیش آمد. در آن غزوه آن حضرت صلی الله علیه و آله به ترتیب چند نفر از یاران بزرگ خویش را برای فتح قلعه‌ی یهودیان فرستاد، اما همه با دست خالی برگشتند. فرمود:

«فردا پرچم را به کسی خواهم داد که خدا به وسیله‌ی او فتح عنایت می‌کند؛ کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند»^(۲). و آن کس علی علیه السلام بود.

روشن است که در روز «غدیر خم» نیز مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله تبیین اُکید همین خاصه‌ی آل بیت و بیان ضرورت محبت با آنان بود. مخصوصاً با توجه به رنجش و کدورتی که در آن زمان در دل بعضی از یاران علی مرتضی علیه السلام در سفر جهاد از او پیدا شده بود و نیز با ملاحظه‌ی این مطلب که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از ایراد «حدیث موالات» نیز بُریده علیه السلام - یکی از شاکیان علی علیه السلام - را با این الفاظ مورد امر و نهی قرار داد: «نسبت به علی بغض نداشته باش و تا می‌توانی بر دوستی خود با وی بیفزای!» و همچنین با مدنظر قرار دادن دعایی که پس از ابلاغ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ...» کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» که صراحتاً مفهوم دوستی آن ابلاغ را مبین می‌سازد.

۱- مستدرک حاکم: ۳/۱۳۵.

۲- سنن ابن ماجه: مقدمه / السنة، ح ۱۲۱ + صحیح مسلم: فضایل/باب ۴، ح ۲۴۰۶ و ۲۴۰۷ + صحیح بخاری: فضایل و مغازی + سنن نسایی: خصائص + سنن ترمذی: مناقب ح ۳۷۴۵.

علی علیه السلام مولای صحابه بود

لازم نیست توضیح داده شود که حضرت علی علیه السلام از زمره‌ی برترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. آیا نیازی وجود دارد که سبقت اسلام او، و این که پسر عمو و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و سایر امتیازات دیگر وی به تفصیل ثابت شود؟

با ایراد «حدیث موالات» بر میزان محبوبیت ایشان در قلوب صحابه رضی الله عنهم اضافه گردید و از آن به بعد هم برای همیشه وی را صاحب وصف «مولی» تصوّر و در حق او احترامات خاصّه ابراز می کردند.

با مرور زندگی اصحاب و طرز برخورد آنان با یکدیگر که همیشه بر مبنای دوستی و اتحاد و برادری استوار بود، درباره‌ی حضرت علی علیه السلام به این مطلب برمی خوریم که او در نزد صحابه رضی الله عنهم به سبب فرمان نبوی در «حدیث موالات»، مولی و محبوب بود.

قصه‌ی حضرت بُریده رضی الله عنه را قبلاً نقل کردیم. او به محض دریافت حکم محبت با علی علیه السلام چنان دوستدار او شد که می گفت: «بعد از آن هیچ کس به نزد من محبوب تر از علی نبود».

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در «غدیر خم» موالات علی علیه السلام را اعلام فرمود، حضرت عمر رضی الله عنه نخستین کسی بود که به جانب او شتافت و گفت:

«به به! به تو تبریک می گویم. از امروز مولای هر مؤمن شدی»^(۱).

نقل شده که روزی یکی نزد ایشان که حضرت علی علیه السلام نیز حضور داشت، نسبت به علی علیه السلام سخنی تحقیرآمیز بر زبان آورد. ایشان برآشفت. و محکم یقه‌ی او را گرفت و از زمین بلندش نمود و گفت: «هیچ می‌فهمی چه کسی را کوچک می‌شمی؟ تو مولای من و مولای هر مؤمن را رنجاندی»^(۱).

حضرت عمر رضی الله عنه در تمام طول زندگی، رفتاری فوق‌العاده نسبت به علی علیه السلام داشت. از او پرسیدند: با علی به گونه‌ای متفاوت رفتار می‌کنی؟ گفت: «او مولای من است»^(۲).

زمانی که حضرت علی علیه السلام خلیفه بود، گروهی از انصار که حضرت ابویوب انصاری رضی الله عنه نیز با آنان بود، نزد ایشان آمدند. گفتند: «سلام بر تو ای مولای ما!» گفت: «چگونه مولای شما باشم در حالی که همه‌ی شما عرب هستید؟» گفتند: «ما خود شنیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خُم فرمودند: «هر که من مولای او هستم، این (علی) مولای اوست»^(۳).

در این روایت دقت کنید. اگر «مولی» به معنی امیر و امام بود، مولای مؤمنان با شنیدن «مولای ما» از در تواضع وارد نمی‌شدند! چون ایشان در آن زمان حقیقتاً خلیفه و امیر مؤمنان - چه عرب و چه عجم و نه فقط عجم - بودند.

چنان‌که گفتیم خود ایشان در «رحبه»^۱ی کوفه برای تشویق مردم به التزام محبت خویش و ترغیب به اطاعت و فرمانبری، همین حدیث را متذکر شدند و صحابه‌ی دیگر را به گواهی نمودن آن فرا خواندند.

۱- ریاض نضرة: ۲/۱۷۰.

۲- سنن دارقطنی (به نقل از صواعق محرقة: ص ۴۴) ذخائر العقبی: ۶۸ + الغدیر امینی: ۱/۳۸۳
به نقل از صواعق محرقة: (۴۴).

۳- مسند احمد: ۴۱۹/۵.

عبدالرحمن بن سابط گوید:

«در یکی از حج‌های معاویه، سعد بن ابی وقاص نزد او رفت. سخن از علی به میان آمد، سعد گفت: علی صاحب سه خصلت است که اگر من فقط یکی را می‌داشتم برایم از تمام دنیا محبوب‌تر بود. شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» و شنیدم فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول، وی را دوست دارند»^(۱). و شنیدم فرمود: «تو برای من مانند هارون برای موسی هستی»^(۲) با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد آمد»^(۳). این جمله را هنگام حرکت به سوی تبوک فرمودند که حضرت علی رضی الله عنه را به جای خویش در مدینه نهادند و او گفته بود: «آیا مرا نزد زنان و پیرمردان و کودکان می‌گذاری (و با خود به جنگ با کفار نمی‌بری؟)».

از این روایات ثابت می‌شود که صحابه رضی الله عنهم به امثال از فرمان نبوی در «حدیث موالات» حضرت علی رضی الله عنه را مولای خود می‌دانستند و گاه ایشان را با همین وصف خطاب می‌کردند و از همه‌ی این روایات بر می‌آید که نزد آنان و به نظر خود علی رضی الله عنه مولی به معنی محبوب و عزیز و سرور بود.

۱- این جمله را یک روز قبل از فتح خیبر فرمودند. روز فتح، خیبر به دست حضرت علی رضی الله عنه فتح شد.

۲- این جمله را هنگام حرکت به سوی تبوک فرمودند که حضرت علی رضی الله عنه را به جای خویش در مدینه نهادند و به گفته بود: «آیا مرا نزد زنان و پیرمردان و کودکان می‌گذاری (و با خود به جنگ نمی‌بری؟)»

۳- به روایت حسن بن عرفه عبدی. ابن کثیر گفته: لم یخرجه واسناده حسن. البدایة والنهاية، ۷/۳۲۷.

«حدیث موالات» در کنار آیه‌های قرآن

در قرآن کریم آیه‌هایی هست که با بیانی بسیار روشن حقانیت خلافت سه خلیفه‌ی قبل از حضرت علی علیه السلام را پیش‌گویی و تأیید کرده است. به دو نمونه از صریح‌ترین این آیه‌ها توجه شود:

۱- ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...﴾ [النور: ۵۵].

«وعدده داد خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده و اعمال نیک انجام دادند که حتماً خلیفه می‌سازد آنان را در زمین؛ همان طور که خلیفه ساخت کسانی را که قبل از آنان بودند و تمکین دهد برای‌شان دین شان را؛ دینی که خداوند برای‌شان پسندید و حالت‌شان را بعد از خوفی که داشتند به امن بدل خواهد کرد...».

مخاطبان این آیه، صحابه علیهم السلام بودند. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله این وعده الهی بلافاصله با استخلاف حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بعد از او به ترتیب با استخلاف حضرات عمر فاروق و عثمان غنی و علی مرتضی رضی الله عنه تحقق یافت. حالات نیکی که در طول خلافت این چهار خلیفه بالاخص دو خلیفه‌ی اول و قسمت اعظم دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه، به مسلمانان روی آورد (اتحاد همه جانبه‌ی مسلمانان، برقراری خلافت و حکومت اسلام به عنوان بزرگ‌ترین قدرت نوظهور در زمین،

پیشرفت و مقبولیت روزافزون اسلام، امنیت خیره کننده و...) همه مصداق جزء به جزء وعده‌ی الهی در آیه‌ی مذکور بود.

۲- ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...﴾ [المائدة: ۵۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر که از شما از دین خود بازگردد، عنقریب خداوند قومی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز دوستدار اویند؛ بر مؤمنان نرم و بر کافران سخت هستند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی‌هراسند».

این پیش‌گویی قرآنی در زمان خلافت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه متحقق گردید. چون ارتداد برخی از تازه‌مسلمانان در زمان او رخ داد و این حادثه مقارن با اولین ایام خلافت ایشان بود و او بود که با عزمی راسخ و حرارت ایمانی فوق العاده و شرح صدری اعجاب‌انگیز در رأس مؤمنان قرار گرفت و با مرتدان مقاتله نمود. پس او با تمام همراهان - تمام صحابه - آورده‌ی خداوند متعال بود و جمله‌ی محبوب و مُحَبَّبِ او تعالی.

این آیه‌ها نیز باعث می‌گردد که «حدیث موالات» فقط به مفهوم دوستی با حضرت علی رضی الله عنه مورد استدلال قرار گیرد و بس. و چون در غیر این صورت، با این دسته از آیه‌ها هرگز دمساز نمی‌شود.

«حدیث موالات» در کنار سایر احادیث نبوی

اگر «حدیث موالات» بیانگر خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام باشد، با هیچ یک از احادیث صحیح دیگر در مورد خلافت نیز همخوانی و مطابقت پیدا نمی‌کند. در آن احادیث گاه به اشاره و گاه به طرزی فراتر از اشاره‌ی محض و بسیار هم گویا، خلافت سه خلیفه‌ی اول، مطرح و ثابت شده است. به چند فقره از صریح‌ترین احادیث در این مورد توجه کنید:

حضرت سفینه علیه السلام مولای ^(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید:

«هنگامی که می‌خواستند مسجد نبوی را بنا نهند، اولین سنگ را رسول خدا صلی الله علیه و آله نهاد. دومین را ابوبکر رضی الله عنه درست در کنار آن گذاشت و به همین ترتیب سومین را عمر و چهارمین را عثمان. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اینان والیان آمرپس از من هستند» ^(۲).
حضرت ابوذر رضی الله عنه گوید:

«پس از منظره‌ای که خودم مشاهده کردم، هیچ‌گاه از عثمان جز به نیکی یاد نمی‌کنم». آنگاه پس از بیان جزئیات آغاز قصه، منظره را چنین شرح داد: «رسول الله صلی الله علیه و آله چند سنگریزه در دست گرفت. سنگ‌ها در دست ایشان تسیح گفتند و من

۱- در اینجا مولی یعنی غلام آزاد کرده!.

۲- مستدرک حاکم: ۳/۱۳ + دلائل النبوة: ۲/۵۵۳ + تاریخ ابن عساکر: ۴۱/۷۸ و ۴۷/۱۸۹، ح

۱۰۷۳۳ و ۱۰۷۳۴ + مصنف: ۳/۲۱۸ + اتحاف المهرة.

ذهبی می‌گوید که این حدیث صحیح است. (تصحیح کننده)

خود حنین آنها را می شنیدم. لحظه ای بعد آنها را بر زمین نهاد که فوراً ساکت شدند. مرتبه ی دوم آنها را برگرفت و در دست ابوبکر نهاد. در دست او هم تسبیح خواندند و من خود صدای آنها را می شنیدم. باز آنها را بر زمین نهاد و سپس برگرفت و این بار در دست عمر گذاشت. در دست او هم تسبیح گفتند و من صدای شان را می شنیدم. باز بر زمین نهاد و برداشت و در دست عثمان نهاد. در دست او هم تسبیح گفتند و من خود صدای آنها را می شنیدم. او آنها را بر زمین نهاد و ساکت شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «این خلافت نبوت است»^(۱).

حضرت انس رضی الله عنه گوید:

«افراد قبیله ی بنی مصطلق مرا نزد رسول الله ﷺ فرستادند تا از ایشان پیرسم پس از وی زکات را به چه کسی بدهند. آن حضرت فرمودند: پس از من به ابوبکر بدهید. باز مرا فرستادند تا پیرسم، پس از ابوبکر به چه کسی بدهند. فرمودند: به عمر بدهید. بار دیگر فرستادند تا پیرسم پس از عمر به چه کسی بدهند. فرمودند: به عثمان بدهید. باز مرا فرستادند تا بدانند بعد از عثمان به چه کسی بدهند. فرمودند: بعد از عثمان برای آنان نابودی است!»^(۲).

نقطه ی درخشان این حدیث علاوه بر ترتیب اسامی، آنجاست که شرعاً زکات و عشر و خراج توسط خلیفه ی وقت و به فرمان او وصول می گردد! ظاهراً افراد قبیله ی بنی مصطلق با طرح چنین سؤالی می خواستند همین مطلب را کشف کنند.

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید:

«رسول الله ﷺ فرمودند: خواب دیدم از چاهی آب می کشیدم. در این اثنا ابوبکر و عمر به نزد آمدند. ابوبکر دلو را گرفت و یک یا دو دلو آب کشید. در کشیدن او اندکی ضعف وجود داشت، ولی خداوند او را می بخشاید. سپس عمر دلو را از

۱- بیهقی + تاریخ ابن عساکر: ۴۱/ ح ۸۴۸۵ الی ۸۴۸۷ + کنز العمال: ح ۳۵۴۰۹.

۲- مستدرک حاکم: ۳/۷۷ - باتصحیح ذهبی.

دست ابوبکر گرفت و در دستان او تبدیل به یک دلو بسیار بزرگ شد. هیچ کس در آب کشیدن به زرنگی و ماهرى او نبود. او آن قدر آب کشید که تمام مردم و چارپایان شان سیر شدند»^(۱).

اشاره‌ی خواب ظاهر است: رد و بدل شدن دلو، اشاره به انتقال خلافت از یکی به دیگری و کشیدن آب و نوشاندن مردم، تعبیری از خدمت به اسلام و مسلمانان است. ضعف کشیدن ابوبکر اشاره به کوتاهی مدت خلافت او داشت - که در دست خودش نبود - و معنای قوت عمر فاروق رضی الله عنه در آب کشیدن هم که ظاهر است. فراموش نشود که رؤیای رسول، وحی و حجت است، همچنین خوابی که از دیگران می‌شنود یا تعبیر می‌کند؛ مانند این دو خواب:

حضرت ابوبکر رضی الله عنه گوید:

«مردی به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: خواب دیدم که ترازویی از آسمان پایین آمد. شما و ابوبکر وزن شدید. شما ترجیح یافتید. سپس ابوبکر و عمر وزن شدند، ابوبکر ترجیح یافت. بعد عمر و عثمان وزن شدند، عمر ترجیح یافت و بعد از آن ترازو بالا رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله از این خواب چندان خوش شان نیامد و فرمودند: این خلافت نبوت است و پس از آن خداوند حکومت را به هر کسی که بخواهد می‌دهد»^(۲).

حضرت سمره بن جندب رضی الله عنه گوید: «مردی گفت: یا رسول الله! خواب دیدم دلوی از آسمان آویزان شد. ابوبکر آمد و دو دسته‌ی آن را گرفت و از آن نوشید، اما ضعیف نوشید. سپس عمر آمد و دو دسته‌اش را گرفت و آن اندازه نوشید که کاملاً

۱- متفق علیه (بخ: تعبیر/ باب نزع الذنوب...، ح ۳۶ الی ۳۹ + مُس: فضایل/ باب فضل ابی بکر بعد النبی صلی الله علیه و آله) + سنن کبرای نسایی: مناقب / باب ۲، ح ۸۱۱۶ + صحیح ابن حبان با ترتیب (ابن بلبان فارسی ۶/۲۵۴، ح ۶۹۰۷ + سنن کبرای بیهقی: ۱۲ / ح ۱۷۰۶۰ و ۱۷۰۶۱ + تاریخ کبیر ابن عساکر: ۴۱/۱۱۲ و ۱۱۳.

۲- سنن ابو داود: السنة / باب الخلفاء، ح ۸ + سنن کبرای نسایی: مناقب / باب ۳، ح ۸۲۳۶.

سیر شد. سپس عثمان آمد و دو دسته‌اش را گرفت و تا سیری نوشید. سپس علی آمد و دو دسته‌اش را گرفت: اما دلو پاره شد و مقداری از آب آن بر وی ریخت»^(۱).

حضرت حذیفه بن یمان رضی الله عنه گوید:

«رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: به دو نفر که بعد از من می‌آیند - ابوبکر و عمر - اقتدا کنید»^(۲).

حضرت جبیر بن مطعم رضی الله عنه گوید:

«زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و سؤالی کرد. سپس از آن حضرت پرسید: اگر بار دیگر اینجا آمدم و شما را نیافتم، از چه کسی سؤال کنم؟ فرمودند: از ابوبکر»^(۳).

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها گوید:

«رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: قومی که در آن ابوبکر باشد، نباید کسی دیگر امامت‌شان کند»^(۴).

و گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله در مرض وفات به من گفتند: پدر و برادرت (عبدالرحمن) را بگو بیایند تا مطلبی بنویسم. چون اندیشه دارم کسی دیگر تمنای خلافت کند و فکر کند که به آن شایسته‌تر است در حالی که خداوند و مؤمنان جز ابوبکر از هر کس دیگر ابا می‌کنند»^(۵).

۱- سنن ابوداود: السنة / باب الخلفاء، ح ۱۱.

۲- سنن ترمذی: مناقب / باب ۱۶، ح ۳۶۶۲ + سنن ابن‌ماجه: مقدمه / باب ۱۱، ح ۹۷ + مستدرک حاکم: ۳ / ۷۵ + سنن کبرای بیهقی: ۱۲ / ح ۲۸۳ و ۷/۴۶۹.

۳- صحیح بخاری: فضائل أصحاب النبی صلی الله علیه و آله / باب فضل ابی بکر - ۲، ح ۳۶۵۹ و همچنین ح ۷۲۲۰ و ۷۳۶۰ + صحیح مسلم: فضائل الصحابة / باب ۱، ح ۲۳۸۶.

۴- سنن ترمذی: مناقب / باب ۱۵، ح ۳۶۹۳.

۵- متفق علیه (بخ: مرضی / باب ۵۷، ح ۵۶۶۶ و احکام / باب ۵۱، ح ۷۲۱۷ + مُس: فضائل الصحابة / باب ۱، ح ۲۳۸۷).

به جای من ابوبکر را در نماز مقدم کنید!

رسول خدا ﷺ در مرض وفات که نمی توانستند به مسجد بروند، با اصرار عجیبی می خواستند در همه ی نمازها ابوبکر ﷺ به جای او مقدم شود؛ به حدّی که یک وقت که حضرت ابوبکر ﷺ حضور نداشت و مردم حضرت عمر ﷺ را جلو نمودند: فرمودند: «پس ابوبکر کجاست؛ خداوند و مؤمنان ابا دارند که کسی دیگر غیر از ابوبکر در نماز مقدم شود»^(۱).

در روایتی دیگر آمده، وقتی آن حضرت دیدند عمر جلوی مردم قرار گرفته با ناراحتی فرمودند:

«نه، نه، جز فرزند ابوقحافه نباید کسی دیگر در نماز جلوی مردم قرار گیرد»^(۲).
عقیده بر این است که رسول خدا ﷺ، تمام کارها و اقوالش بر مبنای وحی یا به تأیید وحی بوده است؛

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].
«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! * آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!».

طبعاً در مرض وفات نیز، افعال و اوامر آن حضرت ﷺ مبین حقیقتی و حامل

۱- سنن ابوداود: السّنة / باب ۱۱ + مستدرک حاکم: ۳/۴۱.

۲- مسند احمد: ۴/۳۲۲ + تمهید ابن عبد البر: ۹/۱۱۹.

پیامی بود. تقدیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نماز که پس از ایمان بزرگ‌ترین رکن دین است و آن حضرت صلی الله علیه و آله در حیات خویش متصدی اقامه‌ی آن به جماعت بود در حقیقت ابلاغ عملی احقیت او به نیابت و خلافت خود بود.

آن حضرت صلی الله علیه و آله صریحاً این مطلب را یادآور نشدند تا این تعیین موروثی نگردد و نقش شورا را به هم نزنند و حق مردم در انتخاب قیم محفوظ بماند. به هر حال، این پیام بر صحابه رضی الله عنهم مخفی نماند. چون آنان معنی سخنان و مفهوم کارها و مقصود اشارات رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خوبی می‌دانستند. اصولاً بر مبنای همین شناخت بود که مراسم انتخاب ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله چند ساعت بیشتر به طول نینجامید.

بر مبنای همین احادیث صریح و صحیح است که اهل سنت معتقدند خلافت بلافضل ابوبکر صدیق رضی الله عنه هر چند به عبارت منصوص نیست، اما به دلالت و اشاره و اقتضا بلاریب منصوص و ثابت است.

مولای مؤمنان، خود چه فرموده است؟

چنان که مفصلاً یادآور شدیم، حضرت علی مرتضی رضی الله عنه هیچ‌گاه «حدیث موالات» را به عنوان دلیل و مدرک ثبوت خلافت بلافضل خویش ذکر نکرد. در حالی که اگر این حدیث به این معنا بود، مناسبت‌های مختلف ایجاب می‌کرد ایشان آن را بیان نمایند. اما نه تنها ایشان در این خصوص اشاره‌ای به این حدیث نکرده، بلکه سند خلافت را اهلیت ذاتی شخص و انتخاب مردم عنوان فرموده است. علاوه بر این، ایشان در مراسم استخلاف هر یک از خلفا شرکت می‌جست و مانند بقیه صادقانه با آنان دست بیعت می‌داد و مخلصانه در سایه‌ی خلافت آنان به اسلام خدمت می‌کرد. و تا زنده بود با زیباترین سخنان آنان را می‌ستود. اینها همه ثابت

می‌کند که از رسول الله ﷺ هیچ حدیثی درباره‌ی خلافت بلافصل او ثابت نشده بود. در سخنان زید که در همین مورد از ایشان ثابت است تدبّر کنید. در جواب کسانی که از او پرسیدند: آیا رسول خدا ﷺ در مورد خلافت و امارت وعده‌ای به شما داده است، فرمود:

«اگر از رسول خدا ﷺ در این مورد عهدی نزد من بود، هرگز اجازه نمی‌دادم برادر بنی تمیم بن مرّه (ابوبکر) و عمر بن خطاب بر منبرش بالا روند. با دستان خود با آنها پیکار می‌کردم. رسول خدا ﷺ نه کشته شد و نه به طور ناگهانی از دنیا رفت (تا باعث این پندار گردد که آرزو و تصمیم آن حضرت برای پس از خود ناگفته ماند و امر خلافت ایشان بر اُمت مشتبه گردد). چند شبانه‌روز در مرض وفات ماند. بلال می‌آمد و وقت نمازها را ابلاغ می‌کرد و ایشان دستور می‌دادند ابوبکر در نماز مقدم شود. وقتی رسول خدا ﷺ وفات کرد، ما هم در امر دنیای خویش به کسی راضی شدیم که او در امر دین ما - نماز که ستون و رکن بزرگ اسلام است - به وی راضی بود. به همین دلیل ما با ابوبکر بیعت نمودیم و او برای این امر اهلیت داشت»^(۱).

در این بیان ایشان مفصل سخن گفته‌اند و حال خلافت دو خلیفه‌ی دیگر را نیز به همین ترتیب مورد تأیید خدا و رسول و خود و سایر مؤمنان معرفی کرده است. حضرت حسن بن علی رضی الله عنه از پدرش این سخن را نقل کرده است:

«چون رسول خدا ﷺ وفات یافت، در کار خویش نظر افکندیم. دیدیم او ابوبکر را در نماز مقدم کرده است. ما هم در امر دنیای خود به آنچه که رسول خدا ﷺ راضی شده و پسندیده بود، راضی شدیم و ابوبکر را مقدم کردیم»^(۲).

۱- تاریخ کبیر ابن عساکر: ۴۵/۳۳۸ - ۳۳۷، تلخیصاً و ۳۲/۱۹۲ و ۴۱/۱۲۹ الی ۱۳۱ + سنن دارقطنی + ذهبی + تمهید ابن عبدالبر: ۹/۱۲۰.

۲- تاریخ ابن عساکر: ۴۵/۳۳۸ - ۳۳۷ + طبقات ابن سعد: ۳/۹۷، ذکر بیعة اُبی بکر رضی الله عنه - ۲ - + سیر أعلام النبلاء، (سیرة الخلفاء الراشدين): ۲/۲۶۹ - ۲۶۸.

ابوسفیان بن حرب نزد ایشان به خلیفه شدن حضرت ابوبکر رضی الله عنه اعتراض نمود. ایشان با لحنی قاطع به او گوشزد کرد:

«زمانی دراز با اسلام و مسلمانان دشمنی ورزیده‌ای ابوسفیان! این دفعه هم دشمنی تو ضرری بر ابوبکر وارد نخواهد کرد. ما ابوبکر را اهل خلافت دانستیم»^(۱).
و در نهج البلاغه (خطبه ۵) آمده:

«وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود حضرت عباس و ابوسفیان از ایشان خواستند اجازه دهد با وی بیعت نمایند اما آن حضرت فرمودند: «ای مردم! امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید و از راه مخالفت منحرف شوید»».

در زمان خلافت خویش - آن گاه که اختلاف چهره نموده بود - یک روز در جمع مردم موعظه‌ای مؤثر ایراد کرد. پس از حمد خداوند متعال و درود بر نبی او صلی الله علیه و آله و یادآوری بدبختی‌های زمان جاهلیت و نعمت‌های اسلام، مردم را به اتحاد و همبستگی تأکید نمود و فرمود:

«خداوند متعال امت مسلمان را پس از پیامبرشان بر خلیفه‌ی ایشان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه جمع فرمود و پس از او بر عمر بن خطاب رضی الله عنه و پس از او بر عثمان رضی الله عنه. پس از آن بر امت این حادثه‌ی اختلاف‌انگیز (قتل حضرت عثمان رضی الله عنه) پیش آمد...»^(۲).

محمد بن عقیل بن ابی طالب گوید:

«وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه وفات یافت، مدینه از گریه‌ی مردم به لرزه درآمد؛ درست مانند روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرده بود. در این هنگام علی رضی الله عنه را دیدم که گریان و در حالی که «إنا لله وإنا إليه راجعون» می‌خواند، حاضر شد و

۱- مستدرک حاکم و صححه الذهبی: ۳/۷۸ + استیعاب (ابن عبد البر): ۲/۲۴۵.

۲- تاریخ طبری: ۴/۴۸۹ + ابن خلدون: ۲/۱۰۷۹ + البدایة و النهایة: ۷/۲۳۰.

فرمود: «امروز خلافت نبوت منقطع شد!...»^(۱).

از حضرت محمد باقر رحمته الله نقل شده که فرمود:

«روزی حضرت عمر نزد حضرت علی از این که مبادا در دوران خلافتش نسبت به کسی بی عدالتی کرده باشد اظهار ترس و دلواپسی نمود، حضرت علی فرمود: «به خدا قسم که عدالت شما چنان و چنین و بلکه اظهر من الشمس است».

حضرت عمر رضی الله عنه از حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام که در جانب چپ و راست وی قرار داشتند پرسید: «ای برادرزاده های من! آیا شما بر آنچه که علی اعتراف نمود روز قیامت شهادت می دهید؟» آن دو ساکت ماندند و به پدرشان نگریستند، حضرت علی رضی الله عنه به آنان گفت: «شهادت دهید! من هم با شما شهادت خواهم داد»^(۲).

امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله فرمود: «ابوجعفر محمد بن علی (باقر) به من گفت: هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه ضربه خورد حضرت علی رضی الله عنه نزد وی رفت و فرمود: «خدا بر تو رحمت نازل کند! قسم به خدا که پس از تو هیچ کس به نزد من چنان محبوب نیست که آرزو کنم اعمالم مثل اعمال او باشد»^(۳).

این سخن مولی در صحیح بخاری و مسند امام احمد و مستدرک حاکم و... با الفاظ تقریباً مشابه و اسناد متفاوت روایت شده است.

گویند که ایشان به محمد بن حاطب که عازم مدینه بود وصیت نمود: «ای محمد بن حاطب! چون در مدینه از تو درباره ی عثمان سؤال کردند، بگو: سوگند به

۱- به روایت حافظ ابوسعید بن سمان و دیگران (السیف المسلول: ۵۲).

۲- کتاب الموافقه ابن سمان و إزالة الخفاء دهلوی.

۳- تعلیقات حضرت علی (از امام اهل سنت مولانا عبدالشکور لکنوی. با ترجمه مولانا شهادت به

نام تفهیمات حضرت علی رضی الله عنه: ۷-۸).

خدا که او از مؤمنانی بود که خداوند درباره‌شان فرموده: ﴿...اتَّقُوا وَعَامِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقُوا وَعَامِنُوا ثُمَّ اتَّقُوا وَأَحْسِنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ۹۳]^(۱). «... تقوا پیشه کنند، و ایمان بیاورند، و اعمال صالح انجام دهند سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد».

در خطابه‌ها و نوشته‌های ایشان، تأیید خلافت خلفای قبل از خود و تحسین کار آنان به وفور یافت می‌شود. از آن جمله است این چند سخن ایشان در «نهج البلاغه» و شروح آن و چند منبع دیگر:

ابن میثم بحرانی و سایر شارحان «نهج البلاغه» این مکتوب ایشان را نقل نموده‌اند:

«افضل آنان در اسلام و مخلص‌تر در راه خدا و رسولش، خلیفه‌ی او صدیق و خلیفه‌ی خلیفه، فاروق هستند. به خدا سوگند که جایگاه آن دو در اسلام بس بلند است و بدون گزاف مصیبتی که به مرگ آنان بر اسلام وارد آمد، شدید است. خداوند بر آنان رحم کند و به ارزش بهترین کارهایشان پاداش عنایت فرماید»^(۲).

علم الهدی شریف مرتضی در «شافی» (شرح نهج البلاغه) آورده:

«در دعاها می‌فرمودند: «الها! به آنچه که خلفای راشد را اصلاح فرمودی، ما را نیز اصلاح فرما». از او پرسیدند: خلفای راشد چه کسانی هستند؟ در این هنگام چشمانش پراشک گردید و فرمود: «دوستان و عموهای من، ابوبکر و عمر! دو پیشوای هدایت، دو مرد قریش، دو مقتدای مسلمانان پس از رسول الله ﷺ و دو

۱- مستدرک حاکم + تاریخ کبیر ابن عساکر: ۴۱/۳۰۹ و ۳۱۰ با الفاظ و اسانید مختلف و مفهوم‌های مشترک.

۲- شرح نهج البلاغه (ابن میثم بحرانی): ۴/۳۶۲ + تعلیمات حضرت علی رضی الله عنه.

شیخ الاسلام! هر کس به آنان اقتدا کند، محفوظ می ماند و هر کس از آنان پیروی نماید به راه راست هدایت خواهد شد»^(۱).

ابواسحاق ثقفی شیعی در «الغارات» (۱/۲۱۰) و سید علی خان شوشتری در «الدرجات الرفیعة» (ص: ۳۳۶) و طبری در تاریخ (۳/۵۵۰) آورده اند که فرمود:

«پس از آن که رسول خدا - درود و رحمت و برکات خدا بر او باد - وظایفش را به آخر رساند، خداوند - عز و جل - او را وفات داد. سپس مسلمانان دو امیر شایسته (یکی پس از دیگری) را جانشین او نمودند. آن دو به کتاب و سنت عمل کردند و روش خود را نیکو نمودند و از سنت رسول پا فراتر ننهاده اند تا این که خداوند - عز و جل - آن دو را وفات داد. خداوند از آنان خشنود باد». به همین معنا در «وقعة الصفین» (ص: ۲۰۱) نیز سخنی از ایشان نقل شده است.

ابوالحسن محمد رضی موسوی (م ۴۰۴) در «نهج البلاغة» این سخنان مهم ایشان را نقل کرده است: به معاویه رضی الله عنه نوشت:

«با من کسانی بیعت کرده اند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند (مهاجران و انصار) با همان شرایط. پس از انتخاب آنان، کسی که حاضر بوده، اختیار فسخ ندارد و کسی که غایب بوده، حق اختیار کسی دیگر را ندارد. شورا مختص مهاجران و انصار است. بنابراین، اگر آنان بر رأی اجماعی قائم کردند و او را امام نامیدند، خداوند هم به آنان راضی می شود و اگر شخصی با وارد کردن طعن یا ایجاد یک بدعت از آن رأی اجماعی خارج گردد، باید او را باز آورد و اگر انکار ورزید، باید با او قتال کرد. چون مسیری جز مسیر مؤمنان را اختیار کرده و خداوند او را به جایی می اندازد که خود روی آورده و وارد جهنم می سازد»^(۲).

۱- شافعی: ۲/۴۲۸ + تاریخ الخلفای سیوطی: ۱۷۹ - ۱۷۸ + صواعق محرقة: ص ۵۷.

۲- همان: جزء پنجم/نامه‌ی ششم + ابن مزاحم در «صفین»: ص ۲۹ + ابن قتیبہ در «الإمامة والسياسة»: ۱/۹۳.

در این سخن دقت شود! اگر خلافت ایشان در «حدیث موالات» منصوص بود، به معاویه رضی الله عنه نمی نوشتند که او را مهاجران و انصار به خلافت برگزیده‌اند، بلکه برای اثبات خلافت خویش با یادآوری «حدیث موالات» با او محاجات می کردند یا حداقل در ضمن یادآوری شورای مهاجران و انصار به عنوان سند خلافت خویش، به آن حدیث هم تمسک می جستند. در خطبه‌ای فرمودند:

«ای مردم! بدانید که از میان مردم سزاوارتر به امر خلافت و امامت، قوی ترین آنان بر این امر و داناترین شان به احکام خدا در این زمینه می باشد. اگر کسی دیگر خواهان امامت باشد، باید او را فهماند و چنانچه سر عقل نیامد، با او قتال باید کرد. به خدا سوگند اگر برای انعقاد امامت حضور و بیعت همه‌ی مردم شرط باشد، این امر هرگز شدنی نیست. اصل این است که اهل حل و عقد از طرف غایبان نمایندگی دارند و بعد از انتخاب آنان، نه (فرد) حاضر حق برگشت از نظرش را دارد و نه (فرد) غایب می تواند کسی دیگر را اختیار کند»^(۱).

مولای مؤمنان در این بیان با تصریح کامل متوجه فرموده که اولاً، حق دارتر به امارت تنها کسی است که صلاحیت آن را داشته باشد و ثانیاً، انتخاب چنین قیم و امیری فریضه‌ای بر خود امت است؛ به طوری که برای تحقق آن حق فیصله و انتخاب شورای حل و عقد هم کافی است، و تصدی هیچ کس برای آن مقام از طرف خدا یا رسول منصوص نیست.

پس از شهادت امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه وقتی مردم به سوی او هجوم آوردند تا قیادت آنان را قبول کند، فرمودند: «مرا بگذارید و کسی دیگر را پیدا کنید... من وزیری برایتان باشم بهتر از این است که امیرتان باشم»^(۲).

۱- نهج البلاغه: جزء سوم، خطبه‌ی ۱۷۲.

۲- همان: خطبه‌ی ۹۱.

اگر خلافت ایشان منصوص بود، هیچ‌گاه وزارت را برای خود بهتر از امارت نمی‌گفتند - آن هم امارت منصوص خدا و رسول! - و با این استدلال از قبول امارت صرف‌نظر نمی‌کردند. به روایت دیگر در جواب چنین تقاضایی فرمودند:

«سوگند به خدا که من اولین تصدیق‌کننده‌ی او (رسول الله ﷺ) بودم، پس، اولین تکذیب‌کننده‌ی او نخواهم شد. در امر خویش نظر افکندم. دیدم قبل از این که با من بیعت شود، به اطاعت گردن نهاده‌ام و دیدم که میثاق بیعت با کسی دیگر در گردنم هست»^(۱).

در حالی که او شجاع‌ترین بود

به خدا پناه می‌بریم از این‌که گمان داشته باشیم مولای مؤمنان، آن شیر خدا و مرد حق و فاتح خیبر و محبوب اله العالمین، همه‌ی این سخنان دال بر بزرگواری خلفای پیش از خود و حقیقت خلافت آنان را از روی ترس گفته باشد! این پندار را بر کدام مبنا می‌توان محکم و استوار دانست؟ در حالی که ایشان بیشتر این سخنان را هنگامی اظهار فرموده‌اند که با مخالفان سیاسی خود شمشیر پیکار بلند کرده بود و دیگر جایی برای نقش‌آفرینی ترس وجود نداشت؟

علاوه بر این، مولای مؤمنان در شجاعت و بی‌باکی و اظهار و اثبات حق، آن است که خود به کرات و با الفاظ مختلف بیان فرموده است.

در «نهج البلاغه» به طیف وسیعی از این دست سخنان ایشان بر می‌خوریم. در اینجا فقط چند فقره‌ی آنها را ذکر می‌کنیم:

* «... زمام فضایل را گرفته پرواز نمودم، مانند کوه که بادهای شکننده و تند آن را نمی‌جنباند و از جا نمی‌کند. هیچ کس نتوانسته از من عیب و نقصی بگیرد. ذلیل و

ستم کشیده نزد من عزیز است تا آن گاه که حق او را بستانم، و قوی و ستمگر نزد من ناتوان است تا وقتی که حق مظلوم را از او بگیرم...»^(۱).

* «من با دو کس سر جنگ دارم: کسی که خواهان چیزی است که به او تعلق ندارد و کسی که از ادای وظیفه اش شانه خالی می کند»^(۲).

* «بسیار شدن مردم در پیرامون من بر عزّت و قوّت و پراکنده شدن شان، بر وحشتم نمی افزاید»^(۳).

* «سوگند به خدا اگر همه ی عرب علیه من برای قتال يك پارچه شوند، از آن روی نمی گردانم و اگر فرصت ها فراهم آید به سوی شان خواهم شتافت»^(۴).

* «سوگند به خدا اگر من تنها با دشمن دچار شوم و آنان تمام زمین را پر کرده باشند، پروا نمی کنم و وحشت نخواهم کرد»^(۵).

تصوّر ترس و مصلحت جوئی های مبتنی بر ضعف از صاحب چنین شخصیت و خصایلی کاملاً نابجاست!

۱- همان: خطبه ۳۷ (ترجمه و شرح فیض الإسلام: جزء اول ۱۲۲/ - ۱۲۱).

۲- همان، خطبه ی ۱۷۲.

۳- همان: نامه ی ۳۵.

۴- همان: نامه ی ۴۵.

۵- همان: نامه ی ۶۲.

اهل بیت روشنگری کرده‌اند

اگر «حدیث موالات» مبین خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام بود، باید پذیرفت که - معاذالله - صحابه رضی الله عنهم برخلاف انتظاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان داشت با استخلاف حضرت ابوبکر رضی الله عنه حق حضرت علی رضی الله عنه را از او غصب کردند و تبعاً این موضوع می‌بایست آنان را مستوجب ملامت و انتقاد حضرت علی رضی الله عنه و فرزندان او قرار دهد. اما آنان نه تنها صحابه رضی الله عنهم را شایسته ملامت ندانستند، بلکه خود حضرت علی رضی الله عنه با اقدام به بیعت با هر یک از خلفای پیش از خود و اقتدا به آنان در نمازها و همکاری صمیمانه با آنان بر خلافت‌شان صحه گذاشت. از سخنانی که از ایشان نقل نمودیم، همین حقیقت ظاهر می‌شود. در اینجا به چند فراز دیگر از این نوع سخنان ایشان و اقوال برخی دیگر از اهل بیت می‌پردازیم:

مولای مؤمنان در خطبه‌های متعدد، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای او را مجریان حقیقی احکام قرآن و احیاگران سنت (دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله) می‌خواند. در «نهج البلاغه» از ایشان مروی است:

«دریغا از رفتن برادرانم! آنان که قرآن را قرائت کردند و به حکم آن گردن نهادند. در فرایض تدبر کردند و آن را بر پا داشتند. سنت را احیا نمودند و بدعت را نابود ساختند...»^(۱).

و:

«خداوند به بلاد ابوبکر برکت دهد و محفوظشان دارد. او با کفار و مرتدان پیکار نمود. در اثر کوشش‌های او اسلام در بلاد منتشر شد. جزیه را وضع نمود. مساجد بنا نهاد و در خلافتش هیچ فتنه‌ای راه نیافت».

و:

«پس از ابوبکر، عمر به ولایت رسید. او دین را برپا داشت و استقامت ورزید و دین را مستقرّ و قوی کرد»^(۱).

و:

«خداوند به شهرهای عمر برکت دهد. او کجی‌ها را راست کرد، زخم‌ها را مداوا نمود، سنّت را برپا داشت و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت. او در حالی از دنیا رخت سفر بست که پاک جامه و کم‌عیب بود. خیر خلافت را به چنگ آورد و از شرّ آن رست. طاعت خداوند را به جای آورد و آن‌طور که حق تقوا بود از او تقوا گزید...»^(۲).

ایشان قاتلان خلیفه‌ی پیش از خود را همیشه لعن می‌کرد و بهترین سخنان را در حقّ آن خلیفه‌ی مظلوم ایراد می‌فرمود. مثلاً در جایی فرمود:

«خداوند قاتلان عثمان را لعنت کند! عثمان از کسانی است که خداوند متعال درباره‌شان فرموده: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ﴾ [المائدة: ۹۳]»^(۳).

روایت شده که پس از غالب آمدن در جنگ جمل در مورد غیر معهود بودن خلافت از طرف رسول و مبتنی بر رأی بودن آن و نیز صحت خلافت خلفای پیش از

۱- همان: فصل آخر (جزء ششم) حدیث ۴۵۹ + تاریخ کبیر ابن عساکر: ۴۷/۲۰۶ به بعد +

۲- همان جزء چهارم / خطبه‌ی ۲۱۹.

۳- الرياض النضرة: ۳/۴۸.

خود، چنین لب به سخن گشود:

«ای مردم! بدانید رسول الله ﷺ در مورد امارت هیچ عهدی به ما نسپرده است. ما خود رأی بر این صحیح دانستیم که ابوبکر را خلیفه کنیم. او کژی‌ها را راست نمود و استقامت ورزید تا این که مسیرش را به انتها رسانید. او رأی بر این صحیح دانست که عمر را خلیفه کند. او هم کژی‌ها را راست نمود و استقامت ورزید و دین به برکت او قوی شد و استقرار یافت...»^(۱).

حضرت زین العابدین (علی بن حسین بن ابی طالب علیه السلام) که به «سجاد» هم معروف است در آغاز مناجات معروف خویش پس از حمد خدا و درود بر رسول ﷺ، سخنانش را با یاد صحابه علیهم السلام زینت می‌بخشد و با کلماتی بسیار زیبا و جامع، برترین اوصاف و خصوصیات آنان را مفصلاً یادآور می‌شود و در آخر می‌فرماید:

«فَلَا تَسْأَلْهُمْ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ، وَارْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَبِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ، وَكَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ. وَاشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضِيقِهِ، وَ مَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ»^(۲). «پس خدایا گذشتی را که برای تو و در راه تو انجام دادند از نظر دور مدار، و به سبب آن فداکاریها و در برابر آنکه خلق را بر تو گرد آوردند و با پیغمبرت از جمله داعیان بسوی تو بودند، ایشان را از خشنودی خود خشنود ساز. و سعی ایشان را به پاس آنکه در راه تو از شهر و دیار قوم خود هجرت کردند و خویش را از فراخی زندگی به سختی و تنگی در افکندند، مشکور دار و (همچنین) آنان را که برای اعزاز دینت ستمزدگانشان را فراوان ساختی خشنود فرمای.»

۱- مسند احمد + بیهقی به سند حسن + نصوص امامت: ۷۸ و ۱۰۰ + تاریخ ابن عساکر + البداية والنهاية: ۷/۲۵۷ و ۲۵۸+

۲- صحیفه‌ی کامل سجادیه (با ترجمه و نگارش جواد فاضل) ۷۶ الی ۸۲. مؤسسه انتشارات امیر کبیر.

و می‌گفت: «بنی فاطمه اجماع داشتند بر این که درباره‌ی شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) بهترین سخنان را بگویند»^(۱).

حضرت باقر رضی الله عنه - فرزند حضرت سجاد رضی الله عنه و نوه‌ی حضرت حسین رضی الله عنه - به صراحت شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) را مقدّم می‌گفت و همچنین تذکر می‌داد: «هیچ کس از اهل بیت خود را ندیدم مگر این که ابوبکر و عمر را دوست داشت»^(۲).

سالم بن حفصه گوید:

«من درباره‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از امام باقر و جعفر - رحمهما الله - پرسیدم، فرمودند: «هر دو امام بر حق بوده‌اند، ما ایشان را دوست داریم و از دشمن ایشان بیزاریم». سالم ادامه می‌دهد پس از آن، حضرت جعفر روی به من نمود و فرمود: «ای سالم...! شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نصیب من نشود اگر آن دو خلیفه را دوست نداشته باشم و از دشمن‌شان بیزار نباشم»^(۳). حضرت باقر رضی الله عنه خاطر نشان می‌ساخت: «هر کس فضل ابوبکر و عمر را نداند، از سنت رسول غافل است»^(۴).

جابر جعفی گوید: محمد بن علی (حضرت باقر رضی الله عنه) به من گفت:

«جابر! شنیده‌ام عده‌ای در عراق ادعای دوستی ما را دارند و به ابوبکر و عمر دشنام می‌دهند و می‌گویند: من آنان را به این کار دستور داده‌ام. از طرف من به آنان بگو که من از آنان بری هستم. قسم به ذاتی که روحم در قبضه‌ی قدرتش قرار دارد، اگر بر مردم حکومت می‌یافتم، با ریختن خون آنان به خداوند تقرّب می‌جستم!

۱- به تخریج دارقطنی (صواعق محرقة: ۵۲).

۲- همان (صواعق محرقة: ص ۵۴) البداية والنهاية: ۹/۳۲۲ و ۳۲۴.

۳- تعلیمات حضرت علی رضی الله عنه (امام اهل سنت، لکنوی، با ترجمه مولانا شهادت)، ص ۶.

۴- البداية والنهاية: ۹/۳۲۴ + تفسیر طبری: سوره‌ی حجر / تحت آیه‌ی ۴۷.

شفاعت محمد ﷺ نصیب من نشود اگر برای آن دو بزرگوار دعای مغفرت و رحمت نکنم. دشمنان خدا از فضل و سابقه‌ی آنان در اسلام خبر ندارند. به آنان برسان که من از آنان و از هر کسی که از ابوبکر و عمر اظهار بیزاری می‌کند، بیزارم...»^(۱).

حضرت جعفر صادق رحمته الله همیشه می‌فرمود:

«من از کسی که ابوبکر و عمر را جز به نیکی یاد کند، بیزارم»^(۲).

حسن مثنی (حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه) فرمود:

«مغیره بن سعید - زندیقی که به سبب زندقه‌اش، زنده در آتش افکنده شد! - نزد من آمد و شروع کرد به تعریف و تمجید من. تا این که از ابوبکر و عمر اسم گرفت و آنان را لعن کرد. گفتم: ای دشمن خدا! پیش من چنین جرأت می‌ورزی؟! آن گاه گلویش را فشردم؛ چنان سخت که زبانش از کام بیرون آمد»^(۳).

از محمد فرزند عبدالله محض معروف به نفس ذکیه رحمته الله درباره‌ی شیخین پرسیدند. فرمود:

«آن دو نزد من بدون تردید از علی افضل هستند»^(۴).

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله عملاً نیز ارادات و همبستگی خویش را با خلفای ثلاثه برای همه ثابت کرده بودند. همکاری‌ها و مشورت‌های صمیمانه‌ی مولای مؤمنان علی رضی الله عنه با خلفا و خواندن نمازها پشت سر آنان و دفاع از سیاست‌های‌شان و همچنین دفاع مسلحانه از جان خلیفه‌ی سوم همه مبین این حقیقت بود.

۱- البداية والنهاية: ۹/۳۲۴+ سیر أعلام النبلاء (سيرة الخلفاء الراشدين): ۸۷۱+ تاریخ ابن عساکر: ۴۷/۲۹۳.

۲- به تخریج دارقطنی (صواعق محرقة: ۵۲).

۳- سیر أعلام النبلاء: ۴/۴۸۴.

۴- البداية والنهاية: ۹/۳۲۴.

یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل این ارادت و مودت عمیق فی مابین، برقراری پیوندهای زواجی آنان بود. علی علیه السلام دخترش - ام‌کلثوم بنت فاطمه علیها السلام را به زنی عمر فاروق رضی الله عنه داد. مادر حضرت جعفر صادق علیه السلام، ام‌فروه بود که از پدر و مادر خویش به خلیفه‌ی اول می‌رسید^(۱). و بدین ترتیب، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه جدّ هفت امام بزرگ اهل بیت می‌باشد. حضرت جعفر صادق علیه السلام با اشاره به همین نکته با افتخار می‌فرمود:

«من به دو طریق فرزند ابوبکر»^(۲).

آنان همچنین بر فرزندان‌شان اسم خلفا را می‌نهادند. مثلاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام اسم هر سه خلیفه را بر سه تن از فرزندان‌ش نهاده بود. ... و نمونه‌های دیگری از مظاهر این مودت^(۳).

اینها همه در حالی بود که اهل بیت می‌خواندند که قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ [هود: ۱۱۳].

«به سوی کسانی که ظلم کرده‌اند میل نکنید که در آن صورت به دوزخ می‌روید!».

اگر صحابه و خلفای ثلاثه رضی الله عنهم در خصوص خلافت مولای مؤمنان کم‌لطفی و اغماض کرده بودند، فرزندان مولی هرگز با این سخنان و برخوردها و ارتباط‌های مثبت و ریشه‌دار و دایمی، به طرف آنان میل نمی‌کردند.

۱- پدر ام‌فروه، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر الصدیق رضی الله عنه است و مادر او، اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر رضی الله عنه (عمدة الطالبین: ۱۵ و کافی: ۱/۴۷۲).

۲- کشف الغمّة: ۲/۳۷۳ +

۳- نمونه‌های دیگر پیوندهای مناکحت بین اهل بیت و فرزندان خلفا و صحابه رضی الله عنهم را بخوانید در رساله‌ی دیگرمان: «چرا صحابه را عادل می‌دانیم؟».

حقّ آن است که نوه‌های مولی گفته‌اند

باز گردیم بر سر اصل مطلب؛ بر این سخن که «حدیث موالات» گویای فضل حضرت علی علیه السلام و لزوم محبّت با اوست. در حقیقت آنچه از بحث‌ها و دلایل قید گردید، به حکم ضرورت توضیح بیشتر بود، ورنه حق آن است که شخصیت‌های والای اهل بیت در یک سخن کوتاه و جامع گفته‌اند.

از حضرت حسن مثنی رحمته الله سؤال شد: آیا در حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» خلافت علی علیه السلام تصریح نشده است؟ فرمودند:

«سوگند به خدا اگر مقصود رسول الله صلی الله علیه و آله از این سخن، امارت و خلافت بود، برای مردم در این باره به فصاحت حرف می‌زد. چون او برای مسلمانان ناصح‌ترین فرد بود. حتماً به آنان می‌گفت: ای مردم! این ولی امر من و بعد از من قیم بر شماست. از او حرف شنوی داشته باشید و اطاعتش کنید. اما چنین چیزی نفرمود. سوگند به خدا اگر خدا و رسول او علی را برای این امر انتخاب نموده بودند و او امر خدا و رسولش را ترک داده باشد، آن وقت از میان انسان‌ها بزرگ‌ترین خطا را او مرتکب شده است!»^(۱).

۱- حلیۃ الأولیاء (ابونعیم) + تاریخ ابن عساکر: ۱۵/۶۰ و ۶۱، ح ۳۴۳۳ + بغیة الطلب: ۵/ح ۲۳۲۳ + نصوص امامت: ۱۱۷ و ۱۱۸. محب‌الدین در حاشیه‌ی العواصم من القواصم این اثر را از بیهقی و ابن عساکر نقل کرده و گفته بیهقی به طرق متعدد و همه به یک معنا روایت کرده است. ابن حجر نیز از ابونعیم روایت کرده است.

از عبدالله مَحْضُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - نوهی حَسَنِین رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - مروی است که فرمود:

«این کیست که می‌گوید: علی فردی مقهور و عاجز بود؟ می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ او را به امری دستور فرمود ولی او آن را اجرا نکرد! چه گناه مُهلک و چه نقص بزرگی این گمان برای علی ثابت می‌کند!»^(۱).

از حضرت زید بن علی بن حسین رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ نیز چنین سخن مروی است. ایشان از طرف جمیع فرزندان حسن و حسین - رضی الله عنهما - سوگند یاد کرد که هیچ یک از آنان ادعای چنین امامی (منصوص و واجب الطاعة) در میان خود نکرده‌اند^(۲).

۱- به تخریج دارقطنی (صواعق محرقه: ۵۲).

۲- رجال کشی، طبع نجف، ص ۱۶۴ و چاپ مشهد، ص ۱۸۷.

حدیث غدیر و خلافت راشده

رسول خدا ﷺ هیچ کس را جانشین خود نکرد

رسول خدا ﷺ به تعیین و تصریح درباره‌ی هیچ کس نفرمود که او پس از من، خلیفه‌ی من و ولی‌امر مسلمانان است. در هیچ یک از احادیث این تنصیص ثابت نیست و آنچه از صحابه به شمول اهل بیت مروی است نیز، همه بیانگر همین مطلب هستند. برای استشهاد، فقط کافی است سخن دو صحابی بزرگ و خلیفه‌ی راشد - حضرت عمر فاروق و حضرت علی مرتضی علیه السلام - در این مورد نقل شود.

- وقتی حضرت عمر رضی الله عنه ضربه خورد از او پرسیدند: آیا برای خود خلیفه نمی‌گیری؟ فرمود:

«اگر خلیفه تعیین کنم، این کار را کسی که بهتر از من بود (ابوبکر) کرده است و اگر بدون تعیین خلیفه شما را ترک کنم نیز این کار را بهتر از من (رسول خدا ﷺ) کرده است»^(۱).

۱- صحیح مسلم: الإمارة/ ح ۱۱ و ۱۲ + سنن ترمذی: فتن/ باب ۴۸، ح ۲۲۲۵ + مسند احمد: ۱/

ح ۳۲۲ + مسند ابویعلی موصلی: ۱/۱۱۰، ح ۲۰۱ + جامع المسانید و السنن: ۱۸/ ح ۵۴۳

- از حضرت علی علیه السلام نیز پس از ضربه خوردنش پرسیدند: آیا کسی را پس از خود بر ما خلیفه نمی‌کنی؟ فرمود:

«رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را به خلافت برنگزید تا من هم این کار را بکنم. اگر خداوند برای مردم اراده‌ی خیری داشته باشد، بعد از من آنان را گرد بهترین فردشان جمع می‌کند، همان طور که بعد از پیامبرشان گرد بهترین شان جمع نمود»^(۱).

...اما درباره‌ی «خلافت راشده» توضیح داده‌اند

فرمودند:

«هر که از شما پس از من زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد شد. در آن هنگامه بر شما باد اتباع از سنت من و سنت خلفای راشد هدایت یافته، محکم به آن جنگ زنید»^(۲).

در حدیثی دیگر مدت این خلافت نیز تبیین شده است. فرمودند: «خلافت پس از من تا سی سال است»^(۳).

«خلافت راشده» چنان که آن حضرت صلی الله علیه و آله خبر داده بودند، تا سی سال عمر کرد. ابوبکر رضی الله عنه دو سال خلافت کرد، عمر رضی الله عنه ده سال، عثمان رضی الله عنه دوازده سال و

۱- مستدرک حاکم و صححه الذهبی: ۳/۷۹ + مجمع الزوائد: ۹/۴۷ + مروج الذهب مسعودی: ۲/۴۱۴ + تاریخ طبری: ۵/۱۴۶ + البداية والنهاية: ۷/۳۲۳ + تاریخ کبیر ابن عساکر (با اسانید متعدد): ۳۲/۱۹۰ الی ۱۹۱.

۲- سنن ابو داود: السنّة/ ح ۴۶۰۷ + جامع ترمذی و گفته: حدیث حسن صحیح: علم/ باب الأخذ بالسنّة، ح ۲۶۷۶ + سنن ابن ماجه: مقدمه/ باب ۶، ح ۴۲ + صحیح ابن حبان (به ترتیب ابن بلبان): ۱/۷۵ (اعتصام/ ح ۵).

۳- سنن ابو داود: السنّة/ باب ۹ + سنن ترمذی: فتن/ باب ۴۸، ح ۲۲۲۶ + مسند احمد: ۵/۲۲۰ و ۲۲۱ + مشابّه آن در مستدرک حاکم: ۳/۱۴۵ + سنن کبرای نسایی: مناقب/ باب ۵، ح ۸۵۵.

علی علیه السلام شش سال که جمعاً سی سال را در بر می گیرند ^(۱).

«خلافت راشده» و به تعبیر خاص تر «خلافت نبوت» دنباله‌ی رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بستر ظهور و تحقق آن خلافت چهار خلیفه‌ی اول اسلام بود. در طی این مدت اهداف رسالت برآورده شدند و پایه‌های حکومت اسلام در جهان محکم گردید و از آن پس کاری نماند جز این که مسلمانان تا قیامت از آن دوره الگو گیرند و بدان متمسک شوند.

... و به «خلفای راشد» شافياً اشاره فرموده‌اند

بسیاری از احادیث مربوط به خلفای راشد و خلافت نبوت و راشد را قبلاً تحت عنوان «حدیث موالات در کنار سایر احادیث نبوی» نقل نمودیم.

... و امر انتخاب خلیفه را به مردم واگذار کرده‌اند

به طرق متعدد و صحیح از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: پس از شما چه کسی را امیر خود کنیم؟ فرمودند:

«اگر ابوبکر را امیر کنید او را فردی خواهید یافت که در دنیا زاهد و به آخرت راغب است. اگر عمر را امیر کنید، او را فردی قوی و امین خواهید یافت که از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی هراسد. اگر علی را امیر کنید - که می دانم این کار را نمی کنید - او را هدایت کننده‌ای هدایت یافته خواهید دید که شما را به راه راست رهنمون می شود» ^(۲).

۱- در بیان مدت خلافت خلفای راشد، کسرها و زواید حساب نشده‌اند، با حساب کسرها و زواید نیز سی سال کامل می شود.

۲- مسند احمد: ۱/۲۳۲ ح ۸۵۲ + تاریخ ابن عساکر: ۴۵/ ح ۹۸۲۳ الی ۹۸۲۷ + صواعق محرقة: ۴۶).

از این حدیث ثابت می‌شود که امر انتخاب امام موکول به رأی و بیعت مردم است و برای احدی در این مورد نصی وجود ندارد.

برای خلافت خاصه، خلیفه باید برترین انسان‌ها باشد

در این بحثی نیست که برای امامت و امارت عامه که عبارت از رهبری و قیادت امت پس از سپری شدن دوران خلافت راشده می‌باشد، تعیین مفضول بنا به وجوه و مصالحی با وجود افضل جایز است (۱)، اما در امامت خاصه که همانا خلافت نبوت است و منحصر در خلافت راشده بوده است، روی کار آوردن یا روی کار آمدن مفضول درست نیست. چنان که امام ولی الله دهلوی رحمته الله گفته است:

«از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه افضل امت باشد در زمان خلافت خود - عقلاً و نقلاً» (۲).

یعنی این لزوم هم مقتضای عقل است و هم مفهوم احادیث. به عقیده‌ی جمهور اهل سنت، خلافت راشده به ترتیب افضلیت خلفای راشده بوده است. و این ترتیب مبتنی بر دیدگاه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمیع اصحاب رضی الله عنهم بود که در سخن حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما چنین منعکس شده است:

۱- و حتی چنان که مولای مؤمنان صلی الله علیه و آله فرموده: «برای مردم چاره‌ای جز داشتن یک امیر نیست؛ برابر است که آن امیر نیک باشد یا فاجر تا در سایه‌ی امارت او مؤمن به طاعت بپردازد و کافر هم بهره‌اش را بردارد و هرکس به موعد خود برسد و به وسیله‌ی او غنایم جمع گردد و با دشمن جنگ شود و راه‌ها امن گردد و حق ضعیف از قوی ستانده شود و نیکان راحت شوند و از شرّ فاجر آسودگی پدید آید». (نهج البلاغه: خطبه ۴۰ + مصنف ابن ابی شیبه: ۱۵ کتاب الجمل ۳۱۵/ح ۱۹۷۵۳) و این فلسفه‌ی اجتماعی و سیاسی ضرورت وجود امیر است که در احادیث نبوی نیز تصریح شده است.

۲- إزالة الخفاء (از دهلوی رحمه الله): ۱/۱۶.

«ما در زمان رسول خدا ﷺ می‌گفتیم: اول ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان و بعد علی و رسول الله ﷺ این سخن را می‌شنید»^(۱).

بعضی از احادیث و آثار دال بر این ترتیب را قبلاً متذکر شدیم.

در جریان انتخاب خلیفه‌ی اول، وقتی این بار امانت از سوی عمر رضی الله عنه به ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه - که به زبان وحی آمیز رسول خدا ﷺ «آمین اُمت» نامیده شده بود - پیشنهاد گردید، به عمر رضی الله عنه گفت:

«قبلاً تو را چنین ضعیف‌الرأی ندیده بودم! با من بیعت می‌کنی در حالی که در میان‌تان صدیق و ثانی اثنین هست؟»^(۲).

حضرت عمر رضی الله عنه خود در جواب پیشنهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه به قبول خلافت، گفت: «تو از من افضل هستی»^(۳).

و در آخر ایام خلافت خویش فرمود:

«کسی شما را نفریبد که چون بیعت ابوبکر ناگهانی بود، بعد از من هم سرسری با کسی بیعت می‌کنید. آری بیعت ابوبکر ناگهانی بود اما خداوند متعال شرّ آن را خنثی نمود. در حالی که امروز در میان شما کسی مثل ابوبکر نیست که همه خواهان و مطیع او باشند. او پس از رسول خدا ﷺ بهترین فرد میان ما بود...»^(۴).

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد. چون بعضی‌ها نزد او از شدّت و سختی عمر رضی الله عنه اظهار ترس نمودند، گفت: «آیا در این مورد مرا از

۱- ابن عساکر (تاریخ خلفاء: ۴۵).

۲- تاریخ الخلفاء: ۷۰.

۳- همان.

۴- متفق علیه (تاریخ الخلفاء: ۶۷).

پروردگارم بیم می‌دهید؟ من خواهم گفت: الها بر مردم از میان بندگان بهترین را به خلافت گمارده‌ام»^(۱).

در انتخاب خلیفه‌ی سوم نیز معیار، افضلیت بود. حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه صحابی دانشمند و بسیار برجسته در آن زمان در کوفه انجام وظیفه می‌کرد. وقتی خبر شهادت عمر فاروق و انتصاب حضرت عثمان را شنید، به اهل کوفه گفت:

«ما اصحاب محمد صلی الله علیه و آله جمع شدیم و کسی را که بالاتر از عثمان باشد، نیافتیم؛ پس با او بیعت نمودیم. شما هم با او بیعت کنید». و مردم چنین کردند^(۲).

وقتی که از مولای مؤمنان در آخرین اوقات زندگی‌اش پرسیدند: آیا خود خلیفه بر نمی‌گزینی؟ فرمود:

«خیر، من مانند رسول الله صلی الله علیه و آله امر شما را به خودتان وا می‌گذارم. اگر خداوند اراده‌ی خیری به شما دارد، شما را بر بهترین‌تان جمع می‌کند؛ همان طور که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بر بهترین‌تان جمع فرمود»^(۳).

و در روایتی دیگر آمده که فرمود:

«خداوند متعال در ما خیر دید و برای همین پس از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را بر ما گماشت»^(۴).

از این گفته‌های خلفای راشد و اصحاب دیگر رضی الله عنهم ثابت می‌شود که خلیفه‌ی راشد، باید از همه افضل باشد.

۱- طبقات ابن سعد: ۳/۱۴۶ + مصنف ابن ابی شیبہ: ۱۲/فضایل، ح ۱۲۰۶۲ + سیر أعلام النبلاء

(سيرة الخلفاء الراشدين): ۱۶ + تاریخ کبیر ابن عساکر (با اسانید متعدد): ۴۷/۱۹۹ الی ۲۰۰.

۲- تاریخ کبیر ابن عساکر: ۴۱/۴۹ و ۵۰ و به اسانید و الفاظ دیگر: ص ۱۳۷.

۳- به تخریج بیہقی با اسناد جید (البدایة و...: ۸/۱۴، حوادث سنہی ۴۰ و ۵/۲۷۳).

۴- مستدرک حاکم: ۳/۱۴۵ + تاریخ کبیر ابن عساکر (با اسانید متعدد): ۳۲/۱۹۰ الی ۱۹۱.

«افضل ابوبکر و بعدش عمر» از زبان مولی

اهل سنت بر این عقیده‌اند که از میان افراد این امت، افضل از همه ابوبکر است و بعد از او، عمر و بعد از او، عثمان و بعد از او، علی علیه السلام.

از مولای مؤمنان در تفضیل شیخین صریح‌ترین سخنان روایت شده است. به تواتر ثابت است که ایشان بر بالای منبر در تردید عقیده‌ی کسانی که او را از شیخین افضل می‌پنداشتند می‌گفت:

«ای مردم! بدانید که بهترین فرد این امت بعد از رسول امت، ابوبکر است و بعد از او، عمر و اگر می‌خواستم نفر سوم را هم نام می‌گرفتم»^(۱).

منظور ایشان از نفر سوم قطعاً حضرت عثمان رضی الله عنه بود که در آن زمان به دلیل اغتشاش به وجود آمده از شهادت آن خلیفه و وجود قاتلان و منافقان در پیرامون خویش، نمی‌توانست به صراحت از ایشان نام ببرد. اما در روایتی دیگر آمده که ایشان وقت پایین آمدن از منبر گفت: «سپس عثمان، سپس عثمان»^(۲). و در روایت «اصبغ بن نباته» هم آمده است که وی پس از ابوبکر و عمر، عثمان را برترین فرد امت نامید^(۳).

روایت شده که حضرت علی مرتضی رضی الله عنه در زمان خلافت خویش شنید که کسانی او را برتر از ابوبکر رضی الله عنه می‌پندارند. شدیداً برآشفته و بر بالای منبر به همه خاطرنشان ساخت که برتر از همه ابوبکر رضی الله عنه است و تذکر داد که دیگر از هیچ کس

۱- سنن ابن ماجه: مقدمه/ح ۱۰۶ + معجم کبیر طبرانی: ۱/۱۰۷ + مسند احمد (با الفاظ و طرق مختلف) + تاریخ ابن عساکر: ۴۷/ح ۱۰۷۰۳ + البدایة والنهاية: ۸/۱۵ + ... مجموعه‌ی بسیاری از این اثر مشهور را بخوانید در: جامع المسانید و السنن: ۲۰/۱۶۶ و ۹۳۵ الی ۹۴۸ (اغلب از مسند احمد).

۲- البدایة والنهاية: ۸/۱۵.

۳- تاریخ ابن عساکر: ۴۲/ح ۱۰۷۰۲.

چنین سخنی نشنود و گر نه او را عقوبت خواهد کرد^(۱).

مروی است که فرمودند:

«هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتر داند، حق من و حق اصحاب رسول الله ﷺ را انکار کرده است»^(۲).

و این عیناً مفهوم سخنی است که از حضرت عمار رضی الله عنه با این الفاظ روایت شده است:

«هر کس یکی از اصحاب رسول الله ﷺ را بر ابوبکر و عمر برتر بداند، او مهاجرین و انصار را تخطئه و بر اصحاب رسول الله ﷺ طعن نموده است»^(۳).

ابو جحیفه - یار مخلص حضرت علی رضی الله عنه بر این باور بود که حضرت علی رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه افضل است. وقتی شنید مردم شیخین را برتر می دانند، دچار غم گردید. حضرت علی رضی الله عنه موضوع را دریافت. او را به خلوت برد و چنین مورد نصح قرار داد:

«آیا تو را به بهترین فرد این امت خبر ندهم؟ بهترین فرد امت، ابوبکر است و بعد از او عمر».

و خاطر نشان ساخت که:

«سوگند به خدا که محبت من با بغض آنان در یک قلب جمع نمی شود».

ابو جحیفه چون این سخن را از زبان مولای خود شنید سوگند یاد کرد که آن را برای همه باز گوید و کتمانش نکند^(۴).

۱- مستدرک حاکم + صواعق محرقة + استیعاب ابن عبدالبر + کتاب السنة، علامه ابوالقاسم + سیر أعلام النبلاء (سيرة الخلفاء الراشدين): ۱۵.

۲- تاریخ ابن عساکر: ۴۷/۲۸۷.

۳- همان.

۴- به تخریج ابوذر هروی و دار قطنی (صواعق محرقة: ۶۱) + طبرانی در معجم اوسط (تاریخ الخلفاء سیوطی: ۵۹).

یک بار محمد بن حنفیه - فرزند حضرت علی علیه السلام از ایشان پرسید: پدر! پس از رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسی برتر است؟ فرمود: ابوبکر. پرسید: بعد از او چه کسی؟ فرمود: عمر. محمد بن حنفیه می‌گوید: در اینجا ترسیدم که اگر بپرسم بعد از او چه کسی برتر است، جواب دهد: عثمان. لذا خودم گفتم: بعد از عمر شما بید پدر؟ فرمود: من یک فرد مسلمان بیش نیستم^(۱). (و این جمله را تواضعاً فرمود).

تفضیل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از زبان حضرت علی مرتضی علیه السلام یک موضوع متواتر و بسیار محکم است.

محدث بزرگ، امام ذهبی رحمته الله گفته که این نقل را بیش از هشتاد راوی از ایشان روایت کرده‌اند. بر مبنای همین قوت و صحت روایت مزبور است که متشیع بزرگ، عبدالرزاق رحمته الله گفته است:

«چون علی شیخین را بر خود تفضیل می‌داد، من هم آن دو را از علی افضل می‌دانم. در غیر این صورت هرگز آنان را افضل نمی‌گفتم. برای هلاکی من همین کافی خواهد بود که علی را دوست داشته باشم و سپس مخالفتش نمایم»^(۲).

حفص بن غیاث از شریک شیعی نقل کرده که گفت: «نبی صلی الله علیه و آله وفات یافت و مسلمانان ابوبکر را به خلافت برگزیدند. آنان اگر کسی دیگر را از او افضل می‌دانستند حتماً همان را انتخاب می‌کردند. ابوبکر پس از خود، عمر را به خلافت برگزید و او در اجرای حق و عدل، پایش را درست بر نقش قدم ابوبکر گذاشت. عمر وقتی وفاتش فرا رسید، شور را بین شش نفر دایر کرد و آنان عثمان را به خلافت برگزیدند. اگر آنان کسی دیگر را افضل از او می‌دانستند، حتماً همان را انتخاب می‌کردند»^(۳).

۱- صحیح بخاری: فضائل اصحاب / باب «فضل ابی بکر رضی الله عنه» + سنن ابو داود: السنّة / ح ۴۴۶۴.

۲- میزان الاعتدال: ۲/۶۱۲ + مکتوبات امام ربّانی: دفتر دوم / حصه‌ی هشتم، مکتوب ۲۴.

۳- تاریخ کبیر ابن عساکر: ۴۱/۱۳۲.

خلاصه، شرایط افضلیت در خلافت خاصه (خلافت راشده) و افضلیت خلفای راشد به ترتیب خلافتشان، در آن زمان از بدیهیات بود که همه به آن اعتراف داشتند و نیازی به بحث هم نداشت.

صحابه رضی الله عنہم خلفای راشد را پیش‌بینی کرده بودند

یک بار دیگر احادیثی را که تحت عنوان «حدیث موالات در کنار سایر احادیث...» قید شده‌اند، مرور کنید. آنچه شما در پرتو آن فرموده‌ها درباره‌ی ترتیب خلفای راشد، برداشت می‌کنید، صحابه رضی الله عنہم در دوران رسالت نیز برداشت کرده بودند و این مطلب به صورت یک قضاوت عمومی در اذهان همه وجودداشت و از کسی اختلافی هم در این مورد ثابت نیست.

برای روشنی بیشتر، یک حدیث دیگر که گویای صریح این قضاوت و تصور عمومی صحابه رضی الله عنہم در آن زمان می‌باشد، نقل می‌شود:

حضرت جابر رضی الله عنہ گوید:

«یک روز رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: دیشب یک مرد صالح خواب دیده است. او دیده ابوبکر به رسول الله صلی الله علیه و آله چنگ زده و آویزان است و عمر به ابوبکر و عثمان به عمر. ما وقتی از محضر رسول الله صلی الله علیه و آله برخاستیم، با یکدیگر این تعبیر را رد و بدل می‌کردیم: مرد صالح خود رسول الله صلی الله علیه و آله هستند (خواب را خودشان دیده‌اند) و آویزان شدن هر یکی به دیگری، بدین معناست که آنان پس از او والیان امری هستند که خداوند متعال پیامبرش را برای آن مبعوث فرموده»^(۱).

پس از سپری شدن دوران رسالت و نبوت این تصور و قضاوت در اذهان عموم باقی بود.

۱- سنن ابو داود: السنّة/ ح ۴۴۷ + مستدرک حاکم با تصحیح ذهبی: ۳/۷۲ + مسند احمد:

۵/۱۳۲، ح ۱۴۸۲۷ + صحیح ابن حبان (با ترتیب بن بلبان فارسی): ۶/۲۶۰، ح ۶۹۲۲ +

تاریخ ابن عساکر: ۴۱/۱۱۳.

در ایام خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه یک روز مردم به ایشان گفتند: واللہ ما کہ ندانستیم خلیفہ شما یید یا عمر؟ (اشارہ بہ مرتبہ ی مؤثر عمر بن خطاب رضی الله عنه در اسلام)، فرمود: ان شاء اللہ کہ اوست (او خواہد شد)^(۱).

حضرت عمر رضی الله عنه در دوران خلافت خویش از حضرت حذیفہ رضی الله عنه کہ محرم اسرار رسول خدا صلی الله علیہ وسلم بود، پرسید:

«بہ نظر تو مردم پس از من چہ کسی را بہ ولایت این امر بر می گزینند؟ گفت: مردم بہ عثمان نظر دارند. (و مطمئناً او ولیّ امر می شود)»^(۲).
حارث بن مضرب گوید:

«با عمر حج گزاردم. شنیدم شاعر می خواند: «إِنَّ الْأَمِيرَ بَعْدَهُ عَثْمَانُ». پس از آن در زمان عثمان با عثمان حج گزاردم. شنیدم شاعر می خواند: «إِنَّ الْأَمِيرَ بَعْدَهُ عَلِيٌّ»!^(۳).

و اما برتری ابوبکر و بعد از او، عمر و بعد از او، عثمان و بعد از او، علی کہ یکی دیگر از ریشہ های ترتیب خلفای راشد در اذہان عمومی بود، نیز از مطالبی بود کہ در زمان رسول خدا صلی الله علیہ وسلم میان اصحاب - رضی اللہ عنہم - مذاکرہ می شد و آن حضرت صلی الله علیہ وسلم نیز آن را می شنیدند و انکاری نداشتند. (و مطلبی را کہ رسول اللہ صلی الله علیہ وسلم انکار نکند، بہ معنی صحت آن است).

حضرت عبداللہ بن عمر رضی الله عنہما گوید: «ما در زمان رسول خدا صلی الله علیہ وسلم می گفتیم: هیچ کس را با ابوبکر برابر نمی دانیم و بعد از او عمر و بعد از او عثمان. بقیہ ی

۱- عصر الصحابة رضی الله عنہم: ۶۰.

۲- سیر أعلام النبلاء (سيرة الخلفاء الراشدين): ۵۵ + تاریخ ابن عساکر: ۴۱/۱۲۱.

۳- همان منابع + تاریخ الإسلام (ذهبی): ۳/۴۷۴.

اصحاب را به حال خود می گذاشتیم و در میان شان تفاضل نمی کردیم»^(۱).

و گوید: «در حالی که رسول خدا ﷺ زنده بود، می گفتیم: بهترین فرد از امت رسول الله ﷺ، ابوبکر است و بعد از او عمر و بعد از او عثمان»^(۲).

و در روایتی دیگر تصریح کرده که این خبر به رسول الله ﷺ هم رسیده بود و ایشان انکار نکرده بود^(۳).

بالتبع این موضوع نیز پس از زمان رسول خدا ﷺ در اذهان و قلوب مردم باقی ماند و ثابت است که تا صحابه رضی الله عنهم بودند، به کسی اجازه نمی دادند، خلاف آن چیزی بگویند.

در ادیان الهی پیشین، پیش گویی شده بود

در قرآن کریم درباره ی اصحاب رسول خدا ﷺ به صورت کلی چنین می خوانیم: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾ [الفتح: ۲۹]. «این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است». حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن فرموده است: «یعنی اوصاف اصحاب رسول الله ﷺ قبل از آفرینش آسمان ها و زمین در تورات و انجیل مکتوب بوده است»^(۴).

۱- صحیح بخاری: فضائل أصحاب النبی ﷺ / باب فضل ابی بکر رضی الله عنه و باب فضل عمر رضی الله عنه و باب فضل عثمان رضی الله عنه + جامع ترمذی: مناقب / ح ۳۷۰۷ + سنن ابوداود: السنّة / ح ۴۴۶۲ + مسند احمد: ۲/۱۴ و ۲۴ + صحیح ابن حبان (با ترتیب ابن بلبان فارسی): ۶/۳۸۳، ح ۷۲۶۰ + تاریخ کبیر ابن عساکر (با اضافهی اسم علی بعد از عثمان و عدم انکار رسول خدا ﷺ): ۳۲/۲۲۷ و ۲۲۸ و ۴۱/۱۰۸ و ۱۱۰.

۲- سنن ابوداود: السنّة / ح ۴۴۶۳.

۳- معجم کبیر طبرانی: ۱۲/ ح ۱۳۱۳۲.

۴- تفسیر طبری: ۱۱/۳۷۲، ح ۳۱۶۳۴.

ترتیب روی کار آمدن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بلافاصله پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از او به ترتیب حضرت عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه و حضرت علی مرتضی رضی الله عنه، نیز واقعیتی آسمانی بود که به عنوان یکی از ویژگی‌های یاران برگزیده‌ی آخرین رسول خدا صلی الله علیه و آله در ازل مقدّر و در کتب آسمانی پیشین منعکس شده بود.

سعید بن عبدالعزیز گوید: «وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت نمود، از یک دانشمند بزرگ یهودی که به «ذی قربات» شهرت داشت و از قبیله‌ی «حمیر» بود پرسیدند: چه کسی خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شود؟ گفت: الامین (مرد امین و حق‌گذار یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه). پرسیدند: بعد از او چه کسی خلیفه می‌شود؟ گفت: قرن من حدید (دژی فولادین یعنی عمر فاروق رضی الله عنه). پرسیدند: پس از او؟ گفت: الازهر (مرد روشن یعنی عثمان ذی النورین)»^(۱).

نقل شده که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از یک عالم اهل کتاب پرسید: کتاب‌هایی که قبلاً می‌خواندید در آنها چه دیده بودید؟ او گفت: من در کتاب‌های گذشته خوانده‌ام که خلیفه‌ی نبی صلی الله علیه و آله صدیق خواهد شد^(۲).

قصه‌ی حضرت جُبیر بن مطعم رضی الله عنه مشهور است که او در **اوان** بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام رفت. در آنجا علما و احبار مسیحی به قصد تحقیق از حال پیامبر نوظهور عرب او را نزد خود فرا خواندند. او و همراهانش را به دَیری قدیمی بردند. در اتاقی مخصوص صندوق‌هایی قدیمی وجود داشت و در هر کدام از آنها تصاویری منقّش بر پارچه‌های ابریشم بی‌نظیر. آنان توضیح دادند که آن تصاویر متعلّق به پیامبران

۱- به تخریج ابوالقاسم بغوی (ازالة الخفاء دهلوی: ۱/۳۳۹) + خصائص کبری (سیوطی): ۱/۵۵.

۲- خصائص کبری (سیوطی): ۱/۵۲ + تاریخ ابن عساکر (ازالة الخفاء دهلوی): ۱/۳۲ + عهد

است که به حضرت آدم علیه السلام داده شده است. تصاویر کاملاً طبیعی بودند. از صندوقی پارچه‌ای کشیدند که بر آن تصویر دو نفر بود. از جُیر و همراهانش پرسیدند: آیا اینان را می‌شناسید؟ آنان با بُهت‌زدگی در حالی که می‌نگریستند گفتند: بله. این تمثال رسول ماست. پرسیدند: آن دیگری چه؟ گفتند: او ابوبکر، از یاران بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله است. احبار به آنان گفتند: «ما گواهی می‌دهیم که این همان پیامبری است که شما می‌گویید و آن دیگری پس از او خلیفه‌اش خواهد بود»^(۱).

نمونه‌های دیگری از این سری پیش‌گویی‌های قدیم را در رساله‌ی دیگرمان «چرا صحابه را عادل می‌دانیم؟» آورده‌ایم.

مردگانی نیز لب به حقیقت گشودند

یکی از حیرت‌آورترین حوادث مربوط به عهد صحابه - رضی الله عنهم - تکلم مردگانی بود که قبل از دفن شدن در مقابل دیدگان مردم حیرت زده به حرف در آمدند. آنچه آنان گفتند به بارزترین وجه، مؤید حقیقت خلفای ثلاثه بود. شما هم این وقایع شگفت‌انگیز را بخوانید:

زید بن خارجه‌ی انصاری خزرجی رضی الله عنه از بزرگان صحابه بود. ایشان پس از مرگ سخن گفتند. تابعی معروف سعید بن مسیب رضی الله عنه قصه‌ی او را چنین تعریف کرده است:

«زید بن خارجه در زمان خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه وفات یافت. پارچه‌ای بر او نهادند. لحظه‌ای بعد مردم از سینه‌اش صدایی تند شنیدند. سپس او به حرف درآمد و گفت: احمد، احمد، در کتاب اول آمده است، راست گفت، راست گفت، ابوبکر صدیق درباره‌ی خود ضعیف است و در کار خدا قوی، در کتاب اول چنین آمده است، راست گفت، راست گفت، عمر بن خطاب مردی قوی و امین است، در

۱- دلایل النبوة (بی‌هقی): ۱/۳۸۵ - ۳۸۴ + تاریخ کبیر بخاری (مختصراً): ۱/۱۷۹ + ابن کثیر در تفسیر: ۳/۵۶۸ و در تاریخ (البدایة و النهایة): ۶/۶۷.

کتاب اول چنین آمده است، راست گفت، عثمان بن عفان، بر منهاج آنان قرار دارد. چهار رفته است و دو باقی مانده است. فتنه‌ها آورده است! قوی ضعیف را می‌خورد! قیامت پیاست! و به زودی از جیش‌تان خبر خواهید یافت. چاه اریس، چه حادثه‌ای به وجود آورد چاه اریس! پس از آن مردی از بنی خطمه وفات یافت. پارچه‌ای بر وی انداختند. از سینه او هم صدای شنیدند. بعد از آن گفت: آن مرد خزرچی (زید بن خزرجه) راست گفت، راست گفت»^(۱).

خبر این واقعه در آن زمان همه جا رسید و موجب ازدیاد یقین مؤمنان گردید. این قصه از رویدادهای متواتر تاریخی است و دارای سند صحیح و شواهد بسیار است. یکی دیگر از این مردگان، فردی از قبیله‌ی بنی سلمه بود. عبدالله بن عبید انصاری رضی الله عنه قصه‌ی او را چنین نقل کرده است:

«مردی از بنی سلمه پس از مرگ چنین سخن گفت: محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق، عثمان اللّین الرحیم. نمی‌دانم درباره‌ی عمر چه گفت»^(۲).

همو گفته است: «زمانی که پس از جنگ صفّین یا جمل در میان کشته‌شدگان به جستجوی افراد خود می‌پرداختند، ناگهان یک انصاری مقتول به سخن درآمد و گفت: محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق، عمر الشّهید، عثمان الرحیم. و سپس ساکت شد»^(۳).

۱- مستدرک حاکم + دلائل النبوه (للبيهقي و صححه) + البداية و النهاية: ۶/۱۵۸ و ۱۹۰ + تاریخ کبیر ابن عساکر (با اسناد و جزئیات مختلف): ۴۱/۱۴۴ الی ۴۶.

۲- البداية و النهاية: ۶/۱۶۰ + تاریخ کبیر ابن عساکر: ۴۱/۱۴۳. ابن عساکر در روایتی این کس را صحابی جلیل القدر، حضرت ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه ذکر کرده است که در جنگ یمامة شهید شد. (همان: ۱۴۵).

۳- البداية و النهاية: ۶/۱۶۰، حوادث سنه ۱۱. (توضیح اشارات این مردگان را در همین کتاب بخوانید).

سه مطلب را هیچ‌گاه از یاد نبرید

سخن رو به پایان دارد و تصوّر می‌رود یک مطلب گزیده‌ی دیگر، می‌تواند نقطه‌ای شایان به عنوان پایان این مقال باشد.

به خاطر بسپارید:

۱- اسلام، دین زندگی و عمل و کاملاً واقع‌گرایانه است. بنابراین، خیلی صاف و روشن قابل فهم است و هیچ چیز آن سربسته و مجمل و احیاناً - مانند مطالب تحریف شده‌ی ادیان پیشین - گمراه‌کننده نیست. بر رسول خدا ﷺ فرض بود مسایل و احکام را با زبان فصیح و به بداهت و صراحت کامل برای مردم باز گوید و در این راستا از کسی ترسی نداشته باشد. عقیده بر این است که آن حضرت ﷺ در ادای این رسالت کاملاً موفق گردید و با امداد الهی توانست با تبیین و تفهیم تئوری و عملی و اخلاقی درس‌های اسلام، پایه‌های بزرگ‌ترین و کامل‌ترین دین آسمانی را در دنیا استوار سازد. به طوری که در حجة‌الوداع در این مورد از مردم اعتراف و خداوند را بر آن گواه گرفت. خداوند متعال، رسول خویش را از دنیا نبرد تا این‌که آخرین دین و پیام خود را به طور کامل به توسط او به بندگان رسانید.

پس این پندار که ممکن است رسول خدا ﷺ از ترس چیزهایی یا کسانی حقایقی را اظهار نکرده، هرگز صحیح نیست و بلکه مرادف با ناقص پنداشتن اسلام است.

ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا به همین معنا فرموده است:

«هر کس گمان برد محمد چیزهایی از وحی را مخفی ساخته است، دروغ می گوید. چون خداوند متعال به آن حضرت حکم فرموده که دین را کامل به تمام امت برساند»^(۱).

همچنین این پندار که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعضی چیزهای مربوط به دین را گنگ و نامفهوم و ناقص عنوان کرده است این عقیده نیز به معنای تنقیص روا داشتن بر طریق دعوت آن بزرگترین پیامبر و قاصر و عاجز پنداشتن وی در ادای رسالتی که خداوند متعال به طور کامل و به روشنی به وی محوّل کرده بود، است.

مولای مؤمنان، حضرت علی رضی اللہ عنہ این حقیقت را در یکی از خطبه هایش در «نهج البلاغه» چنین منعکس کرده است:

«آیا فکر می کنید خداوند متعال دین کاملی نازل کرد ولی رسول او از تبلیغ و ادای آن قاصر ماند؟!»^(۲) (هرگز این طور نیست).

مسأله ای استخلاف از مسایل مهم دین اسلام و دولت اسلامی است. اگر قرار بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کسی را به خلافت پس از خود، انتخاب و معرفی فرماید، نه از کسی ترس داشت که باعث شود آن را بیان نکند و نه با کمبود لغات و جملات فصیح در آن موضوع مواجه بود که مجبور شود کلمات و جملاتی بگوید که از آن معانی دیگری جز خلافت استنباط شود یا در ضمن محتمل معانی دیگری هم باشد، آن را حتماً در هر شرایطی ابلاغ می فرمود، آن هم با کلماتی فصیح و رسا مانند، والی، خلیفه، امام و... .

۱- تفسیر طبری: ۴/ ح ۱۲۲۸۳ الی ۱۲۲۸۶.

۲- نهج البلاغه: جزء اول/ خطبه ۱۸.

۲- «حدیث موالات» یا همان «حدیث غدیر خم» نه متواتر است و نه مورد اتفاق همه‌ی محدّثان و محقّقان. برخی این حدیث را به دلایلی ضعیف شمرده‌اند. به همین وجه در کتاب‌های بزرگی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداود - از معتبرترین کتب صحاح اهل سنت - اثری از آن وجود ندارد. امام ابوحاتم رازی و ابوبکر ابن العربی و ابن تیمیه و بسیاری دیگر از محققان حدیث و رجال، آن را تضعیف نموده و غیرقابل استدلال گفته‌اند.

اما به نظر جمهور محدّثان «حدیث غدیر» مورد قبول است و حدود دوازده نفر منفرداً آن را روایت نموده‌اند و بسیاری از اسانید آن در درجه‌ی صحیح و حسن قرار دارد. از این وجه محققان بزرگی مانند ابن حجر عسقلانی و ابن حجر هیثمی بر صحت آن تأکید ورزیده‌اند^(۱).

باور عموم اهل سنت راجع به «حدیث غدیر»، طبق نظر جمهور محدّثان و محقّقان است. همه حدیث را قبول دارند و آن را از دلایل بزرگ شرف و فضیلت خصوصی حضرت علی مرتضی علیه السلام می‌دانند. به همین دلیل مورّخان، سیره‌نویسان، نویسندگان، قصه‌گویان و واعظان اهل سنت از قدیم تاکنون به آن استناد می‌کنند. قبولیت حدیث سبب شده است علما در توضیح و رفع اشکالات علمی از مفهوم حدیث مطالب زیادی به آن اختصاص دهند.

۳- تردید صحت «حدیث غدیر خم» از طرف برخی یا اثبات تنها محبوبیت علی علیه السلام و نفی هرگونه معنا و توجیه دیگر از آن از طرف جمهور اهل سنت و جماعت، هرگز به معنای نفی استعداد و برازندگی شخصیت ایشان به خلافت نمی‌باشد. بینش و عقیده‌ی اجماعی اهل سنت درباره‌ی مولای مؤمنان از این قرار است:

۱- عسقلانی در فتح الباری: ۷/۷۴ و هیثمی در صواعق محرقة: ۴۲.

«شخصیت والای حضرت علی مرتضیٰ علیه السلام بی شک مزین به تمام آن صفاتی بود که در احادیث صحیح درباره‌ی ایشان وارد شده است. ایشان از همان آغاز اهلیت و صلاحیت امامت را دارا بودند که بعدها این عهده در قالب چهارمین خلیفه‌ی راشد بر دوش کشیدند و این اهلیت نمودار گردید. این سخنی دیگر است و جای بحث ندارد که در آن زمان شخصیت‌های والاتر از او نیز وجود داشتند که به همین دلیل قبل از او خلیفه شدند. اهل سنت یقین دارند که اهلیت و صلاحیت حضرت سیدنا علی علیه السلام در حمل بار خلافت هم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدمات عظیم دین را انجام می‌دادند، وجود داشت و هم در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و حضرت عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه که به دست هر کدام بیعت نمود و از دریای علم و فضل و کرم و شجاعت خویش امت را مستفیض و سیراب کردند»^(۱).

... و سخن آخر از مصحح: اکنون به داوری بنشینید

آنچه در این صفحات بیان شد، حقایقی تاریخی است که اطلاع و آگاهی از آن برای نسل جوان بسیار ضروری و حیاتی می‌باشد؛ چراکه بدون آگاهی از این حقایق قرآنی و برداشت‌های درست و صحیح از احادیث رسول اکرم ﷺ، چه بسا باب بی‌ادبی و بی‌احترامی به جمع کثیری از شاگردان مکتب رسول اکرم ﷺ و - نعوذ بالله - تکفیر و تفسیق آنان باز شود و ناآگاهانه تلاش در جهت خلاف واقعیات انجام گیرد.

با این دلائل و اسناد معتبر و نیز قرائن روشن، آیا اگر کسی در مقصود رسول اکرم ﷺ که همان «محبّت و مودّت» است، شک کند شگفت‌آور نیست؟!.

آنهایی که این واقعیت تاریخی را تغییر می‌دهند و هدفی خلاف هدف و خواست رسول الله ﷺ را دنبال می‌کنند، چگونه وجدان خود را قانع می‌سازند؟! و چگونه پاسخ پروردگار، رسول الله ﷺ، مولای مؤمنان حضرت علی ﷺ و نیز میلیون‌ها نفر که توسط فکر و قلم آنان به اشتباه رفته‌اند، را در روز رستاخیز خواهند داد؟ به یقین هرگاه همه‌ی مسلمانان فارغ از تعصب‌ها و پیش‌داوری‌ها، بررسی تازه‌ای را روی «حدیث غدیر» آغاز کنند، به نتایج مطلوبی خواهند رسید و سبب اتحاد هر چه بیشتر صفوف مسلمین خواهند شد؛

بدون این که به جمع کثیر صحابه‌ی رسول الله ﷺ توهین کرده باشند،
بدون این که کوچک‌ترین اهانت و طعنی را به ساحت مقدس خلفای

ثلاثه (حضرت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) نموده باشند.

بدون این که ده‌ها هزار شاگرد مخلص رسول الله صلی الله علیه و آله را به خاطر اثبات خیال‌بافی‌های خویش، روانه‌ی جهنم کرده باشند.

بدون اینکه نسبت ترس، سستی، ضعیف‌الایمانی و نفاق را به مولای مؤمنان حضرت علی رضی الله عنه داده باشند.

... و بدون اینکه دروغ گفته باشند، روزگار را به سر ببرند و با وجدان راحت زندگی کنند.

به راستی هدف ما در این تحقیق و تتبع، نشان دادن طریق صواب و صراط مستقیم بوده و هیچ‌گونه غرض دیگری در لوای این کار علمی دنبال نشده است. به همین علت امیدواریم که برادران و خواهران عزیز اهل تشیع با ذهنی خالی و بدون در نظر گرفتن مسائل و عقاید پیشین خود، این رساله را چند بار مطالعه بفرمایند و با خود به گفتگو بنشینند و حقیقتی را که میلیارد‌ها مسلمان تابع آن است - آن هم بدون توهین و اهانت به پایین‌ترین و ضعیف‌ترین فرد مسلمان - برگزینند و از گذشته‌ی خویش که ناآگاهانه روزانه شاگردان مخلص و جان‌برکف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را لعن کرده‌اند و با سواد اعظم مسلمانان به مخالفت و کینه‌توزی برخاسته‌اند، توبه نموده و به سوی پروردگار رجوع کنند که او توبه‌پذیر است و مهربان. و از این به بعد برای جبران گذشته، فضایل صحابه و دست‌پرونده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را برای کودکان و همکیشان بازگو نمایند، علی‌الخصوص به منجی ایرانیان از آتش‌پرستی و مجوسیت، یعنی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه و سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه عشق ورزیده و بر آنان درود بفرستند. خداوند بهترین پادشاهان را به آنان و به رهروان و پیروان حقیقت عنایت فرماید.

والسلام علی من اتبع الهدی

ایوب گنجی - مسجد جامع قُبای سنندج

خردادماه ۱۳۸۵ - جمادی الاول ۱۴۲۷ هـ.